



عدم موفقیت طرح هاوسیاست های
”جامعه جهانی“ در
افغانستان

Ketabton.com

نویسنده:
دکتور عزیز ”گردیزی“

انتشارات آینه روز

عدم موفقیت طرح هاویاست های «جامعه جهانی» در افغانستان

نویسنده:

دکتور عزیز «گردیزی»

ناشر: سید داود "یعقوبی"

نام کتاب: عدم موفقیت طرح هاویاست های

نویسنده: دوکتور عزیز گردیزی

طرح جلد: سید داود "یعقوبی"

نوبت چاپ: اول

چاپ: انتشارات آینه روز

تلفن: ۰۷۸۶۴۷۰۱۶۸

تعداد چاپ: ۱۰۰۰

نشانی مرکز چاپ:

سینما بهارستان - سرک قصابی کوچه پنجم خانه پنجم دست راست

فهرست مطالب

1 پیش درامد سخن

مطالب

3 اغاز سخن

9 دست اویز های توسعه جویی سرمایه داری بازار ازاد

12 دست اویز های نوین برای افزایش بحران

18 مروری هرچند گذر ابرسیاست های کشور های همسایه

25 حضور قوای بین المللی در افغانستان

26 سیاست قوای امریکا در قبال جنگ با طالبان

29 مجوز حقوقی او ایف و ایساف

29 نف : او ای ایف

33 ب : قوای ایساف

41 تیم های بازسازی ایالتی

41 مدل امریکایی

45 تیم بازسازی انگلستان

46 مودل المان

49	سرنوشت صدور دیموکراسی در جهان و افغانستان
58	نخبگان کنونی کشورهای پیرامونی نوع اول
59	نخبگان کنونی کشورهای پیرامونی نوع دوم
61	نخبگان سده گذشته کشورهای پیرامونی
63	نظری هرچند گذرا برزمینه نظام پولیاریخی
66	نظام پولیاریخی (پولیارشی)
77	جامعه مدنی و سیاست طلبی
73	ضرورت بازنگری مشارکت در دیموکراسی
87	صدور ملت سازی
103	دولت سازی جامعه "جامعه بین المللی" در افغانستان
109	توافقات پترسبرگ سند هویت دولت سازی نوین افغانستان
116	ناتوانی دولت در تأمین و تداوم مشروعیت
126	پایان گفتار

پیش درآمدسخن

دیرزمانی بود که نویسنده گان و خردمندان جامعه توانایی نوشتن حقیقت ها را نداشتند و دیدگاه های حقیقی خویش را نمی توانستند تبارزدند و مجبور بودندیاخود سانسوری نمایند و یا اینکه حرف های خود را بشکل غیرمستقیم و یادر لابلای کلمات رمزی بیان دارند تا دولت مندان و حکومتها آنها را مورد پیگرد و ازار و اذیت قرار ندهند.

به رصویر همین حالا هم اکثریت نویسنده گان توانایی نوشتن حقیقت ها را ندارند و خود سانسوری می نمایند، زیرا در کنار دولت باند های مافیایی هستند که تحمل انتقاد را ندارند، اگرچه این انتقادها سالم باشند.

اما هستند کسانی چون دانشمند گرامی "گردیزی" که موشکفانه و دقیق موضوعات را مورد بررسی قرار می دهد و دیدگاه های نوین و اندیشه های خود را به جامعه تقدیم می دارند و بدین طریق روشن فکران نیز موضوعات نویبررسی های موشکفانه اندیشمندان و خردمندان را بادفت تمام می خوانند و از لابلای آن نکات قابل استفاده و مثبت را مورد توجه خویش قرار می دهد و به دیگران نیز توصیه می نمایند که یافته های فلان دانشمند و یامطالع فلان خردمند باید خوانده شود و بدین صورت گفته های تاریخ نویسان مورد توجه قرار می گیرد.

از زمانی که "هرودوت" اولین تاریخ نویس جهان که اثار مکتوبش را به جامانده است، تا حالا تاریخ نویسان و نویسنده گان نکات مثبت و منفی دوران خود را به شکل مکتوب به نسل های بعدی گذاشته اند و نکات تاریک و روشن را به ما بازگو کرده اند.

اما "رژه گارودی" این تاریخ نویس و کنکاش گرتاریخ یک نکته را برای همه تاریخ نویسان و همه خردمندان و حتی کسانی که تاریخ را مطالعه می کنند گوشزد کرد که تاریخ را بخوانید وابعاد روشن و تاریخ انرا بررسی کنید و نکات مثبت و منفی انرا از هم جدا نماید و همیشه به دنبال حقیقت های تاریخی رویت وینگرید که تاریخ نویس از کدام زاویه و دیدگاه موضوعات روزگار خویش را بررسی کرده است.

ما امیدواریم مطالب بالارزش و دیدگاه های طرح شده و مطالبی که وابسته به زنده گی مردمان این سرزمین است خوانده شود و این روش نظرکاران است که از لابلای مطالب تاریخی نکات مثبت و منفی را مجزا می نماید و در آخر میانند که چه کسانی به مادر وطن خبانت گرده است و چه کسانی نربس خبانت است و چه کسانی به مادر وطن ارج نهاده و پرچم پر افتخار این وطن را به اهتزاز در او زده است.

سیدداود "یعقوبی"

مسئول انتشارات ایینه روز

و مدیر مسئول دوهفته نامه ایینه روز

آغاز سخن

مطلوبی که همین اکنون از نظرشما خواننده ارجمند میگذرد و زحمت خواندن آن را پذیرا خواهید شد در آغاز سخنرانی کوتاهی بود که به روز شهدا که همه ساله به تاریخ هزاردهم جوز اهشت جون برگزار میشود پیرامون «عدم موقفيتهای دولت افغانستان و سیاستهای جامعه بین المللی» ایراد گردیده بود.

چه در افغانستان چه در آلمان در هر کجا که فرصت صحبت با دوستان رفقا و ارجمندان دست میداد پیوسته این بحث بالا میگرفت که افغانستان که از سال ۱۸۳۸ به وقfe ها مورد حمله بیگانگان قرار میگرد و هر تجاوزگری برای تهاجم و یورش خویش مؤلفه های خاص خود را عنوان میکند و هر کدام آدم های مطلوب خود را از زمان شاه شجاع به اینسو بر اریکه قادر نصب مینمایند آیا یورش کنونی که در اولین سال سده بیست و یکم در آغاز عصر و دوران جهانی شدن سرمایه و مبدل گردیدن جهان به دهکده ای، زیر محمل اشاعه دموکراسی و حراست از حقوق بشر و در گذرگاه بحث های «پایان تاریخ» و «جنگ تمدنها» برآمد اندخته شده از همان قماش تهاجم های گذشته است که به ادعای «آوردن تمدن و تجارت» و «سوسیالیسم و رهایی طبقه کارگر» صورت می گرفته که ننگ و نفرین تاریخ آنها را بدרכه می نمایند و یا در پناه تحولات ژرف و عمیقی که در عرصه جهان پیش آمده از ماهیت و محتوای دیگری برخوردار میباشد.

هر چند که امریکا رسمآ ادعا دارد که بعد از بوقوع پیوستن حادثه یازدهم سپتامبر حمله بر افغانستان را بخاطر برانداختن رژیم طالبان و ریشه کن کردن القاعده تجویز کرده بود. اما از حمله امریکا بر افغانستان که با توجه به منابع عظیم نفت و گاز آسیای میانه در موقعیت حساس استراتژیک افغانستان ریشه دارد هر کس و یا گروه سیاسی و اجتماعی به زعم و علایق و منافع خود تعابیر مختلف میکنند یکی در بحر سیاه و پرتلاطم فرمانروایی طالبان آنرا کشتنی نجات نوح میخواند، دیگری آنرا عامل ثروت و غنا سومی مشعلدار دموکراسی و حافظ حقوق بشر و ناجی حقوق زنان مینگارند. به همین لحاظ یکی از ترس عوتد نکردن رژیم سیاه طالبی و دیگری به امید رسیدن به نان و نوا و سومی به امید برقرار گردیدن تساوی تیره و تبار قومی و چهارمی به ادعای

تحقیق «دموکراسی و آزادی» نه تنها حضورش را تحمل می‌کنند بلکه برای مقدمش ثنا میخواهند و دنیای از ادله و دلیل و تیوری و نظر را ارائه میدارند. البته قدرت‌های بیگانه و استثمارگر به هر کجای جهان که رفته‌اند، با توسل به حیله تلاش ورزیده اند که عده‌ای را به نحوی از انحا با خود هم دید وهم نظر گردانند یا با خاطرا غوای مردم که بر کشور شان یورش برده اند و یا به سبب ضرورت‌های که پیش می‌امده یک رشته اقدامات و کارهای راهم انجام بدھند.

انها برای چاپیدن منابع مادی و انسانی شهرها و روستاهارا با هم وصل می‌کرند برای رسیدن بین غایت شبکه‌های عصری راه راحال چه جاده‌ها بوده یا خط آهن و یا میدانهای هوایی احداث و اعمار می‌نمودند، بروکراسی کاردھی را ایجاد و استوار می‌ساختند ونظم وامنیت را حال بهر قیمتی که می‌شده تأمین می‌نمودند چنانکه استعمار انگلستان در هند شبکه وسیع راه آهن را بوجود آورد اما این بدان جهت نبود که گویا انگلیسها عاشق روی ساکنین هند بودند لپذا برای راحتی آنها خطوط آهن را احداث کردند خیر، هرگز چنین نبود انگلیسها در یکسرزمین وسیع که به وسعت نیم یک قاره می‌باشد جهت نقل و انتقال کالا موادخام و نیروی انسانی به تمدید خط آهن نیاز داشتند بهای را که هند برای آن پرداخت تحمل بیش از دو صد سال فرمان روایی و استثمار هند بود اگر کس به میزان خشونت استعمار و نحوه استثمار در هند که ویل دورانت مؤرخ مشبور باری انرا بیرون داده بود نظر اندازد مو براندامش راست می‌شود.

امروزه هم که امریکا به افغانستان لشکرکشیده و گویا میخواسته طالبان را مجازات ودهشت افگانی والقادره را نیست و نابود کنده این هدف به افغانستان نیامده که بجای مردم افغانستان تحولات و دیگر گونی های عمیق اجتماعی و سیاسی را برای افغانها انجام بدهد، بل برای دست یافتن به اهداف استراتژیک خود است که این همه تلفات جانی و مصارف عظیم مالی و اقتصادی را پذیرا شده است.

چون ما بین نظر هستیم که پدید آوردن هر نوع تغیر و تحول چه ذهنی باشد و یا فکری، اقتصادی باشد یا سیاسی و اجتماعی، کار مردم هر کشور است آنچه را که قدرت‌های بیگانه انجام میدهند حتی اگر استشنا از سر حسن نیت هم بدان دست یازند جزء از استراتژی و راه کارهای سیاستهای موجود و اینده‌شان به حساب می‌اید.

به تأسی از همین فکر و وسوس بود که ما سخنرانی روزه‌دهم جوز اسال ۲۰۰۷ را تا حدی گسترش دادیم و سعی نمودیم هرچه مختصر با تکیه بر اسناد مدارک معتبر و مراجعه به تحقیقات و پژوهش‌های دانشمندان بدور از

نگرش یک بعدی که بیشتر میتواند جنبه تبلیغی داشته باشد به کاوش سیاستها و عملکردهای امریکا و قدرتهای خارجی در افغانستان بپردازیم و تا جای که توان مارخصت میدهد روش سازیم که در زیر پوسته تبلیغ مؤلفه های بسیار پسندیده و انسانی چه سیاستهای حیله کارانه میتواند پنهان باشد.

در این مبحث کوتاه و مختصر روی سخن ما بویژه به آنده از دوستان وارجمندان میباشد که آگاهانه و یا نا آگاهانه و یا بخاطر کتمان ضعفها و ناتوانی ها و یا از روی اغوا روند جهانی شدن را که بیش از چهار صد سال است که بشریت را همراهی میکند و امروزه درجهانی شدن سرمایه تولید مصرف و تکنalogی اطلاعاتی و معلوماتی و کمپیوتربی خود را متبلور میسازد سند موجبیت دگرگونی ها می انگارند جهانی شدن با همین ویژگی کنویش هم چیز تازه ای نیست مگر بنیانگذاران فلسفه علمی در آغاز مانیفست یا منشور خویش نگفته بودند که سرمایداری تا آن دوریها در اعماق جوامع بشری پیش میروند تا مال و متع خود را به فروش برساند و برای خود بازار ایجاد کند امروزه اگر کسی جهانی شدن را رستن از پندار های قرون وسطی میداند به فریاد بلند و رسای جنبش نیرومند مخالفین جهانی شدن که در تظاهراتی که در سال ۱۹۹۹ در Seattle در مقابل نشست سازمان تجارت جهانی برآه انداختند و در سال ۲۰۰۱ در جینوای ایتالیا همین مخالفین نخستین قربانی خویش را دادند گوش فرا نداده اند آنها جهانی شدن را نه ره کشایی معضلات انسان پیرامونی بلکه پیروزی سرمایداری نوع امریکایی آن میدانند.

ماهیت سرمایداری لبرال نوین را که در آن به آزادی بازار و سنجش سود فردی به حد اعلی آن ارج گذاشته میشود از اینجا میتوان دریافت که مارکرت تیچر صدراعظم دهه هشتاد انگلستان که همراه با رونالد ریگن رئیس جمهور همان سالهای امریکا که از حامیان اولیه بازار آزاد انگاشته میشدند سود فردی را جوهر همه چیز میخوانند و مدعی بودند که در برابر آزادی بازار و رقابت بدیل و گزینه دیگری وجودندارد.

امروزه همین سرمایداری است که جهان را کوچک نی بلکه شبکه ای ساخته است که در آن تولید را بمنظور ارزانی آن بمناطق و کشورهای انتقال میدهد که امکان تکنیکی و نیروی انسانی ارزان در اختیار داشته باشند.

بحث رسیدن سود و منفعت به یک قشر معین هم گپ تازه ای نیست در قرن نزدهم انگلز در مشاجره علمی که با دیورینگ داشت از بوجود آمدن یک قشر ممتاز کارگر که در استثمار کشورهای دیگر بوسیله سرمایدار سهیم میشوند سخن گفته بود.

در کشورهای که در آن تصدیهای فراملتی برای استثمار منابع طبیعی و یا بکارگرفتن نیروی انسانی اش سرمایه کذاری میکند بالطبع به یک قشر کارگر و دیوان سالاران دولتی سودش میرسد ولی این هرگز به معنی دیگرگون ساختن سیمای یک جامعه نمیتواند باشد. جهانی شدن برادرتی و همزاد ادعای سرمایداری قرن نزدهم است که در زیر لوای عصری گردانیدن و «منمدن ساختن» به پیش رانده میشد ولی در واقع هدف ازان تصاحب بازار و سرزمینها برای کسب سود و منفعت بود در آن زمان هم انگلیس‌ها شیوه فکر لپیرال بودند و آنرا مایه رستگاری خود و جهان میدانستند ولی در پی تحقق آن به تبعیض روی اوردند بقتل وقتل دست زدند و بگونه تلخی اوری به استثمار انسانها پرداختند. یگانه چیزی که ازان بدست آوردن غنی ساختن انسان استثمارگر انگلیس و تقویت امپراتوری آن کشور بود.

در حال حاضر هم دلیستگان و شیفتگان جهانی شدن در امریکا انتظار رسالت ایمینی را از آن دارند و بازار را خالق سرنوشت میدانند چنانکه Harvey Cox عالم الهیات امریکا آنرا سردار سرنوشت خوانده مارگرت تیجر چنانکه گفتم ادعای بی بدیل بودن آنرا دارد و فوکویاما با خیره شدن در برابر این نمایش زنگ پایان تاریخ را به صدا در میاورد و کسانی دیگری چون بیل کلینتون رئیس جمهور اسبق امریکا و جورج بوش رئیس جمهور کنونی دران موجبیت تاریخ را مشاهده میکنند به همین لحاظ فریاد برگشت ناپذیری آنرا سرداده اند چنانکه سده اندیشان پرچمی و خلقی هم فریاد «انقلاب برگشت ناپذیر» را سرداده بودند. در فرجام این برگشت ناپذیری به تورم سراسام اور پولی به قیمت بیکار گردیدن سیل اسای کارگران در کشورهای بزرگ صنعتی به کاستن از تامینات اجتماعی به فقر بیشتر و ایجاد بحرانهای زنجیری نظری بحران مالی سال ۱۹۹۸ حوزه جنوب شرق آسیا که مایه بیکاری بیش از ۲۰ میلیون انسان و خودکشی صد ها نفر گردید و در سراسر جهان سبب تباہی اقتصادی میلونها انسان شد و یا بحران کنونی افلاس بانکها تورم و افزایش قیمت‌های موادغذایی که بقول بانک جهانی ظرف سه سال ۸۰٪ بالا رفته و به بهای زیستن قریب به یک میلیاردانسان در مرز فقر و گرسنگی تمام میشود. جهانی شدن عرصه آنگونه رقابت‌های نا بود کننده است که بازنده ان خواه نخواه کشورهای فقیر و نادر میباشند. از کشوریکه در ۱۷۲ کشور جهان یک تصدی آن بنام Cargil هشتصد و شش هزار کارگر و همکار دارد و در سال ۱۹۹۹ قریب ۴۶ میلیارد دالر درآمد داشته که این رقم معادل تولید نا خالص ۱۵ کشور افریقایی را بار میاورد (چالمر جانسون صفحه ۳۶) چگونه میتوان رقابت را برد

بنا باز بقول همین نویسنده جهانی شدن چیزی نیست مگر نمای زیبایی که در پیشگاهش کشورهای جهان سوم به قربانی گرفته میشوند.^۱

به هر حال سیمای جهان کنونی را وارد گردیدن سرمایداری به پلکان جهانی شدن تصویر میکند پایگاه فکری واید یولوژیک آنرا لیبرالیسم نوین بار می اورد سرمایداری درین مرحله از پیشرفت و تکامل خویش جهت تامین تسلط اش بر بازارهای جهانی استراتئی خاصی را تجویز نموده است.

با تکیه براین استراتئی سرمایداری بازار آزاد بویژه سرمایداری امریکا میخواهد دولت رفاه اجتماعی را که محصول فکر کنز اقتصاد دان انگلیسی بود و از دهه سی و بخصوص بعد از ختم جنگ دوم جهانی در تخطه کردن خواسته های طبقه کارگر از آن سود میردد. از آنجاییکه دیگر جنبش های کارگری به ضعف افتاده و فکر سوسیالیستی به عدم موفقیت و ناتوانی گرفتار آمده از صحنه بیرون کشد. و بجای آن با وارد آوردن تغیر در روابط تولید و توزیع بازار را میخواهد به عاملی مبدل کنند که فاعل مایشا باشد.

چون سرمایداری امریکا از همان بدو امر چندان در بند انحصار دولت نبود لهذا اتحادیه کارگری آنکشور هم هر چند که در سالهای سی قرن گذشته پرتوان و نیرومند بحساب میآمد ولی بزودی از سیاست کنارزده شد. ازان گذشته سرمایداری امریکا بیشتر در دامن رقابتی های گروهی مهاجرین رشد و قوام یافته تا مبارزه طبقاتی طبقات مختلف اجتماعی آنچنانکه در اروپا پیش آمد.

بنا آگاهی طبقاتی در آن قاره نسبت به اروپا در سطح پائین ترقیار دارد مضاف براینها آنچه از دید سمیر امین کمال اهمیت را دارد این میباشد که عصر روشنگری آنچنانکه در اروپا تغیر و دگرگونی عمیقی را در فرهنگ و تفکر انسانها بارآورد در امریکا موجب پدید آوردن تغییرات در آرا و اندیشه مردم آن دیار نگردید.

درنتیجه به تناسب اروپا فرقه پروتستانت از روح انتقادی عصر روشن گری بدور ماند کم در امریکا این اندیشه سطحی گرا که علوم یگانه چیزی است که سرنوشت انسانها را رقم میزنند و ملاک همه چیز میباشد جا افتاد^۲ بنابر همین علل و عوامل سرمایداری هم در ان رشد لجام گسیخته نمود.

سرمایداری بازار آزاد که بنابر عوامل یاد شده قبل از همه در امریکا رشد یافته در بخش صنایع بویژه تکالوژی مخابراتی و کمپیوترا که امروزه نبض

¹ Chalmers Johnson: Der Selbstmord der amerikanischen Demokratie Goldmann München 2004 Seite 361-62.

² - Samir Amin- AL-Ahram weekly online :15-21 mai 2003 Essue no.638-<http://Weelly. Ahram. Org.ey 2003/638/ fokus/htm>.

اقتصاد جهانی را در دست دارد پیشگام میباشد. به همین لحاظ از تحرک و پویایی زیادی برخوردار بوده بویژه که زور نظامی را هم در خدمت گرفته است. لهذا این سرمایداری با تحرک و پویایی اقتصادی و ضرب و زور نظامی میخواهد افتش را که دردهه (۶۰) و (۷۰) قرن گذشته بخصوص بسبب جنگ و یتام بدان گرفتار آمده بوده رچه زودتر و گسترده تر جبریه کند.

آنچه درین راستا بیشتر سرمایداری دوران بازار آزاد را کمک میکند نبود رقبه چیره دستی نظیر سرمایداری بروکراتیک شوروی پشین میباشد در سایه رقابت‌های سرمایداری بازار آزاد و سرمایداری دولتی شوروی که در سطح جهان در چهار چوب پکت‌ها و جناح‌بندی‌های نظامی و اقتصادی تبلور میاف بود که به کشورهای پیرامونی هم فرصت میداد که تاحدی فضای جولان را بدست آورند واز حاکمیت نسبی برخوردار شوند. اما پس از فروپاشی سرمایداری دولتی شوروی، جهان در چنبر تکناری اقتصادی نظامی و سیاسی سرمایداری بازار آزاد ودر رأس آن امریکا گیر افتاده است و سعی میشود تا دوکانون دیگر سرمایداری یعنی جاپان و اتحادیه اروپایی به تشریک درپرده گیری از بازارهای جهانی و منابع خام آن کشیده شوند.

البته این سه کانون سرمایداری را که تا هنوز تضاد‌های درونی آنها کسب شده نه نموده ابزارهای کاری نظیر بانک جهانی صندوق وجهی بین المللی و سازمان تجارت جهانی در تصاحب بازارها و بیرون کشی از انسانها مدد میرسانند.

سرمایداری بازار آزاد درین مرحله رشد خویش که ادعای جهانی شدن سرمایه را عنوان نموده و برای نیل بدان به موازات امکانات متعدد اعمال فشار اقتصادی و سیاسی قهر نظامی را هم تجویز میکند همراه با بیرون راندن دولتهای رفاه اجتماعی از صحنۀ سیاسی حق حاکمیت ملی را که پس از صلح وستفالن در سال ۱۶۴۸ که دولتهای ملی پا بعرصه وجود گذاشتند به نورم جهانی مبدل شده بود هم میرود که از اعتبار بیندازد. به همین سبب برای کشودن بازار و استفاده از منابع طبیعی بویژه منابع انرژی که به مصابه خون در رگهای سرمایداری جریان دارد بعد از سقوط و فروپاشی شوروی به منظور پخش و اشاعه قدرت وسلطه خویش در پهلوی برون راندن دولت رفاه اجتماعی و محدود ساختن حاکمیت ملی دولتهای پیرامونی به منظور تسهیل کشورکشایی و یا گسترش ساحه نفوذ یکرشته دستاویزهای دیگر را نیز عنوان کرده که اینک ما سعی می‌کنیم هرچه به اختصار آنرا به بحث و بررسی بگیریم.

دستاویزهای توسعه جویی سرمایداری بازار آزاد:

ما قبل از آنکه دستاویزهای نوین سرمایداری برای تأمین سلط اش بر جهان را بررسی کنیم ناگزیریم که نظر هر چند گذرا بر اوضاع جهان بیندازیم. بعد دستاویزهای نوین سیطره جویانه نظام سرمایداری را بطور مختصر به بحث بگیریم.

پس از فروپاشی شوروی جهان دچار شست اخلافات و سر در گمی های چندی شد که تصویر غمگانه را ارانه میدهد اروپای شرقی از نظام کلیت گرا برید ویکتبه ره صد ساله پیمود واز پیروان «اصیل» نظام دموکراسی شد. یوگوسلاویا به کشورهای متعدد تقسیم گردید عراق دوبار به جنگ گرفتار امد و هنوز که هنوز است در زیرشلاق های جنگ جان میکند، پاره از کشورهای قاره افریقا در کام جنگهای قبا یلی و گروهی خشن و هو لناکی فرو رفتند سومالیا فروپاشید و روندا در دریای خون شنا کرد اما چون نه نفت داشت نه هم گاز و نه الماس و یا طلا، بناء عساکر کلاه آبی ملل متحد آنچنان به پاسداری گماشته نشدند که در جاهای دیگری بخدمت گماشته میشوند. ناتو هم که میرفت به ابزار زاید مبدل گردد هنوز بدین فکر نیفتاده بود که از نمد بحران آسیا و یا افریقا کلاهی برای خود بسازد.

افغانستان پیروز در نبرد برض شوروی در ورطه جنگ داخلی سقوط کرد و امریکای لاتین بیش از پیش در زنجیر وابستگی کشیده شد. بطور کلی دولتهای که از ترکیب ملت‌های مختلف بوجود آمده بودند اگر به تجزیه نرفتند به ضعف قدرت درونی گرفتار آمدند. گروه های قومی که تا دیروز خوب یا بد در زیر چتر دولت های ملی در کنار هم زیست داشتند شمشیر مخاصمه را در برابر هم کشیدند.

سرمایداری بازار آزاد آگاهانه بجای ناسیونالیسم ملیتها که حاصل تلاش بورژوازی بومی برای تصاحب بر بازار خودی بود خیزش‌های قومی و گروهی را تشویق و تشجیع نمود Eric Habsbawm بین نظر است که جهان درین مرحله شاهد نوع جدید ناسیونالیسم شدکه در گرایش های قومی و گروه ریشه دارد و تفاوت آن با جنبش های ناسیونالیستی و جنگهای آزادیخواه ملی در آن میباشد که جنبش‌های ناسیونالیستی قرن نزدهم و تا پایان دهه هفتاد سده بیست در پهلوی ضد یت با بیگانه در پی پدید آوردن دولت ملی ، ثبات و استحکام و تمامیت ارضی و حاکمیت آن بود جایش را برای جنبش ها و حرکات گروهی و

قومی که در صدد تضعیف کردن دولت مرکزی بوده به تمامیت ارضی و حاکمیت ملی هم وقیعه چندانی نمیگذارد خالی کرد.

همراه بدان سیمای جنگهای که برای افتادند نیز تغیر پیدا کرد جای جنگهای میان دولتها و نیروهای آزادیبخش ملی را که از اواخر قرن نزدیم شروع و در دهه ۵۰ تا ۷۰ قرن گذشته دوران شگوفایی خود را سپری مینموده به جنگ های داخلی قومی و گروهی چریکی عملیات انتحاری استخدام عساکر اجیر که از طرف تصدیقهای بزرگ فرامیلیتی به منظور تصاحب منابع طبیعی و بازار اجیر میشوند گرفت همین نوع جنگها در مجموع بجنگهای تقارن منفی هم مسمی شده اند در زیر پوسته "نظم نوین" و ایجاد ساختارها سیاست جهانی ساختن تک بعدی گردید.

تصور میشد که با تشویق ویا حتی مقاومت گردانیدن اجباری به دموکراسی میتوان نظم نوین را که ادعا میگردید برقرار ساخت مگر سوای امریکا و اروپا در بقیه جهان دموکراسی هم یک بعدی شد یعنی که ماهیت سیاسی خودرا برای تعویض قدرت در فاصله های معین زمانی که قوانین اساسی هر کشور پیشین گردد بود حفظ کرد ولی هرگز به دموکراسی لیبرال که در آن فرد از کلیه آزادیها برخوردار میباشد مبدل نشد.

با پایان یافتن دوران دو قطبی جهان اروپا که محور رقابت هر دو قطب بود از چنگال آنها رهایی یافت همین امر کراراً سبب شد که اروپا فرصت یابد تا به عنوان رقیب اقتصادی تازه ای سر بلند کند امتناع آلمان و فرانسه در مقام گردانند گان اصلی اتحادیه اروپایی از شرکت در جنگ عراق نخستین نمود تضاد های بلاک سرمایداری اروپا با امریکا را به نمایش گذاشت و امریکا با طرح "اروپای جوان و بیرون" در پی پاسخ بدان بیرون شد مع الوصف تضادهای بلاک سرمایداری اروپایی و امریکایی هنوز آنقدر رشد نکرده که در برابر همیگر صفت بندی نمایند نظر یه پردازان امریکایی بدین نظراند که پس از بوقوع پیوسن جنگ اول جهانی در واقع اروپا از لحاظ نظامی دیگر توان رقابت با امریکا را ندارد.

البته در عرصه اقتصادی این تنها اروپا و جایان نیستند که بحیث قدرت رقیب تبارز میکنند بلکه چین و هند هم عنقریب ادعای هم ترازی خود را مطرح مینمایند.

با این وضع در حال حاضر جهان در چنبر قدرتهای سرمایه داری امریکا جای دارد، استراتژی که بمنظور تصاحب منابع و آزادی بازار و کسب سود

³ <http://www.uni-kassel.de/fb5/friedenbewegung/politik31-1-2006>

هر چه بیشتر به کار گرفته می‌شود بر ضرب زور نظمامی منکر می‌باشد. تا بدان حد که بودجه نظامی امریکا که سر به قریب هفت‌صد ملیارد دالر میزند بیشتر از مجموع بودجه نظامی سانتر قدرت‌های بزرگ می‌گردد.

برای شکوفا نگهداشتن سرما یه داری خویش امریکا که در ۴۰۱ کشور جهان افراد یا قوای نظامیش را مستقر گردانیده دارای ۲۲۵ پایگاه نظامی در جهان می‌باشد بطور مجموعی بیش از یک میلیون و سیصد و هشتاد و نه هزار عسکر امده جنگ دارد حال آنکه در سال ۱۸۷۴ شمار عساکر اردوی امریکا به ۱۶ هزار نن میرسید.^۴

از سوی دیگر Milton Friedman پدرا فتصادر مایداری جهانی شده امریکادریکی از نوشه های بسیار موثر خویش که Naomi Klein ا نرامحور استراتژیک تفکر او میخواند تیوری تکان را مطرح میکند در این طرح Schock او دکترین و یا نظریه تعمیق بخشیدن بحران را بیان میدارد از دید

Friedmann انچه که میتواند به تحول و دیگرگونی منجر شود بحران است وقتی بحران پیش آمد بقیه اقدامات وابسته بفکر و طرحی می‌باشد که از قبل در جریان بوده و شکل گرفته است به تعبیر او در گرمکار بحران بائستی برای سیاستهای موجودگزینه هارانکشاف داد و آنرا تازمانی زنده نگهداشت که یک حالت ناممکن سیاسی به وضعی درآید که دیگر اجتناب ناپذیر باشد مهم این است که بحران پدید آید فرق نمیکند که این بحران زاده توطه وزدوبند عالم سیاست باشد و یا سوانح وحوادث طبیعی آنرا بار آورده باشد باید سریع دست اندر کار شد و جامعه بحران زده را مجبور بقبول تغیرات و تحولات برگشت ناپذیر ساخت و نگذاشت که در دامن قهار حالت موجود سقوط کند.^۵

به تأسی از فکر همین اندیشه پرداز لیبرالهای نوین است که در زیر پوسته احساس خطر ازنا حیه دولتهای طاغی و یا دولتهای نا توان در حال فرو پاشی زمینه ایجاد بحران فراهم آورده می‌شود و آنچه را که ناممکن بوده اجتناب ناپذیر می‌گرداند

⁴ ibid: Chalmers Johnson. 108 -109

⁵ Naomi Klein Die Schock Strategie Des Katastrophenkapitalismus

دستاویزهای نوین برای افرینش بحران :

از دهه نود قرن گذشته به بعد که امریکا در مقام ابرقدرت تکی در جهان جای یافت دستاویز تازه و نوین را که همانا تبدیل کردن جنگ دفاع از خود به جنگ پیشگیرانه میباشد برای سیطره جویی تحمل نمود.

البته در آغاز نزد محافظه کاران نوین سه بحث مطرح بود: یکی اینکه با افزایش بودجه نظامی امریکارا از این هم بیشتر نیرومندسازند تا بدانند که یکه و به تنهایی قادر بدان باشد که قدرت خود را برابر هر کشور که خواسته باشد تحمل کند نیاز به پشتیبانی کدام کشور و کسب استیزان از ملل متعدد را نداشته باشد. نظریومی این بودکه به تیوری جنگ پیشگیرانه روی اورندوباتول به اینوسیله به تغیر و سرنگون ساختن رژیم هادست زنند، علایق و ارزش های امریکارا در جهان گسترش بخشد.

دید سومی این بود که از طریق برپاداشتن امپراتوری قدرت و سیطره خود را بر جهان و در وله اول بر شرق میانه و در انجاهم قبل از همه بر عراق پین سازند.

بعد ازانکه جورج بوش ریس جمهور شد محافظه کاران نوین امریکا بیشتر دنبال نظر اولی را که قبل از طرح که در سال ۱۹۹۲ بوسیله دک چینی و لفورویچ رویش کار شده بود پذیرفتند و اصل جنگ پیشگیرانه را که در بسیاری از موارد میتواند مغایر موازین حقوق بین الدول هم باشد بر جهان بقولانند.

از اوایل دهه نود نخست این بحث آغاز گردید که کدام تهدید در جهان جدی میباشد تا بدان فوراً عطف نوچه گردد در پاسخ بدین سوال دومورد به عنوان خطرات جدی به بحث گرفته شد، یکی احسان خطر از ناحیه دولت های Rogue یعنی دولتهای که ما انرا دولتهای طاغی و سرکش میخوانیم و دیگری دولتهای در حال فروپاشی Failed State دید امریکا این بود که دولتهای طاغی و سرکش مخل امنیت جهانی میباشند اینان کشور های اند که دهشت افگنی را تقویت میکنند برای دستیابی بر سلاح اتمی تلاش مینمایند مایه آزار و اذیت همسایگان خود میگردند و از امریکا نفرت دارند.

در آغاز کشور های طاغی و سرکش عبارت بودند از عراق ایران کوریای شمالی سوریه سودان لیبیا و کیوبا. بعد یوگوسلا ویا پیشین و افغانستان در دوران طالبان هم جز آنها شدند از میان این نه کشور نخست بساط یوگوسلاویا

⁶ تحت عنوان Pax americana - مراجعه شود به مقاله پروفیسور Ralf Sieber <http://www.uni-kassel.de/fb5/frieden/regionen USA/sieber.htm>

وبه دنبال آن طالبان چیده شد و بعد به تقلید از رونالد ریگن ریس جمهور دهه هشتاد امریکا که شوروی را امپراطوری شیطانی خوانده بود جورج بوش ایران عراق و کوریای شمالی را محور شرارت خواند، بستن این سه کشور به تیرشرارت در زبان دیپلماتیک این مفهوم را میرساند که باید نخست این سه کشور به نحوی ازانحا زیرسلطه مسقیم امریکا درآورده شوند. و یا هژمونی امریکا بر آنها تأمین گردد. از سوی دیگر چون در درون نظام سرمایداری امریکا بخش مربوط به صنایع نفتی و صنایع تسلیحاتی باهم سخت در رقابت میباشد از طرف دیگر، محافظه کاران نوین امریکا که سکان قدرت را در دست دارند، بیشتر نمایندگان جناح صنایع نفت میباشند به همین لحاظ دو کشوری را که دارای منابع نفتی سرشارند یعنی ایران و عراق را بعنوان محور شرارت در تیرس قرار دادند و کوریای شمالی راهم به سبب تطمیع کردن صنایع تسلیحاتی در همین محور جا دادند.

امروزه در عراق ۱۸۲۱ چاه نفت وجود دارد از هشتاد چاه نفت که در تکzas از آنها نفت استخراج میشود بهمان مقدار نفت بدست میاید که تنها از یک چاه نفت عراق استخراج میگردد در تکzas استخراج یک بیتل نفت در حدود ده دالر تمام میشود در بحیره شمال حتی به پانزده دالر میرسد اما از چاه های عراق یک بیتل نفت به یک دالر بدست میاید گذشته از آن استفاده از منابع نفت عراق میتواند باعث ذخیره منابع نفتی امریکا گردد.^۷

اما سرمایداری اروپا ادعا دارد که کشورهای در حال فروپاشی که در راس آنها سومالیا افغانستان کانگوی دموکراتیک ولاپریا و امثال اینها قرار دارند منشاء خطر میباشند زیرا این نوع کشور از آنجانیکه از تأمین امنیت بی بهره میباشد لذا در آنها دهشت افغان، مافیای مواد مخدر، جنایت پیشگان سازمان یافته لانه میکنند. چون دچار جنگ و بی امنیتی میباشند بنا نمیتوانند ضرورت‌های اولیه مردم خویش را هم مرفوع سازند بهمین سبب نیازمند بكمکهای بشری جامعه بین المللی میگردند وضع بدینسان باری است که بدوش جامعه بین المللی بار میگردد مضاف برآن برای مداخله کشورهای همجوار و قدرت های منطقه ای زمینه مداخله در امور داخلی کشورهای در حال فروپاشی فراهم میباشد.

با توجه به ذکر نکاتی که یاد گردیم کشورهای سرمایداری اروپائی ادعا دارند که نخست خطر از ناحیه این نوع کشورها احسان میشود لهذا باید جلوش را گرفت.

⁷ Ibid- Sieber

یکی از صاحب نظران معروف لیبرال های نوین Robert Kagan⁸ بین باور است که سرمایداری اروپا سازش کار است میتواند با زورمندان نظیر ملاهای ایران کمونستهای کوریای شمالی و یاصدام حسین جور بیاند اما امریکایی ها به قول اروپاییها Cowboy هستند مثل شریف عصر Cowboy عمل میکنند یعنی که با جنایتکاران در میافتد انها قلع و قمع مینمایند واز این راه نظم را برقرار میکنند جنایتکاران شریف را کشته نمیتوانند اما صاحب کافه را ازبین میبرند شاید دروغه اول از او یک گیلاس مشروب بخواهند اما بعد اورا میکشند ولی شریف با تکیه بازور خود میتواند نظم را برقرار کند و جای پیشگان را به پای مجازات بکشد.⁹

برخورد Robert Kagan با اروپا و تمثیلی را که از سرمایداری امریکا و اروپا ارایه میدهد بوضوح کامل از تضاد میان این دو بلک سرمایداری وظر فیت و توان آنها حکایت دارد و نشان میدهد که چرا امریکا متمایل به پیش گرفتن سیاست های تک تازانه می باشد.

Barnett Rubin¹⁰ بین باور است که افغانستان از سال ۱۹۹۲ که مصادف به آغاز زمام داری مجاهدین میباشد در قالب کشور در حال فروپاشیدن در آمده بود اما به تدریج که طالبان قدرت را تصاحب کردند و سلطه خویش را بربخش بزرگ افغانستان پهن نمودند افغانستان بزودی در شمار کشور های طاغی و سرکش جای یافت.

تدوین کنندگان گزارش برای کتاب سفید امریکا هم بین نظر رسیده بودند که لا اقل بعد از حمله موشکی امریکا بر پایگاه های شبکه القاعده در افغانستان که در دوره زمام داری بل کلنون صورت گرفت نزد امریکا این گمان بالا گرفت که رژیم طالبان یک دولت Rogue یعنی طاغی و سرکش است. بیان بین سان میرساند که گویا امریکا از رشد و انکشافاتی که در درون نظام طالب رخ میداد یک سره بی خبر بود حال آنکه این امریکا بود که به طفل طالبان شیوه راه رفت آموخته بود. طالبان برای پذیرفتن گپ های امریکا گوش شنوا داشتند اما امریکا تا زمانی که سیاست ایجاب میکرد لر بر ابرشکایت از طالبان شنوا بی خود را از دست داده بود.

⁸ Robert Kagan: Macht und Ohnmacht siedler 2003 page 38-43..

⁹ Barnett Rubin. Fragmentation of Afghanistan Yale University press 1995

¹⁰ Page2 Us:policy in Afghanistan: <http://www.afghanistanfoundation.org/Docs/whitepaper.htm>

چه عامل تهدید کشور طاغی و سرکش را بگیریم یا کشور زار و ذلیل فرو پاشیده را، اصل مطلب این است که امریکا بعد از فروپاشی اتحاد شوروی برای توجیه کردن سیاست توسعه طلبانه خویش هم در افکار عامه و هم در سطح جهان دشمنی دیگری را ابداع میکرد تا به استناد "احساس ترس" از آن استراتژی ترس و رعب و زور خود را بنمایش بگذارد.

چامسکی در مقاله پیرامون دولتهای "سرکش" به بررسی این مطلب میپردازد که آری امریکا در دهشت افغانی "بین المللی" معامله گران مواد مخدوش امریکای لاتین و از همه خطرناکتر کشورهای "طاغی" و سرکش را عاملین بروز تهدید و خطر برای صلح تشخیص میدهد رونالد ریگن چند روز پس از آنکه به کرسی ریاست جمهوری نشست لیبیا را بمباردمان نمود یعنی که کشور ضعیف و ناتوان لیبیا را در برابر کشور نیرومند امریکا قرارداد تا با گوشمالی دادن قذافی به جهان ضرب شدت نشان بدهد در پاسخ بدین سوال که چرا قذافی باید مجازات شود امریکا ادعا داشت که لیبیا معادل چهارصد میلیون دالر سلاح مهمات را همراه با مشاورین خود به نیکاراگوا فرستاده تا در مقابل امریکا بجنگد.

بنا امریکا باید در مقابل کشور طاغی و سرکش نیکاراگوا و حامیش لیبیا از خود دفاع کند^{۱۱} ادعای فرستادن چهارصد میلیون دالر از زمرة همانگونه اتهاماتی بود که به پای عراق دوران صدام حسين بسته میشد.

میگفتند که عراق یا سلاح اتمی دارد. و یا در پی تولید آن میباشد و این خطریست برای امنیت و بقای امریکا. بایستی جلوش گرفته شود حتی قبل از حمله دهشت افغانی یازدهم سپتامبر بربرجهای نیویارک و حمله بر پنتاگون در واشنگتن شورای امنیت ملل متحد با تصویب قطعنامه ۱۳۷۳ به امریکا اجازه داد برای دفاع از خود به دفع خطر در هر کجا که باشد بپردازد بدادن همچو اجازه در واقع دامن اصل Pre-evention که از اصطلاحات دوران جنگ سرد بود و به موجب اصول و موازین حقوق بین المللی برای دفع خطر دفاع از خود را اجازه میداد رها گردید و بجای آن به اصل Prevention که به معنی دفع خطر در نطفه میباشد در استراتژی جهانی امریکا جای دادند به اساس این اصل دست امریکا برای حمله و تجاوز کاملا باز گذاشته می شود اصل احترام به حاکمیت که به سبب تکنا لوری عصری و امروزی بغیر آنهم دچار خدشه و نقصان گردیده تقریباً بکلی از اعتبار میافتد.

^{۱۱} Noam Chomsky: <http://www.uni-kassel.de/fb5/frieden/schurkenstaaten>.

وقتی کاربجای برست که در بسیاری موارد در تشخیص خطر و دفع از ضرورت کسب ظاهری اجازه ازشورای امنیت هم پیش نیاید و امریکا و یا هر کشور زورمند دیگر مجاز باشد که همینکه کشوری را طاغی و یا در حل فروپاشی تشخیص دادند به تیر حمله و تجاوز بینندن در آنصورت مقاد مواد ۱۰ و ۲؛ منشور ملل متعدد در مورد تشخیص خطر و اتخاذ تدابیر در مقابل آنهم اعتبار خودرا از دست میدهد و در مناسبات بین المللی عرف دیگری که همانا قهر و زورگویی عربیان میباشد مرعی میگردد حال آنکه در عرف بین المللی از احساس خطرتا دفاع مقابل و به جنگ پرداختن و خطر را ازبیغ و بن کنند یک عالم امکانات سیاسی و دیپلماتیک دیگری است که باید مورد استفاده قرار گیرند. اگر همه آنها منجر به ناکامی شد بعد بجنگ توسل جستن مجاز میباشد.

مروری هر چند گذرا بر سیاستهای کشورهای همسایه در برابر افغانستان

با تهاجم شوروی بر افغانستان برای سایر کشورها هم زمینه مداخلات مستقیم و غیرمستقیم در امور افغانستان فراهم آمد. بخصوص در جریان جنگ ضد روسی با تشکیل گردیدن احزاب اسلامی برای کشورهای امریکا پاکستان ایران اتحادیه اروپایی امکان مداخله در افغانستان به نحو بهتر مساعد شد. رونالدریگن رئیس جمهور اسبق امریکا در اپریل سال ۱۹۸۵ فرمان ۱۶۶ را امضا نمود به موجب همین فرمان دکترین ریگن در مورد افغانستان بکاربسته شد، در این دکترین آمده بود که شوروی را بهر قیمتی که شده از افغانستان بیرون کنید. بودجه کمک به مجاهدین از ۴۷۰ میلیون دالر در سال ۱۹۸۶ به ۶۲۰ میلیون در سال ۱۹۸۷ بالا برده شد و تا سال ۱۹۸۹ همه ساله این مبلغ پرداخت میشد در سال ۱۹۹۰ عربستان سعودی کویت و مؤسسات خصوصی در حدود یک میلیارد دالر کمک کرده بودند^{۱۲} البته قبل از سال ۱۹۷۹ جیمی کارتوریس جمهور آنزمان امریکا هم فرمان داده بود که با مخالفین دولت افغانستان و شوروی کمک مادی تخفیکی صورت گیرد. پس از شکست شوروی و خروج قوایش از افغانستان که سرمایه داری امریکا رقیب خویش شوروی را از افغانستان راند و انتقام جنگ ویتنام را به بهای کشته شدن یک و نیم میلیون افغان گرفتند بناءً موقعتاً قضایای افغانستان را از

۱۲

Ibid Rubin.1.۸۱-۸۲

نظر انداختند زیرا سرمایداری بروکراتیک شوروی کاملاً فروریخت و برای امریکا و مجموعاً غرب سفره روسیه و اروپای شرقی و بخصوص اسیای میانه رنگین نر از افغانستان بود.

تصدی های نفتی امریکا هر چه بیشتر در این تلاش بودند تا در حوزه کمپین دست شان بند شود به همین سبب نخست در سال ۱۹۹۳ تصدی Chevron در قزاقستان امتیاز نفت و گاز و سرمایه گذاری در این بخش را به دست اورد. در سال ۱۹۹۴ که طالبان مجاهدین را از کابل برون میراند کنسرسیوم نفتی به شرکت ارمکوبی پی او نیکال و پنزاویل با آذربایجان تصدی مشترک را تاسیس نمودند و فکر عبور لوله گاز از ترکمنستان که از افغانستان عبور کند و به بحیره عرب بر سر بیش از پیش طرف توجه واقع شد.^{۱۳}

با خاطر استفاده از نفت گاز آسیای میانه و حوزه کمپین است که ایالات متحده امریکا استراتژی اروپا - آسیا را وضع نموده است. وزارت دفاع امریکا با مصرف ۱۰۰ میلیون دالر برای اموزش و تربیت، گارد کمپین را که سپاه مخصوصی برای حفاظت و حراست از لوله انتقال نفت باکو میباشد ایجاد نموده است. در حقیقت همین منطقه وسیعترین میدان رقابت های جیو پولتیکی اقتصادی و نظامی را میان چین روسیه و امریکا بار میاورد^{۱۴} در واقع سرگرمی ها و مصروفیت های امریکا و در مجموع غرب در همین حوضه باعث شد که در دوران مجاهدین افغانستان در محور توجه ایران پاکستان و عربستان سعودی قرار گیرد.

رقابت های این سه کشور که اساساً از زمان انقلاب اسلامی ایران آغاز شده بود درده نود افغانستان را به میدان جنگ های نیابی انها مبدل گردانید. و باز دست باز پاکستان و عربستان سعودی در امور افغانستان را ازینجا میتوان دریافت که تعین نوبتی روسای جمهور مجاهدین به توانق این دو کشور انجام شد. صبغت الله مجددی نخستین رئیس جمهور منتخب از جانب پاکستان و عربستان سعودی خاطرات خود را ضمن مصاحبه ای با بخش دری رادیو دویچویلی صدای المان به تاریخ هشتم نور ۱۳۸۶ اینطور بیان میدارد:

«استاد سیاف احوال روان کرد که به دفتر ما بیاید و قی به دفترش رسیدم دیدم که دریک اطاق عربها بودند. اطاق دیگر هم پراز عربها بود هر اطاق را که باز کردم عربها بودند استاد سیاف مرا گوش کرد و گفت که ما فیصله کرده ایم اگر شما قبول میکنید بروید قدرت را بحیث ممثل اسلامی بگیرید در دهنش نیامد که رئیس جمهور بگوید.»

^{۱۳} John W Warno: Global Research 16 November 2006

^{۱۴} Ibid

هر چند که سیاست پاکستان در قبال افغانستان و هند ارسال ۱۹۸۰ است خوش تغیر شده بود اما در سال ۱۹۸۹ که شوروی بطور قطع از افغانستان خارج گردید برای پاکستان فرصت‌های تازه ای پیش آمد در وله اول پاکستان از مزاحمت های یک دولت پشتون که همراه با هند نزدیکی می‌جست وادعای سرحدی با پاکستان را به نحوی ازانحا مطرح مینمود میرفت که رهایی پیدا کند. جنرال اسلم بیک که در سال ۱۹۸۸ بعد از بقتل رسیدن ضیاء الحق رئیس جمهور پاکستان بمقام نوی درستیز آنکشور تکیه زد، خطوط اساسی استراتژی نوین نظامی پاکستان را ترسیم کرد او در طرح که ریخت افغانستان را سرمیں تتبّغاه نظامی پاکستان تشخیص داد دیدکلی پاکستان این بود که در افغانستان حکومتی بر اریکه قدرت نصب گردد که دوست و متحد پاکستان باشد همچو حکومت دوست در صورت بروز مخاصمه پاکستان با هند به پاکستان عمق استراتژیک را در خاک افغانستان قایل گردد مضاف بر آن افغانستان به تند گرایان اسلامی که در کشمیر در مقابل هند می‌جنگند مرکز آموزش نظامی را اجازه بدده و چریکهای تند گرای اسلامی مجازبا شند که به افغانستان عقب نشینی کنند^{۱۰} با طرح و تطبیق همچواستراتژی افغانستان بطور تام و تمام در خدمت استراتژی پاکستان در قبال کشمیر قرار می‌گرفت مسلماً که همچو وضعی برای هندم قابل قبول نبود بنا پس از خروج شوروی افغانستان بجای اینکه کشوری شود که بمسایل و قضایای خود بپردازد پاکستان پایش را در زنجیر دشواریهای می‌بیست که از بدو پیدایش پاکستان و تجزیه هند در منطقه موجود بوده و پایش تا هنوز هم روشن نمی‌باشد.

حتی بعد از حادثه یازدهم سپتامبر که تحت فشار امریکا دولت پاکستان مجبور گردانیده شد که از سر طالبان دست بردارد یعنی در واقع از عمق و عتبگاه استراتژیک خود بگذرد مع الوصف پرویز مشرف رئیس جمهور پاکستان اعلام داشت که دست برداشتن از سر طالبان بمعنی گذشتن از سلاح اتمی و موضوع پاکستان در برابر قضیه کشمیر تمیباشد پاکستان درین دو مورد دیگر می‌باشد ادامه میدهد.

با اینوضع دیده می‌شود که تازمانیکه مناقشه بر سر کشمیر میان هند و پاکستان ادامه داشته باشد پاکستان به خود اجازه میدهد که در امور افغانستان تاجانیکه برایش میسر گردد آزادانه مداخله می‌کند.

با تطبیق پروژه بقدرت رساندن طالبان به مدد مثلث امریکا پاکستان و عربستان سعودی دامنه مداخلتش آنقدر وسعت یافت که در مقام دولت حامی طالبان جای یافت. و قادر شد که هژمونی خود را برقرار کند.

بعداز بوقوع پیوستن حادثه یازدهم سپتامبر که امریکا به اصطلاح بخاطر پناه دادن القاعده در افغانستان قصد برانداختن رژیم طالبان را نمود پاکستان علی الرغم روابط نزدیکش با بنیاد گرانی و بهره گیری اش از نیروهای مذهبی در کشمیر در ازای وعده کمکهای مادی سرشار امریکا که سر به دهها مiliard دالر میزد. و معافیت قرضه های گذشته دست حمایت خود را از سرط طالبان برداشت و درجنگ بر ضد دهشت افغانی در کنار امریکا ایستاد با این رویداد یکبار دیگر ثابت شد که بر سر نیروی وابسته بی آنکه آب از آب تکان خورد سهل و ساده میتواند معامله صورت گیرد.

دولت پاکستان بر مبنای جهان بینی اسلامی بنایافته است مگر در قانون اسلامی آن کشور از برپا داشتن دولت عرفی جانبداری شده است ولی پرویز مشرف رئیس جمهور پاکستان عملاً به پای انتلاف با متحده مجلس عوامی که ترکیبی از شش حزب مذهبی بود و در مناطق سرحدی که عرصه فعالیت طالبان اعم از طالبان افغانی و پاکستانی بحساب میابد دست بازدارند رفته بود. مگر در صحنه سیاست جهانی چنین و انmod میساخت که گویا مدافع دولت عرفی است اینگونه تبارز با آن دیدئوریک که از روی دستگاه نظامی ترکیه که در انظامیان تضمینی دولت عرفی انگاشته میشود الگو بر داری نیگردد و فق میکند. اما واقعیت امر کاملاً بگونه دیگری میباشد.

در دوران ضياء الحق رئیس جمهور اسبق پاکستان در اردواز ترویج افکار اسلامی بشدت حمایت میشد حتی سازمان جاسوسی نظامی پاکستان هم شامل برنامه ترویج افکار دینی بود.

هفته نامه هلال ارگان نشراتی اردوی پاکستان در سال ۱۹۹۶ نوشته بمدد پروردگار صاحب منصبان اردو و کارمندان نیمه رسمی نظامی و سازمانهای اردوی پاکستان بگونه بصوب اسلام اکشاف یافته که در جهان دیگر هیچ کشوری نمیتواند بدان بررسد^{۱۶}

دو حزب مقتدر اسلام گرای پاکستان جمعیت اسلامی و جماعت اسلامی هردو با استفاده از فرصت ها و امکاناتی که برای آنها پیش آمده بود هر چه بیشتر سود برده کادر های ایدیولوژیک خود را در اردو جا بجا کردند. مضاف

^{۱۶} Rohanbedi: Have Pakistan forgotten their sufi tradition 2006 IDSS Singapore.

برآن در داخل اردوی پاکستان فیصلی قابل ملاحظه صاحب منصبان پشنوند وجود دارند.
دین با ساختار قبایل از ازمنه کهن به اینسو داد وستد متقابل دارد. هرسه دین وحدانیت یهودیت مسیحیت واسلام در آغازدر میان ساختار قبایلی سرزده رشد و قوام یافته اند دین سعی میورزد سنتهای قبایلی را در خود منحل کند و نظام قبایلی هم میخواهد در پهلوی پذیرش دین سنتهای خود را حفظ کند حتی در پاره موارد فراز اصول حقوقی دین قرار بدهد در واقع زندگی قبا یلی همبستگی اجتماعی درون قومی که این خلدون آنرا عصیت قومی خوانده، متکی میباشد. همین عصیت قومی که از همخونی مایه میگیرد بنوع احساس غرور و خودارج گزاری مشترک را هم در خود نهفته دارد و دیگر رشته وفاداری و اعتماد درون قومی را ایجاد میکند، در چار چوب حمایت از فرد و ظائف والزمات اور ادبار برابر قوم و نظام قبایلی تعیین و تثبیت میکند. و در لحظه که قدرت دولت فروکش میکند عصیت گروهی غلبه حاصل میکند، فردیت در وجود گروه منحل میگردد.^{۱۲}

از انجاییکه در نوار سرحدی جنوب افغانستان یعنی در طول دوسوی خط دیورند زندگی قبایلی و پیوند قومی حاکم میباشد بالطبع بر زندگی سیاسی و دینی ساکنین این خط هم نوع کنش ها و واکنش ها ای خاص دینی گروهی حکومت میکند همین وضع احساس همبستگی را وسعت میبخشد تا بدان حد که در پاره موارد وفاداری به دولت و مجموع نظام سیاسی را زیر سوال میردد.

بنیادگرایی طالبی چه در افغانستان باشد و یا در مناطق سرحدی پاکستان ترکیب و ملجمه ای دینی- قومی است که در مکتب دیوبند با تعبیر و برداشتنهای که سید احمد بریلوی که در دهه سی قرن نزدهم در جریان جنگهای که با سکها در مناطق سرحدی داشت کشته شد و پیروانش از همان زمان به بعد در مناطق سرحدی بویژه سواد باقی ماندند ریشه دارد.

این نوع تفکر دینی قومی وفاداری دو وجهی یعنی دینی و قبایلی را مطالبه میکند این وفاداری دو وجهی هم میتواند از دو طرف مورد استفاده قرار بگیرد بدینسان که هم آنده از نظامیان و افراد سازمان جاسوسی پاکستان منشا قومی و تفکر دینی دارند میتوانند در راستای علایق و منافع دولت پاکستان ازان سود برند هم افراد و رهبران طالبان میتوانند از همینگونه نظامیان و افراد سازمان جاسوسی پاکستان به سود خود بپرهیزند.

¹² <http://www.Uni-kassel.de/fb5/frieden/regionen/afghanistan/schetter3.html>.

از سوی دیگر بسبب همین احساس مشترک قومی- دینی است که معضله تاریخی خط دیورند در مقام یکی از معضلات کلیدی منطقه درمی آورد. گذشته از ان پاکستان برخلاف مندرجات قانون اساسی خویش بسبب ملاحظه قومی که ترکیب از ملیت‌های مختلف میباشد رسم اسلام‌گرایی را دامن میزند زیرا باگستردن پرده ساطری دینی بر روی احسان ملی موجودیت سیاسی خودرا حراست مینماید به همین لحاظ نمیتواند با برخان وجودی خویش قاطعانه به پای تصفیه حساب ببرود.

افسانه ثبات پاکستان و مانورهای از قبیل عمق استراتژیک در افغانستان در واقع در همین گرایشات عمده اسلامی که از دید دولتمردان پاکستان مینتواند بر اساسات وحدت طلبانه قوم پشتون در دوسوی خط دیورند سایه افگند ریشه دارد. بدین صورت دیده میشود که ملینگرایی درین خطه حتی در روزگاری که به عصر احراق حقوق ملیتها شهرت پیداکرده بود جنبه تبعی و ثانوی پیدامیکند.

پاکستان که خود میان بود مذهبی و نمود عرفی خویش در نوسان میباشد به متدين غربی خویش بویژه امریکا ترس ازبی ثباتی را خاطرنشان می‌سازد و گاه وگذاری هم عامدانه و یا از سر اشتباه انرا تحریک میکنند و دامن میزند چنانکه حمله بر مسجد سرخ یکی از موارد مهم آن میباشد. پس از کشته شدن بینظیر بوتو و تضعیف گردیدن موقف پرویز مشرف امریکا ظاهراً احساس نا ارامی مینماید علت آن را ما این میدانیم که هر چندکه بی ثبات شدن و افتادن کشوری در دامن فروپاشی برای سرمایداری جهانی در راس آن امریکا فرصتی است تا آن کشور را از هستی بحران زده اش ساقط کند و با میل و طیب خاطر خود دولتی را در آن برافرازد مگر درگیری در عراق و افغانستان در حال حاضر فرصت همچو اقدام را نمیدهد بنا ابراز نگرانی میشود.

البته در پهلوی درگیر بودن امریکا و متدين در عراق و افغانستان عوامل دیگری هم در این بازدارندگی دخیل میباشند. در پاکستان در حال حاضر تا ۱۵ هزار مدرسه دینی فعال بوده در حدود یک میلیون و هفتصد هزار شاگرد از این مدارس فارغ شده اند^{۱۸} بنا بسیار سهل و ساده مینتوان آنها در سنگر دفاع از اسلام شاند.

وباز همانطوریکه گفتیم در اردو و سازمان جاسوسی پاکستان هم تفکر دینی حاکم میباشد، بناغله تفکر دینی دریک جنگ اشغالگرانه مینتواند نظامیان پاکستان را که بر سلاح اتمی و موشکهای دور زن دسترسی دارند، بصوب بنیاد گرایان و دهشت افگان براند. با توجه بهمین دلایل امریکا در مقابل پاکستان

^{۱۸} Rohanbedi: Have pakistan forgotten their sufi tradition 2006 IDSS Singapore

اگاهانه از سیاست مماشات کار میگیرد مضاف بر آن پاکستان در میان کشورهای عربی و اسلامی ازوجه برخوردار است امریکا و غرب در بازیهای دیپلماتیک از این نفوذ پاکستان هم استفاده سود میبرند.

در حال حاضر امریکا با ایران خود را در تاختاص و دشمنی قرار داده بخاطر حساس بودن اوضاع در افغانستان و عراق از طریق این دو کشور مستقیماً در ایران مداخله نمیکند اذربایجان هم در کار مداخله در ایران جانب احتیاط را میگیرد یگانه کشوری که از طریق ان امکان دست زدن در امور ایران میتواند مقدور باشد پاکستان است بهمین دلیل گفته میشود که سپاه جند اسلامی که سپاهی از بلوچهای ایران میباشد در مناطق بلوج نشین ایران به عملیات می پردازند عقبگاهش در نوار سرحدی پاکستان جای دارد.

بنابر همین علل و عواملی است که ایالات متحده امریکا در مقابل پاکستان اگاهانه از سیاست مدارا کار میگیرد و علی الرغم برخوردهای دوگانه ای که میکند و در بسیاری موارد بضرر امریکا هم تمام میشود آنرا نا دیده میگیرد.

البته اتخاذ سیاست تهدید و تحبیب یک طرف سکه میباشد طرف دیگر ان را وابستگی عمیق پاکستان به امریکا بار میاورد امریکا از سال ۱۹۶۲ تا سال ۲۰۰۲ مبلغ ۱۴/۷۳ ملیارد دالر قرضه به پاکستان داده است^{۱۹} چون بخش بزرگ این پول هم سلاح خریداری شده لهذا صنایع تسلیحاتی و نظامیان امریکا بیشتر از حامیان پاکستان میباشند تا تصدی های نفتی.

ب: سیاستهای کنونی ایران

ایران و افغانستان در منطقه دوکشوری اند که روابط مذهبی و فرهنگی و اجتماعی گسترده دارند همین روابط به ایران امکان میدهد که در قبل افغانستان سیاست های متفاوت و گوناگونی را در پیش گیرد.

از آنجاییکه دولت کرزی وابسته به امریکا است قاعده ای ایران باشی با دولت کرزی روابط خصمانه میداشت حال آنکه ایران علی الرغم خصومت و دشمنی اش با امریکا بسبب علایق اقتصادی فرهنگی و مذهبی که در افغانستان دارد با دولت کرزی روابط ظاهرآ حسن دارد.

دربازسازی افغانستان با وجود آنکه آتش در آسیاب امریکا میریزد سبب گرفته داد و سند اقتصادی و تجاری خود را وسعت بخشیده است علاوه بر آن

¹⁹ Frederic Grare: Rethinking western strategie to ward Pakistan, Carnegie endowment for international peace page 34- 46

ایران با آنکه خودنظام دینی دارداما بادموکراسی در افغانستان هم مخالفت نمیورزد زیرا باطالبان در مخالفت شدید مذهبی قرار دارد تجریبه زمام داری قبلی طالبان هم نشان داده که طالبان با ایران از در خصوصت پیش میابند باتوجه به اینوضع ایران در حالیکه میخواهد طالبان و داشت افگانی بر امریکا و غرب ضربات سهمگینی را اورد تا هرچه زوینتر از افغانستان دور شوند در عین حال نمیخواهد که طالبان هم مجدداً بر مسند قدرت برگردند. از این رو بر سر قدرت بودن یک دولت ضعیف ولو اینکه ادعای برقرار ساختن دموکراسی لیبرال راه را داشته باشد به سود ایران میباشد تا یک نظام دینی طالبی که از لحاظ مذهب و فرهنگی با ایران در تخاصم قرار داشته باشد.

گذشته از آن سرمایه داری امریکا در مقابل ایران هم سیاست دوگانه دارد از یکسو ایران را چنانکه گفتیم متهم بمداخله در امور افغانستان و عراق میکند و حتی ادعا مینماید که سلاح ساخت ایران بدست طالبان میرسد از سوی دیگر ایران را به همکاری دعوت میکند و میخواهد که در پی دید آوردن صلح در عراق و افغانستان دست امریکا را بگیرد سازمانهای جاسوسی امریکا اعلام میدارند که ایران لااقل از سال ۲۰۰۳ به این نظر از تعقیب برنامه اتمی خویش دست برداشته اما رئیس جمهور امریکا بدین نظر میباشد که از اعمال فشار بر ایران نباید کاست و مواطن باید بود که سلاحش بدست طالبان نرسد.

ولی ایران با همدستی هند و پشتگرمی گروه شانگهای واستفاده از روابط اقتصادی و فرهنگی و مذهبی خویش فضای جولان وسیع را در اختیار دارد ولیکن در حال حاضر تداوم وضع موجود را با اندک فشار وارد کردن از راه اخراج مهاجرین به سود و سلاح خویش میبیند.

باید گفت که این تنها پاکستان و یا ایران نیستند که با سیاست دوگانه امریکا مواجه میباشند بلکه عربستان سعودی دوست دیرین امریکا که در دوران مجاهدین و حتی طالبان در افغانستان دست کاملاً باز داشت با سیاست دوگانه امریکا رو برواست باری زلمن خلیل زاد سفير امریکا در سازمان ملل طی مقاله ای که در نیویارک تایمز به چاپ رسیده بود عربستان سعودی را متهم به همکاری نزدیک با اهل تسنن عراق نمود در همان روزها وزیر خارجه امریکا حين عزیمت به شرق میانه اعلام داشت که معادل ۲۰ میلیارد دالر سلاح را در اختیار عربستان سعودی و کشورهای خلیج میگذارد.

ث: سیاستهای همسایه های شمال و روسیه

در افغانستان تنها کشورهای همسایه های شرقی و غربی علیق خود را جستجو نمیکنند بلکه همسایه های شمالی و شمال شرقی افغانستان سوای ترکمنستان که در سطح بین المللی خود را بیطرف اعلام نموده بقیه همه بسب شریک قومی زبانی و فرهنگی به تناسب امکانات و صلاح دید سیاست منطقه علیق و منافع خود را تعقیب میکنند اینان با ابراز خصوصت با داشت افگانی و ابراز دوستی با افغانستان و نزدیکی جویی با امریکا علیق اقتصادی فرهنگی سیاسی خویش در افغانستان برآورده میسازند.

در این میان روسیه هر چندکه بالافغانستان همسرحد نیست اما با خاطر پیشنه سیاسی خود در افغانستان و روابطی که از دوران حزب دموکراتیک خلق و مجاهدین دارد علیق خویش راتامین میکند بخصوص روسیه نمیخواهد امریکا بیش از پایگاه های نظامی و روابط که با قرگزستان گورجستان و تاجکستان و یا ازبکستان دارد روابط خود را در منطقه گسترش بدهد و بر منابع عظیم گاز و نفت منطقه تسلط پیدا کند. کشیدن پای کشورهای آسیای میانه در پیمان شا نگهای که یک پیمان امنیت جمعی میباشد از همین علیق منشاء میگیرد بهمین لحظ میخواهد در افغانستان هم امریکا را بگونه ای سرگرم بیند که از آنچه تا حال در آسیای میانه گام گذاشته فراتر نرود لیکن باید گفت که اختلاف و تضاد علیق و منافع بین امریکا و روسیه پیوسته عمّق بیشتر پیدا میکند یکی از نمونه های آنرا در رقابت های موشکی در اروپای شرقی که گام به صوب جنگ سرد نوین پیش میروند ملاحظه نمود افغانستان همانطوری که در دور قدیم بازی بزرگ آسیای میانه قربانی شد در دور جدید هم به قربانگاه آورده میشود.

سیاستهای متفاوت و در پاره موارد ضدو نقیض اگر از یکسو زاده اشتباها در ارزیابی هاست از سوی دیگر از بطن سرمایه داری امریکا برون می چهد، زیرا سیاست خارجی امریکا بیشتر بوسیله انحصارهای مختلف و در بورد شرق میانه و آسیای میانه بگونه خاصی، از طرف انحصارهای نفت و گاز و تسلیحات طرح ریزی میشوند، وزارت خارجه صرف نقش مجری این سیاست ها را بدوش دارد.

به همین لحاظ وقتی هر انحصار بر سر علیق و منافع خود پا فشاری میورزند و یا با خاطر علیق کوتاه مدت و یا طولانی مدت خویش به هدیگر امتیاز میدهند بالطبع سیاست خارجی امریکا را ادچار تنواع و گوناگونی میگرداند، بیکره به ظاهر ضد و نقیضی را مجسم میسازد. وقتی کولین پاول وزیر خارجه اسبق امریکا که پیشنه نظمی داشت میگفت که پاکستان پس

از اعضای ناتو بهترین و نزدیکترین دوست امریکامیباشد از سیاستی سخن میزد که انحصار تسليحات و نظامیان تجویز کرده بودند پاکستان برای انحصار نفت و گاز از لحاظ داشتن منابع نفت و گاز لااقل تاکنون سر زمین بی حاصل میباشداما برای فروش اسلحه و مواد انرژی بازار پر در آمدبه حساب میابدبه همین لحظه هردو انحصار در آن به پای رقابت میروند و سیاست برله و بر علیه پاکستان را طرح میریزند.

حضور قوای بین المللی در افغانستان :

هر چند که از آغازدهه هشتاد باتجاوز شوروی بر افغانستان کشور ما در محور سیاست های جهانی قرار گرفته بود. مگر پس از فروپاشی شوروی و پیروزی غرب در جنگ سرد، چنانکه قبل از اشاره رفت، توجه کشورهای سرمایداری بگونه خاصی به اروپای شرقی و روسیه معطوف شد، زیرا هریک از این کشورهای تلاش داشتند تاهم در بازارهای اروپای شرقی و آسیای میانه برای خود جای پای ایجاد کنند و هم از نیروی فنی و ارزانش بهره گیرند بهمین لحظه افغانستان موقعاً از نظر کشورهای سرمایداری افتاد.

چنانکه قبل از تئیم مسروط گردیدن سرمایداری غرب در اروپای شرقی باعث شد که افغانستان عرصه رقابت‌های منطقه‌ی وی و در آن میان هم در وله اول پاکستان و بعد ایران و عربستان سعودی و هندگرد.

جنگهای خونین سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۴ اگر از یکسو زاده جاه طلبی ها و خودخواهی و رقابت‌های بی مورد نیروهای جهادی و ملیشه ای بود از طرف دیگر جنگ نیابی بود که پاکستان ایران و عربستان سعودی آنرا دامن میزدند و تحملی میکردند در پی آمد همین رقابت‌ها بود که سرانجام به کمک مالی عربستان سعودی امکانات تسليحاتی امریکا و کار سازماندهی پاکستان حرکت طالبان سازماندهی گردید. و بقدرت رسانیده شد بی آنکه کسی بین نکته بیند یشد که با بقدرت رسیدن این نیرو سرنوشت افغانستان به کجا میکشد در ازمن همه هم و غم این بود که لوله انتقال گاز ترکمنستان از افغانستان بگذرد.

پس از بوقوع پیوستن حادثه یازدهم سپتامبر که کار اروپای شرقی و حوزه بالکان و تجزیه یوگوسلاویا سامان یافته بود واژشت جنگ های داخلی افریقا مانند روندا کانگو دموکرا تیک و سیرالیون هم میرفت که کاسته شود.

در گرماگرم همین حوادث بود که فاجعه خونبار یازدهم سپتامبر پیش آمد. این رویدادنه تنها تاریخ افغانستان بلکه جهان را دستخوش تغیر کرد در کجا ردر هم کوبیدن دهشت افغانستان در افغانستان در واقع به ایجاد حوزه ایمنی در

دروازه های آسیای میانه که دارای منابع سرشار انرژی میباشد و در مجاورت دو قدرت اتمی تا حال جهان سومی یعنی هند و پاکستان و شاید در آینده نه چندان دور ایران در حاشیه دو قدرت اتمی سنگی، روسیه و چین دو کشورهای نو خانه سرمایداری یعنی چین و هندجای دارد پرداخته شد. باحمله بر افغانستان فکر ایجاد پایگاهی در این گذرگاه مهم جهان بیش از پیش قوت گرفت.

سیاست امریکا در مقابل جنگ طالبان

اساساً سرنوشت طالبان را در دست کمپنی های نفت و گاز بود در حقیقت کنسرسیوم نفتی اونیکال هم رژیم طالبان را به دنیا اورد و هم فرمان نابودیش را صادر نمود.

هر چند که سرگذشت پیدایش و برافتادن رژیم طالبان که مقدرات ان بوسیله تصدی های نفت و گاز و در ان میان هم توسط اونیکال رقم خورده طولانی میباشد ولی ازانجاییکه جنگ امریکا در افغانستان و در هم کوبیده شدن رژیم طالبان در ان ریشه دارد به اختصار انرا یاد اور میشویم.

در نیمه دهه نود اونیکال باشرکت حکومت ترکمنستان کمپنی دلتا مربوط به عربستان سعودی کمپنی نفت گروه گرسنت از پاکستان، گاز پروم از روسیه، کنسرسیوم نفت و گاز آسیای میانه راتا سیس نمود. سهم اونیکال ۴۶/۵ از دلتا ۵ افیصد واخ حکومت ترکمنستان هفت فیصد بود علایق واشنگتون به طالبان در واقع از کنترول به لوله های انتقال گاز، و نفتی که از افغانستان عبور میگرد، آب میخورد طالبان میان اونیکال و تصدی بریداس در نوسان بودند اما باید گفت که اسامه بن لادن به بریداس نزدیکی میجست کمپنی اونیکال در برابر احیاف طالبان و بخصوص جریحدارشدن حقوق بشر و بویژه رفقار طالبان در مقابل زنان با بی تفاوتی رفتار و برخورد میگرد همین امر سبب شد که جنبش زنان امریکا در مقابل اونیکال موضع بگیرند و حتی در محکمه شیر نیویارک تقاضای الغای امتیاز انرا بدنهند جنبش زنان امریکا بدین هم اکتفا نکرده با کشیدن زنان معروف و نامور به مبارزه بر ضد اونیکال عرصه را بران تنگ ساخته.^{۲۰}

در همین هنگام افراد شبکه القاعده به تاریخ ۷ اگست سال ۱۹۹۸ اسفارخانه های امریکا را در کنیا و تانزانیا مورد حمله قرار داد چند روز بعد ازان حمله موشکی امریکا به قصد کشتن اسامه بن لادن برخوست صورت

^{۲۰} Chalmers Johnson; 238-242

گرفت در گرمگرم همین رویدادها، یونیکال از پروژه تمدید لوله نفت و گاز به این بهانه که قیمت‌ها پایین‌امده، انتقال نفت و گاز سودی ندارد از معامله دست کشید و در واقع کاسه بخت طالبان هم سر نگون گردید.

بعد بین طالبان و امریکا کم کم اوضاع روبه و خامت گذاشت بخصوص که امریکا خواهان تسلیم دادن بن لادن بود. هرچند که طالبان طفره میرفتد و به نحوی از انحصار بهانه جویی میکردند لیکن واقعیت این بود که اگر در همان روز اول هم اورا تسلیم میدادند از شر حمله امریکا نمی‌توانستند رهایی یابند زیرا بعد از آنکه اونیکال اسیای میانه را ترک گفت امریکا با جدیت تمام در صدد برآمد تا در ان منطقه جای پای مستقیم و بر جترصد برای خود پیدا نمایند به همین لحاظ طرح حمله بر افغانستان را قبل از یازدهم سپتامبر ریخته بودند یازدهم سپتامبر در کوتاه کردن زمان وارایه دستاویز مدد رسان شد²¹.

جورج بوش رئیس جمهور امریکا در استانه حمله بر طالبان و بر انداختن رژیم انها پیوسته میگفت که کشور وی خیال جهان کشایی ندارد اردوی امریکا برای ملت سازی نمی‌رود انها می‌روند که دهشت افغانستان را مجازات کنند، عدالت را تحقق بخشنند، بخاطر نجات مردم افغانستان بویژه زنان از چنگال طالبان به افغانستان حمله می‌کنند.

طرح کردن اجحاف طالبان و کم کم رهاکردن تأکید بر تعقیب کردن اشخاص و یا سازمان القاعده، که حادثه یازدهم سپتامبر را با آورد بودند، از رو نما گردیدن تغیر در فضای سیاسی امریکا حکایت می‌کرد، استراتژی امریکا رفته رفته بگونه ای تغییر کرد، که دولت سازی در آن شکل گرفت. یک روز قبل از آغاز گردیدن حمله عساکر امریکایی بر افغانستان سخنگوی رئیس جمهور امریکا تفسیر بسیار ظریفی را از موقف امریکا بعمل آورد، که از آن اینطور استنباط می‌شد که حمایت بین المللی برای حل معضله افغانستان شاید عوایق و نتایج وسیعی را برای مردم افغانستان به بار آورد. ولی در عین حال گفته شده بود که ایالات متحده امریکا نمی‌خواهد، در دولت سازی افغانستان خود را درگیر کند. اما بلا فاصله افزوده شده بود، مگر آن‌نى را که خواهان پدیدآوردن افغانستان دیگری می‌باشند و می‌خواهند کشور برخوردار از صلح رفاه و انکشاف اقتصادی و فارغ از داشت افگانی داشته باشند کمک و یاری می‌کند.

همین اشاره امریکا، به خواست آنها بی که خواهان بوجود آوردن افغانستان دیگر می‌باشند، میرساند که امریکا در افغانستان بدبان اهداف آزمندانه خویش بوده و با تکیه بر استراتژی که آنرا استراتژی رویارویی با شورشیان

²¹ Ibid

Counterinsurgency میخواستند، اهداف خویش را تعقیب مینمایند. مراد از این استراتژی بکارگرفتن هر نوع امکان سیاسی اقتصادی اجتماعی و روانی جهت در هم کوبیدن شورشیان و دور ساختن مردم از آنها و تامین و گسترش قدرت خودی میباشد.

در کنفرانس مطبوعاتی، که پس از حمله دایر گردید رئیس جمهور امریکا کارمنلت سازی در افغانستان را از مشغولیت‌ها و وظایف ملل متحد خواهد، یاداور شد که ما و سایر کشورها خواهیم کوشید تا افغانستان در آینده مامن دهشت افغان نگردد. اما در فاصله چند روز ماهیت جنگ امریکا در افغانستان از یک حمله مجازاتی به پاسخ دفاعی و سرانجام تامین ثبات واستحکام در افغانستان پس از جنگ تغیر یافت و غایت نهایی آن اشکارا گردید. یعنی که به تدریج از این ادعا که گویابه سبب اجحاف و ناروایی هاوی عدالتی‌های که طالبان در افغانستان در حق زن و مرد واقعیت‌های مذهبی و قومی مرتکب شده دست بحمله میزنند و "عدالت" را تامین میکند پافراتر گذاشته در پی تحقق این ادعا برآمد که امریکا فرنگ خود را تحمیل نمیکند اما همواره از کرامت انسانی و حاکمیت قانون و محدود گردانیدن قدرت دولت دفاع کرده و میکند. و بدان جامه عمل می‌پوشاند.^{۲۲}

از انجاییکه در دوران مبارزات ضداستعماری که از آغاز قرن بیست شروع و تا دهه هشتاد همان قرن بگونه شگوفای دوام داشت این اصل و نورم که اشغال سرزمینها و تجاوز بحریم کشورها علناً دیگر مقد ورنمی باشد و با توصل به هیچ بهانه‌ای نمیتوان استعمار را توجیه کرد موردنقبال افتاده و بویژه که در نتیجه مبارزات ضداستعماری استعمار در شمار جنایات بشری جای یافته بود لپذ نقض کرامت انسانی و حقوق بشر در مقام دستاویز دیگری برای مداخله و تجاوز بحریم دیگران طرح و کارگردانی شد.

یعنی جهان سر مایداری و بخصوص امریکا بعد از جنگ سرد جهت مداخله و حتی تجاوز مستقیم به خاک دیگران به دو دستاویز مهم یکی جنگ پیشگیرانه و دیگری نقض حقوق بشر دستیابی حاصل نمود

در افغانستان طالبان بدون هیچ شک و شبه مرتکب جنایات گسترده بشری شده بودند موجودیت شان عمیقاً برگرده مردم افغانستان سنگینی میکرد و لی آیا برای امریکا واقعاً برانداختن طالبان غایت اصلی بود یا تعقیب کردن اهداف و استراتژی طولانی سیطره جویی بر افغانستان و منطقه رانیز در نظر داشت و هنوز هم دارد. به همین لحاظ قصد داشت، به هر نحویکه شده

²² Chesterman Simon: Human Development Report 2005

حضور نظامی خود را در افغانستان ثبت نماید و از این طریق از موقعیت استراتژیک افغانستان استفاده کند، تا بر راه های تجاری و منابع نفت و گاز آسیا میانه و راه تجاری آسیای جنوبی، نظارت و دسترسی داشته باشد.

ایالات متحده امریکا برای نیل بین غایت از فیصله های مثل ملل متحد که به تأسی از احسان همدردی بیکران جهان که به خاطر حادثه یازدهم سپتامبر در برابر امریکا ابراز میشد صدور یافته بود هم درجهٔ همین سیاست ایجاد فضای ایمنی و هم سیاست توسعه جویی و حضور نظامی هردو استفاده کرد بین شرح که: پس از بوقوع پیوستن حادثه یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ سازمان ملل متحد که درواقع به ابزار کار امریکا مبدل گردیده در بدوامر برای امریکا اصل دفاع از خود را مجاز اعلام داشت امریکا به استناد مبارزه با دهشت افگانی و نفع از خود در افغانستان پس از بر افتادن طالبان در کنار قوای بین المللی تأمین امنیت قوای انتلاف ضد دهشت افگانی را که در آن ۱۱ کشور عضویت دارند امتحن قوماندۀ مستقیم نظامیان امریکا میباشد نیز به عملیات گماشت یعنی از همان شروع به اعزام دو قوا به افغانستان دست زده شد همین امر خود حکایت از طرح و نقشه ای دارد که می بایستی از قبل تهیه دیده شده باشد، حال آنکه در آغاز به موجب قطعنامه های ملل متحد تنها ارسال یک قوا آن هم در ساحة محدودی اجازه داده شده بود که امنیت را قایم ساز داما امریکا فوراً از فرصتی که پیش امده بود استفاده کرده اعزام قوای دومی هم دست زد این دو قواعبارت بودند یکی قوای بین المللی تأمین امنیت آیسا ف و دیگری قوای بین المللی OEF ضد دهشت افگانی و یا اصلاح دائمی.

مجوز حقوقی قوای OEF و ISAF

OEF: قوای a

برای درک مشروعیت حقوقی این قوا مابه نوشته مراجعه میکنیم که در ارتباط به جروبحث های پارلمان آلمان پیرامون تمدید موعد ماموریت قوای آلمان در قوای OEF و ISAF در افغانستان در استانه جرج وبحث های حزب چپ در پارلمان آلمان بقلم پروفیسور Norman Paech نگاشته شده است.²³ پیرامون ماموریت قوا میخوانیم : به قوای Operation Enduring Freedom یا قوای صلح دائمی دستور داده شده که رهبری دهشت افغان را

²³ Prof. Dr. Norman Paech :Es gibt keine militärische Lösung. AG Friedensforschung an der Uni Kassel.

نایبود کند، تأمیسات آموزشی انهارا در هم کوبد، در برابر دهشت افغان بجنگد، دهشت افغان را به زنجیر کشند و در مقابل دادگاه قرار بدهند، جانب سوم را از حمایت مداوم و پیگیر دهشت افغان بازدارند. در همین سندآمده که شورای امنیت هرگز به قوای صلح دائمی ماموریت نداده که در افغانستان به عملیات نظامی پردازد امریکا به استناد اصل دفاع فردی و امنیت جمعی که مربوط به ماده ۵۱ منشور ملل متحد میگردد وان بدین معنی میباشد که وقتی کشوری متفقیماً مورد حمله قرار داشته و برای جلوگیری از حمله از کلیه امکانات دیپلماتیک هم استفاده گرددیده ، ولی ره بجای نبرده باشد ،در ان صورت کشوریکه درمعرض خطر حمله قرار گرفته میتواند به دفاع از خود برخیزد، قوای خودرا به جنگ بفرستد. اقدام به جنگ هم موقتی میباشد، زیرا شورای امنیت بایستی در اسرع وقت دست اندکار شود و صلح را تامین کند و سر رشته امور را در دست گیرد.

از انجاییکه ماموریت قوای صلح دائمی پایه حقوقی ندارد نزدیک شدن این قوا با ایساف سبب میگردد که قوای دومی هم مبنای حقوقی خودرا از دست بدهد.

به سبب تسلی جستن امریکا به اصل امنیت جمعی بود که پیمان ناتو هم بدان پیوست.

تاریخ دوم اکتوبر سال ۲۰۰۱ شورای ناتوبه موجب بند پنجم موافقنامه پیمان حمله دهشت افغانانه بریک عضو را حمله برهمه اعضا خواند در واقع بر اصل امنیت جمعی تاکید ورزید. و ازین طریق کوشش شد تا در آینده راه برای مداخله ناتو هم هموار گردد.

شورای امنیت بتأثیریخ ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱ قطعنامه ۱۳۷۳ را در ارتباط بمبارزه بر ضد دهشت افگانی به تصویب رسانید این قطعنامه در قسمت مبارزه بر ضد دهشت افگانی حاوی یک رشته توصیه های بس مهم بود به دنبال آن بتأثیریخ ۲۰ دسامبر ۲۰۰۱ به استناد فصل هفتم قوماندانی قوای بین المللی تامین امنیت یعنی ISAF International Security Assistance Force در افغانستان تصویب نمودند.^{۲۴}

حال گیریم که به موجب تعاملات بین المللی اعزام قوای ایساف مشروعیت پیدا کند با تصویب قطعنامه یاد شده در واقع تدبیر دفاع جمعی برای امریکا و متحده ایش مشروعیت خودرا از دست میدهد بخصوص وقتی در سال ۲۰۰۳ قطعنامه ۱۵۷۰ به تصویب رسیدوبه اساس آن ماموریت ناتوبه

^{۲۴} Ibid. Paech

سراسر افغانستان گسترش پیدا کرد، باید گفت که قوای صلح دائمی فاقد هرگونه اعتبار و تأیید گردیده است.

جورج بوش در رابطه به حمله بر طالبان این اعلامیه را برونو داده بود: بیش از دو هفته میگذرد که من به رهبران طالبان یکرشته تقاضاهای خاص و روشن را مطرح کرده ام از انها خواستم اردوگاه های دهشت افگانی را بیندید رهبران شبکه القاعده را تسليم بدھید تمامی اتباع خارجی به شمول امریکایی هارا که به ناحق زندانی کرده اید آزاد سازید.^{۲۵}

همین اعلامیه هم ماموریت معین و خاصی را مطرح میکنده باستی بعد از نیل بدان پایان داده میشدلیکن از انجاییکه قوای صلح دائمی در ذات خود یک قوای اشغالگر بود، جهت شکستاندن روحیه مردم چنان خشونت را به کار بست که حتی کشور های المان و ایتالیا به شکایت برونو شدند ولی این قوا هرگز بدین امر فکر نکرده حراست از جان و مال مردم غیر نظامی خود یک اصل مشروعیت است که اگر رعایت نشود، عملیات نظامی که به کار بسته میشود اعتبار و حقانیت خود را از دست میدهد

به اساس مقاوله سال ۱۹۴۹ اژنبو در جنگ بر ضد دهشت افگانی رخدان تلفات غیر نظامیان مشروعیت قوای صلح دائمی را بسؤال مواجه میسازد بویژه وقتی بر این نکته توجه شود که در پرونده کول انضمای سال ۱۹۷۶ در جنگ مسلحه به حراست از افراد غیر نظامی اولویت داده شده است لهذا در افغانستان با توجه به میزان تلفات افراد غیر نظامی مشروعیت قوای آیساف و اوای اف هر دور از پرسوال میبرد.^{۲۶}

ولی مشروعیت و عدم مشروعیت آن به کشورهای که در افغانستان حضور نظامی دارند هیچ مفهومی ندارد در مورد آنها در واقع دیدگوییاما نظریه پرداز لیبرال های نوین که میگوید:

پس از در هم چیده شدن بساط سرمایداری بروکر اتیک شوروی بزرگترین رقیب سیاسی نظامی سرمایداری غرب بویژه امریکا و بعد از تجارت جنگهای بالکان وبخصوص پس از جنگ بوسنیا هرزه گووینادر درون اردوی امریکا این فکر قوت یافت که اردو در بدی امر بوسیله موثری اعمال سیاست خارجی امریکا مبدل شود.

به همین منظور اردوی امریکا به کاوش و تحقیق پرداخت حاصل آن این بود که در آینده اردوی امریکا صرف به حمله و در هم کوبیدن هدفی را که

²⁵ Operation Enduring Freedom and the conflict in Afghanistan House of Commons 31 October 2001 Page 11.

²⁶ Ibid-Norman Paech

مدنظر میگیر دنبیه دار بله در وله اول مسایل دوران اشغال و ملت سازی بدوش تکیه میکند ثانیاً ایجاد یک محیط امن ضروری مینماید و ثالثاً کار وحدت و انسجام و اقدامات همه جانبی را که برای نیل به پیروزی لازم است بایستی انجام بدهد.

برای رسیدن بدین اهداف باید در نظام آموزشی عساکر بطور کلی تجدید نظر شود، زبان مردم کشوری که عساکر امریکا بی در آن مستقر میشوند به آنها یاد داده شود و یا کسانی که زبان انگلیسی را میدانند در اختیارش قرار گیرند کارشناسان فرهنگی و دسته های آشنا با محیط متخصصین و کارشناسان امور زیر ساخت ها آنها راه راه ایشان کنند.^{۲۷}

باتعلق گرفتن این نقش جدیده اردوی امریکا روشن است که این اردو نیکرتشون دفاعی امریکا و "ارزشهای جهان غرب" نیست بلکه اردوی است که یکسره خودرا برای اشغال طولانی سرزمینها و دمساز ساختن مردم تحت اشغال با استعمار و آبادیش آمده میگردد.

بعد در اعلام استراتژی امنیت ملی امریکا که در سال ۲۰۰۲ از جانب جورج بوش رئیس جمهور امریکا اعلام شد در واقع رهنمود روشنی کشور کشایی به اردوی امریکا داده شد درین استراتژی آمده که هدف سیاست خارجی امریکا "کار فعالانه بمنظور پدید آوردن امید به دموکراسی اکتشاف بازار آزاد تجارت آزاد در همه گوشه و کنار جهان میباشد".^{۲۸}

به تأسی از فکر وارد اوردن تغیر در کار اردو بود که پیمان اتلا نتیک شمالی هم از دهه نود بدین فکر افتاد که در پهلوی اشغال به کار "ملت سازی" که مراد دمسازی مردم با استعمار است بپردازد به همین منظور تشکیل راه تجارت نام: (CIMIC) Civil-Military Cooperation بوجود آورد ظاهرا مقصد از تاسیس این نهاد چگونگی ایجاد روابط میان عساکر پیمان ناتو و مردم میباشد در واقع هدف نهایی را تطمیع واغوا بار میاورد تا از این راه جلوگیری و از جار مردم در مقابل قوای اشغالگر گرفته شود.

از آنجانه که تدبیر جهانکشایی و تصرف سرزمین دیگران هر قدر هم که با تدبیر و ماهرانه آمده گردانیده شود چون در آن مطامع استثماری مطرح است خوانخوه حتی با موازین موجود که خود همین قدرتها وضع کرده اند در تضاد و تباين قرار می گیرد چنانکه امروزه تمامی سازمانهای امدادی که زیر نام

²⁷ Major Mark J. Camarena In Search of a new Type of Army : Nation Building and Occupation United States Army Kansas 31 October 2001 Page 1-3.

²⁸ Chesterman Simon: Human Development Report 2005

خدمات بشری فعالیت میکنند با انجام خدمات غیرنظامی بوسیله نظامیان مختلف میورزند منطقا هم مردم هرگز نمیتوانند بر عسکری که دیروز خانه اش را بمباردمان کرده امروز برایش چاه آب میکنند اعتماد کند. گذشته از آن تنها مردم مناطق درگیر در جنگ در افغانستان از رفتار و برخورد این قواناراض نیستند بلکه کشورهای عضو آیساف از رفتار خشن قوای صلح دانمی به شکایت پرداخته اند البته این شکوه و شکایت که در لفافه انسان دوستی ارائه میگردد در واقع حکایت از تصادهای درونی دارند زیرا برخورد تند آنها باعث برانگیختن مردم میشود. دگر آلمان یا فرانسه و یا ایتالیا نمی توانند ادعایی دوستی با مردم افغانستان کنند. مردم منزجر و منفعل همه اشغالگران را به یک چوب می رانند.

b قوای آیساف :ISAF

قوای ISAF که در سال ۲۰۰۱ به موجب قطعنامه ۱۳۸۶ ملل متحد تشکیل شده و این قطعنامه هم بر مبنای فصل هفتم منشور ملل متحد تنظیم گردیده در آغاز برای شش ماه با داشتن درحدود پنجهزار عسکر تجویز شده بود و ساده ماموریتش هم کابل و حومه شهر بود.

در اکتوبر سال ۲۰۰۳ بموجب قطعنامه ۱۵۱۰ ماموریت آن به سراسر افغانستان گسترش داده شده و قوماندانی آنهم به ناتو رسید، ولی هنوز هم ماموریت خود را همان حفاظت صلح و عمران و باز سازی می انگارد حال آنکه با داشتن ۴۳ هزار عسکر و همسو گردیدن با قوای صلح دانمی از یک سومبر و که مشروعیتی را که سازمان ملل بدان داده از دست بدده واگسی دیگر مردم چهره واقعی سیاستهای آنرا در ک نمایند و نیک دریابند که پی آرتی ها (تیم های باز سازی ایالتی) را که ناتو در مقام به اصطلاح جزایر صلح در افغانستان ایجاد و تأسیس کرده کدام سیاست هارا عمل دنبال میکند، آیا واقعاً برای مردم به بازسازی مشغولند، یا باقدرت های محلی ای زدوبند میکنند تا از بروز خصوصیت در مقابل عساکر بیگانه جلوگیری شود.

برای روشن شدن هر چه بیشتر سیاستهای ناتو و کشورهای عضوان در افغانستان بخصوص کشورهای رهبری کننده که مراد امریکا ایتالیا آلمان جاپان کانادا و انگلستان میباشند نظری هر چه گزاربه پیمان ناتو و چگونگی همسو گردیدن OEF با ISAF میندازیم.

فکر تأسیس پیمان ناتو به سال ۱۹۴۹ میرسد و این زمانیست که جنگ سردهم آغاز میشود هدف از تشكیل پیمان ناتو دفاع دسته جمعی از کشورهای

عضویود یعنی اگریکی از اعضا مورده حمله واقع میگردید همه اعضا به کمک آن میشنا فتند حوزه دفاعی انرا هم اروپای غربی به اضافه ترکیه بار میاورد.^{۲۹} پس از ختم جنگ سرد همینکه پیمان وارسا که وزنه مقابل ناتو بود از صحنه نظامی بیرون شد قاعدها بساط نتوهم باید چیده میشد اما کشورهای عضو ناتو بویژه امریکا نه تنها قصد نداشت که به زندگی ناتو پایان بخشد بلکه در پی آن برآمدنکه نخست به وسعت بخشیدن دامنه قدرت آن در قاره اروپا پیردازند و بعد با سپردن قوماندانی قوای آیساف در افغانستان این فکر قوت گرفت که به گسترش بخشیدن قدرت آن در سراسر جهان پرداخته شود. با این منظور طرح استراتژی نوین به این پیمان را که، ما اندکی بعد آن را بازگو میداریم، طرح ریختند تا به اتفاقی آن در سده بیست و یکم ناتوبه آنگونه بازوی نظامی سرمایه داری غرب مبدل گردد که در هر کجای جهان که خواسته باشد انرا به عملیات بگمارند و زیر پوشش تامین امنیت اهداف سیطره جویانه خویش را عملی گردانند.^{۳۰}

ناتو مائین جنگی عظیمی است که ۲۵ عضوان ۸۲ میلیون عسکر زیر پرچم دارند قرار است بخاطر نبرد بر ضد دهشت افگانی ۲۰۰ هزار دیگر هم برآن افزون شود، کشورهای پرتوان در پیشاپیش آنها امریکا بدون کسب استیزان از کشورهای عضو میتوانند از پایگاه های اعضا استفاده کنند ناتومیتوانند از اعضا خود بخواهد که عساکر خود را به مناطق درگیر در بحران و جنگ گسیل بدارند چنانکه در اواسط ماه فبروری سال ۲۰۰۶ از کشور سلووینی Slovenia خواست که صاحب منصبان خود را جهت تعلیم دادن عساکر عراقی بدانجا اعزام کند.

امریکا مایل است که وسعت دامنه ناتو را تا کشورهای آسیای میانه بکشاند و در نظر دارد برای نیل بدین غایت مبلغ ۱۲۵ میلیارد دالر را مصرف کند.^{۳۱} در نشست سران ناتو در بخارست یکی از نکات گر هی طرف مناقشه را پاقشاری امریکا بر سر عضویت گرجستان بار می اورد.

ناتو تنها بازوی برای پخش و توسعه قدرت نظامی و تسخیر سرزمین نیست، کانون گرم تجارت و دادوستیز میباشد. از همان مبلغ ۱۲۵ میلیارد هزار دلاری^{۳۲} وسعت بخشیدن نا توصرف ۱۹ میلیارد آن را امریکا میردازد. بقیه ۱۰۶ میلیارد آن را سران اعضا تاییه میکنند کارخانه های تولید سلاح در امریکا از بزرگترین مدافعين وسعت بخشیدن و گسترش دادن ساحه پیمان ناتو میباشد.

²⁹ Sahra Meyer: geht die NATO als militärischer Arm der amerikanischen Weltmacht in Führung in Zeit Fragen 25.9.2006 Page 4
³⁰ Die NATO in Afghanistan:<http://www.imi-online.de/7oktober/jw.pdf>

زیرا به هر پیمانه که تعداد اعضای ناتو بیشتر گردید بهمان اندازه امکان فروش جنگ ابزارها فزونی میابند. در سال ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ ناتوروی هم رفته ۶۷۶ میلار دالر ابرای امور دفاعی به مصرف رسانیده است هر کشور عضو به تناسب تولیدناخالص اجتماعی خویش باید سهمیه خود را پردازد.

۷۰٪ پولهای امدادی امریکا به این شرط پرداخت میگردد که کمک گیرنده آنرا برای خرید تولیدات تسليحاتی امریکا بی مصرف کند^{۳۱} به همین سبب امریکا در نظر دارد که در ظرف یک دهه معادل ۳۵ میلار دالر سلاح و مهمات را بر کشورهای که تازه عضو ناتو میشوند به فروش برساند^{۳۲}.

کشورهای که تازه عضو میشوند باید چهار میلار دالر مصرف کنند تا به سطح کشورهای عضو ناتو نایل آیند برای همین منظور بایستی از کارخانه‌های تسليحاتی عصری ترین جنگ ابزارها را خریداری نمایند. تنها کشورهای که تازه عضویت ناتورا بدست میاورند سلاح جدید خریداری نمیکنند وزارت دفاع انگلستان بمنظور جنگیدن بر ضد طالبان بقیمت ۳۰ میلیون دالر طیاره‌های نوع خاص بی سرنوشتی را از امریکا خریداری کرده است.

در ماه اگست ۲۰۰۶ حکومت هالند پرداخت مبلغ ۲۵ میلیون دالر تانک‌های صحرایی ساخت استرالیا را برای عساکرش که تحت قوماً نده ناتو در افغانستان مستقر میباشد تهیه نمود، در ناتواز با بت خرید و فروش سلاح بر سر کشورهای عضو تنها شرکت‌های تولیدکننده سلاح سوئن‌میبرند بلکه تصدیهای که در معاملات نفتی و تولید انرژی مصروف هستند نیز استفاده میکنند بتاریخ ۱۳ اکتوبر ۲۰۰۵ یکی از اعضای UPI به نام Martin Walker نگاشته بود که ناتو دیگر پاسدار معاملات مربوط به لوله‌های گاز و نفت شده است قوماندان اعلی ناتو تلاش میورزد تا مسؤولیت‌های تازه‌ای را که مربوط به تصدیهای خصوصی میباشند برای پیمان خود دست و پا کند

مراد این است که ناتو از لوله‌های نفت و گاز که از روسیه به اروپای غرب می‌رود و در آن سرمایه گذاران خصوصی سهیم میباشند پاسداری کند و نگذارند که دهشت افغانستان بر آن حمله نمایند بهمین سان بندرگاه‌ها را هم از تهاجم دهشت افغانستان در امان نگه میدارد^{۳۳}.

ناتو با این سیما و پیکره که دارد دیگران قوای نیست که بدون قصدونیت خاص سیاسی صرف به منظور پاسداری از صلح و برقراری ثبات به خدمت گماشته شود.

^{۳۱} Ibid sahra meyer pag 4

^{۳۲} Ibid Chalmers johnson384

^{۳۳} ibid Sara meyer

چنانکه گفتیم ناتو ساختار نظامی میباشد که اساساً برای هدف نیکوی ایجاد شده بود بعدها که استراتری نوین برایش طرح ریخته شده چند افغانستان درساحه استراتری آن جای نمیگرفت اما از آنجاییکه نیازمند بهای تجارت تسليحاً تی و آزموندهای سلط بر بازارها و منابع سرزمینهای دیگر زندگانی نگهداشتن و پویاگر دانیدن این ماشین عظیم جنگی رامطالبه میگردلها فومندانی قوای ایسا ف را بدان سپر دند.

تا نوشتن این مقال در افغانستان در حدود ۵ هزار قوای خارجی مستقران در حدود ۳۷ هزار آن که عساکر ۲۶ کشور جهان میباشند در چهار چوب ایسا تحت قومانده ناتو قرار دارند در حدود ۱۳ هزار تن در چار چوب ساختار نیگریکه مراد قوای صلح دائمی میباشد و اکثریت آنها سربازان امریکایی بار میاورند در افغانستان عملیات میکنند.

از غلظت ISAF هر چند که به ظاهر شرکت ۲۶ کشور جهان در قوای آن در مقایسه به یک قوای واحد بیگانه که بنصراف و سرکوب آمده باشد میکاهد ولی واقعیت امر این است که هر یک از این کشورها به تناسب نوان نظمی و قدرت اقتصادی که دارند در پی بهره گیری از موجود یت خویش در افغانستان میباشد.

سپرده شدن قوماندانی قوای ISAF به ناتو این پیمان را در معرض آزمون مرگ وزندگی قرار داده است اگر ناتو در افغانستان موفق شد از آن به بعد بحیث بازوی نظامی کشورهای که گرداننده اصلی ناتو هستند میباشد، و در سراسر دنیا برای بر اورده شدن مطامع استعماری عمل خواهند کرد بخصوص اگر به این نکته توجه گردد که یکی از استراتری سازان امریکا میگوید که درجهان صرف حدود ۱۵ کشور وجود دارند که از ثبات و استحکام مذامم برخوردار اند بقیه همه کشورهای جهان به نحوی ازانجا کشورهای اند که در معرض بی ثباتی قرار دارندوبا بحران رو برو میباشند.

باین وضع به ناتو که در جریان جنگ سرد نهاد دفاعی و ایجاد نرس و رعب بود در واقع پس از جنگ سرد و یکسره شدن منازعات بالکان و سپرده شدن ماموریت در افغانستان چنانکه قبل از نهضت نازه ای که همانا بازوی نظامی غرب درگسترش و تحکیم قدرت میباشد سپرده میشود.

رسیدن این نقش نوین به ناتوزمانی بخوبی اشکار میگردد که به استراتری جدید ناتو که در اپریل ۱۹۹۹ طرح ریختند توجه گردد:

دریند بیستم طرح استراتریک ناتوراه کارهای نوینش بدین سان یعن میگردد امنیت متعددین طیف وسیعی از خطرات نظامی و غیر نظامی را دربر میگیرد به مشکل مینتوان گفت که این خطرات از کدام سو میباشد، ابهام و بی ثباتی در درون حوزه اروپا- اتلانتیک و همچنان احتمالاً پدید آمدن بحرانهای

محلی درکشورهای پیرامونی، که به زودی میتوانند گسترش پیداکنند، در شمار همین خطرات جای دارند. برخی کشورهادردron حوزه اروپا-اتلانتیک ویا خارج از آن خودرا بادشواریهای شدید اقتصادی و اجتماعی و سیاسی روپرموبیینند. رقبتهاي فرقه ای و قومی مناقشه برسرسزمن و خاک تدابیر اصلاح

طلبانه ناکام و یا شکست خورده، جریحدارشدن حقوق بشر، و به انحلال رفتن دولتها مواردی اندکه میتوانند به بی ثباتی منطقه ای و یا محلی منجر گردند. تشنجاتی که از آن سربیرون میاورند میتوانند به بحرانهای منتهی شوندکه دامنه اش به ثبات واستحکام اروپا-اتلانتیک صدمه زند.^{۳۴}

مشقات و مصائب انسانی وبشروعی، اختلافات و منازعات مسلحه اه برانگیزند اینگونه اختلافات میتوانند، به کشورهای عضو ناتو و همسایه هایش سرایت کنند و یا بگونه دیگری با امنیت متحده و کشورهای دیگری در تماس وارتباط قرار گیرند.^{۳۵}

هرچندکه درین متن صحبت از بروز خطر در حوزه اروپا و اتلانتیک و دور و برش در میان میباشد ولی جمله بندی آن بگونه ای است که در هر کجای جهان که بحران پیش آید ناتو و متعددین آن اگر خواسته باشد میتوانند احساس خطر کنند و در مقابلش دست اندر کار شوند بويژه اگر ناتواز آزمون افغانستان موفق بیرون گردند و کشورهای عضو هم حاضر باشند که زیانهای جانی و مالی آنرا بدوش گیرند در آن صورت این دست در ازان نظامی در هر کجای جهان که علایق و منافع کشورهای بزرگ عضواناتو ایجاب کند در آن کشور دست به عملیات میزند.

ولی وقتی تضاد منافع و علایق میان اتحادیه اروپایی و امریکا شدت یابد و بر سر کسب نفوذ در بازارهای درگیر شوند مسلماً که تساوی علایق در درون پیمان ناتوهم برهم میخورد با پیش آمدن همچو وضع امریکا بالضرور به سیاست تک تازانه خویش رومیاورد و به تنها یی خواهد خواست که سلطه و سیطره خودرا برکشورها و بازارهای مورد علاقه حاکم گردد اند بخصوص بخش صنایع نفتی امریکا که اکثریت محافظه کاران نوین بدان تعلق دارند خواهان سیاست تکروانه میباشد در آن صورت ناتوهمراه با مجموع غرب کنار گذاشته خواهد شد. نمونه بارز اینگونه سیاست تک تازانه راحمله بر عراق بخوبی نشان میدهد.

اگر در افغانستان پس از برآفتدن طالبان همه کشورهای بزرگ سرمایه داری گویا به اجازه ملل متحد در تأمین "امنیت" و "بازسازی" سهیم گردیده اند

³⁴ Counterinsurgency Neue. Einsatz Formen für NATO/Politik und Zeitgeschichte Nr43 2006 page 24-30.

اما جنگ عراق که پایه اساسی آن را استیابی بر منابع تاریخی آن کشور پاره می‌باشد تضاد میان کشورهای سرمایه‌داری راعلی ساخت سرمایه‌داری انگلستان که از لحاظ تاریخی با سرمایه‌داری امریکا جوشش عظیم دارد در جنگ عراق در کنارش قرار گرفت اما کشور های آلمان و فرانسه در آن سه نگرفتند و خواستند که بار جنگ را بدوش کشند ولی سودنفت را شرکت‌های بزرگ امریکایی ببرند به سبب همین افتراق منافع و موضوع گیری سیاسی حاصل از آن، امریکا هم پای ناتور ابدان پیمانه که در افغانستان وارد ساخته در عراق شامل نگردانیده است.

ماهیت و غایت قوای امریکا در افغانستان را بیش از هر کس بیگر مسعود حسینی عکاس خبر نگار افغانی که همراه با تفنگداران دریایی امریکا چه مشاهده جنگ گرمسیر رفته بود و چشم دید خود را طی نوشته کوتاهی در صفحه انتر نتی رادیویی بی سی به تاریخ ۱۵ ماه می ۲۰۰۸ بروز داده به نحو سخن اثر بخش تصویر نموده است او مینگارد: در گرمسیر از «یکی از تفنگداران امریکایی پرسیدم که چه شواهدی دارند که این خانه زمانی محل بود پسر طالبان بوده است؟ جوابی که از او گرفتم برایم جالب بود او گفت در این خانه چند جلد کتاب مذهبی و سه جلد قرآن را یافته اند و یک اسلحه کهنه و فرسوده ای که استفاده از آن تقریباً ناممکن بوده است... عده از سربازانی که من با آنها صحبت کردم درست نمی دانستند که افغانستان چگونه کشوری است و آنها برای چه اینجا امده اند ولی همه معتقد بودند که به افغانستان فرستاده شده اند،^{۳۰} اموزش بینند و تجربه کسب کنند»

اگر قرار بران باشد که قوای حافظ صلح که به ادعای امریکا و متحدین این قوا برای نیست و نابود کردن طالبان والقاعدہ به افغانستان فرستاده شده ولی افراد این قوا خود هم نمی دانند که چرا امده اند طالب را از روی داشتن چند جلد کتاب مذهبی و قران شریف و یک قبضه سلاح کهنه تشخّص میدهد پس بیمورد انها در دشت های کندهار و هلمند سرگردان کرده اند از شهر کابل اغاز کنند تا هر جا که دلشان میخواهد جلو بروند، بدون هیچ گونه تردید از هر خانه میتوانند، قران کریم و اسلحه کهنه بدست اورند. با همچو شخص سر نوشت مردم و ماهیت قوای که برای ارتعاب و سرکوب امده اند روشن است به سبب رفتار خشن این قوا در مقابل افراد غیر نظامی است که حتی متحدان امریکا چنانکه قبل ام گفته شد بران ایراد میگیرند و در مقام چاره اندیشه خواهان انضمام ان با قوای ایساف میگردند.

بطورکلی امریکا در برابر ناتو برخورد دو گانه دارد از یکسو میخواهد در مقام بازوی نظامیش عمل کند و از بازار فروش سلاح در آن سود ببرد از سوی دیگر باتکیه برآمکانات مادی تخفیکی خویش در صورت لزوم سیاست تک تازانه خود را پیش میگیرد موجودیت قوای صلح دائمی تحت قومانده امریکا در کنار قوای به رهبری ناتو بازگو کننده پر واضح این سیاست دوپهلو میباشد. ISAF

در حال حاضر هر دو قوادرست کم ۱۲ ولایت افغانستان با جنگها و حملات انتحاری و حمله با انفجار شدیداً دست گریبان میباشند، در سال ۲۰۰۷ تعداد تلفات ۳۷۰۰ نفر بوده یک سوم آن را افراد غیر نظامی بار میاورند.

قوای صلح دائمی که این تلاف از قوای چندکشور تحت قومانده امریکا میباشد پر واپی شکست راندار وزیر این قوا برای زمان موقعت بوجود آمده و پس از پیروزی ویا شکست میتواند منحل شود اما برای ناتو مساله فرق میکند برای قوای ناتو شکست اصلاً مطرح نیست بلطف آن اینست که پیروزی ویا عدم پیروزی در افغانستان عامل بقا ویا مایه نا بودی آنست.

در روز نامه تایمز انگلستان میخوانیم که آینده و سرنوشت نا توبه چگونگی جنگ در افغانستان گره خورده است ناتو تنها برای تأمین کنترولش برجنوب افغانستان نمیجنگد بلکه برای هستی موجودیت خود دست و پا میزند³⁶ Wesley Clark³⁷ یکی از قوماندان های اسبق ناتو بین نظر میباشد که در نبرد با طالبان نه تنها افغانستان بلکه پیمان ناتو به قمار گذاشته شده.

³⁶ Die Nato in Afghanistan /http://www.lmi-online.de-download/oktober 2006Jw.pdf

³⁷ Die Nato in Afghanistan oktober 2006 : LMI online

یکی دیگر از قوماندانها در همین رابطه اظهار میدارد David Richard که اساساً میان عملیات که ناتو برای میندازد و عملیاتی را که قوای صلح دائم انجام^{۲۸} میدهد فرقی وجود ندارد.

بیان بدینسان میرساند که هر دو قواً ماهیت یکسان دارند و برای تحقق هدف معین که هماناً مبدل شدن ناتوبه یک ماشین عظیم جنگی برای تأمین قدر کشورهای عضو ناتو در سراسر جهان میباشد به عملیات گذاشته شده‌اند.

در رابطه به یکسان بودن عملیات ISAF و OEF معین پارلمانی وزارت دفاع آلمان Christin Schmitt بین نظر است که اگر کسی هنوز هم بر سر جدایی شدید میان این دو قواً پا فشاری مینماید او آدمی است نمیخواهد بینند که با وسعت یافتن ماموریت ایساф بر سراسر افغانستان در برای انداختن عملیات بالا جبراً بایستی قوای ISAF و OEF با همیگر توافق ورزند^{۲۹} بنا بر این نهم جولای ۲۰۰۶ حکمت جی تین نماینده ناتو در افغانستان طی سخنرانی که بعنایت پایان دوران ماموریت خودنموده گفته بود که در نتیجه وسعت یافتن دامنه عملیات آیساف حل شدن گام بگام هر دو قوا در یک دیگر امر اجباری میباشد.

هنگام نوشته شدن این مقال سپرده شدن قوماندانی قوای آیساف در حوزه شرقی افغانستان به Franizly صاحب منصب امریکایی که در عین حل قوماندانی قوای ایتلاف بین المللی ضد دهشت افگانی را هم بدوش دارد گواه دیگری برای این ادعا میتواند باشد که رسیدن قوماندانی قوای آیساف به ناتو در واقع از چهار چوب ماموریتی که ملل متعدد برایش تعین نموده بود عدول کرده خصلت بازوی نظامی استعماری و سرکوبگر را پیدا کرده تا قوای که از طرف

مجموع بین المللی ظاهر ابرای تأمین صلح و بازسازی ماموریت داشته باشد. بنابراین اینکه قبل اشاره شد برای ناتو افغانستان آزمون هستی است اینکه سوای امریکا از موجودین آن کدام کشورهای عضو سود بیشتر میبرند در آینده بعد از آزمون موفقیت و یا عدم موفقیت در افغانستان روشن خواهد شد.

گذشته ازان اگر به اعدادوارقام مشعر بر مصارف نظامی و بونجه انکشافی نظر انداخته شود هم دقیقاً معلوم میگردد که آیساف که در بدوی امر گویا برای تأمین امنیت و حراست از بازسازی به افغانستان فرستاده شده بود ناچه حد از آن هدف فاصله گرفته و به یک قوای اشغالگر تغیر چهره داده است.

در فاصله بین سالهای ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۶ برای مصارف نظامی در افغانستان روی هم رفته هشتاد دونیم میلیارد دالر پرداخت گردیده است کمک های انکشافی در همین فاصله زمانی به ۳/۷ میلیارد دالر سر میزند بخش بزرگ

^{۲۸} Ibid-Die Nato in Afghanistan/http:IMI online 2006php^{۲۹}

^{۲۹} همان اثر صفحه -

پولهای انکشافی هم بجای آنکه برای رفع نیازمندیهای مردم مصرف شود برای آموزش افراد اردو و پولیس اختصاص داده شده است مبالغی که بنام بودجه انکشا فی در بخش‌های دیگری یا امور انکشافی به مصرف میرسد ۲/۲ میلیارد دالر میباشد.

در این میان آوازه‌های هم بگوش میرسد که درازای کمک از مردم خواسته میشود که در کشف و شناسایی طالبان با قوای OEF و ISAF همکاری کنند.^{۴۰}

مراد از ذکر مطلب یادشده این میباشد که خدمات بازسازی بگونه دیگری هم در خدمت اهداف نظامی قرار میگیرد چنانکه قبل از اشاره رفته از سال ۲۰۰۳ به بعد که ماموریت تأمین امنیت در افغانستان به ناتو سپرده شد دیگر نمی‌توان صحبت از قوای بین‌المللی تأمین امنیت و بازسازی در میان باشد سخن بر سر بازاری نظامی قدرتهای اشغالگری است، که در افغانستان به آزمون مرگ و زندگی فرستاده شد بقول سرمنشی پیمان ناتو Jaap de Hoop schefer اگر از آن موفق بیرون آمد افغانستان در آینده یک استثنا، نی، بلکه شاید قاعده‌گردد.^{۴۱}

(Provencial Reconstruction team (PRT) تیمهای بازسازی ایالتی

چنانکه قبل از دهه نود در سطح جهان پدیدآمده بود کشورهای سرمایداری و در پیش‌بایش آنها امریکا به این فکر انداخت که برنفشن اردو و نحوه عملیات آن تجدید نظر کنند در امتداد همین فکر بدین نتیجه رسیدند که بجای تعلق مسولیت یک بعدی که مراد دفاع یا تسخیر میباشد وظایف چند بعدی بدش اردو تکیه کنند تا با انجام آن مورد قبول مردمی واقع شوند که سرزمینش را تسخیر کرده‌اند. مقصد از مسولیت چند بعدی پیوند زدن عملیات نظامی با خدمات بشری، بازسازی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی میباشد.^{۴۲} تosl بدین شیوه در واقع بمنظور افگاندن پرده ساطر بر روی رفتار خشن و قهرآمیز کشور اشغالگر میباشد. اما روی دیگر سکه در حقیقت

⁴⁰ Julia Hett: Provincial Reconstruction Team in Afghanistan Zif Analyse /0Page 11

⁴¹ Jürg Wagner: Nato in Afghanistan in Graswurzelrevolutionär 314 Dezember 2006

⁴² Mark Sedra Civil Military Relation in Afghanistan Page 1-2

استراتژی درهم کوبیدن قهر امیز مقاومت نشان میدهد که برای توفیق بران از کلیه امکانات نظامی اقتصادی سیاسی، اجتماعی و روانی استفاده بعمل می‌آید.
در افغانستان قوای انتلاف بین المللی ضد دهشت افگانی تحت قومانده امریکا تا نیمه دوم سال ۲۰۰۲ از سیاست محض توسل به قهر کار میگرفت در همین زمان کم کم بدین نکته پی بردنده نه تنها قادر به درهم کوبیدن کسانی که میجنگد نشده اند بلکه در سراسر افغانستان بخصوص در نوار جنوب و جنوب شرقی باگذشت زمان مردم از قوای خارجی روگردان شده و بدیده نفرت به آنها مینگرند.

از سوی بیگر امریکا در استراتژی پیشین خویش دایر برپیش گیری از خطر که در توجیه آن بارها گفته بود که دولت سازی وبخصوص ملت سازی در شان یک قوای بزرگ چون امریکا نمیباشد تجدید نظر کرده و به دولت و ملت سازی روی آورد. هردوی همین عامل باعث شد که اردوی امریکا به فکر شکل تیمهای بازسازی ایالتی برآید و نخستین تیم بازسازی ایالتی را در گردیز مرکزولایت پکتیا بکار بگمارد.

طراحان فکر تیم بازسازی ایالتی ادعای دارند که چنانکه از نامش پداست در بدی این تیمهای که گویا به بازسازی گماشته میشوند و در عین حال وظیفه پاسداری را هم بدوش دارند، میتوانند در ایجاد تفاهم میان مردم و قوای ایساف کارگر افتد، برای سازمانهای غیردولتی و سازمانهای بشری زمینه فعالیت و سهمگیری در بازسازی را فراهم اورند، قوای انتلاف بین المللی ضد دهشت افگانی را در مبارزه بر ضد دهشت افگانی مدد رسانند، قدرت دولت مرکزی را گسترش بخشنده و برای برنامه های انکشافی زمینه تطبیق و عملی کردن پروره هارا تهیه بدارند و عرصه کار دیپلماتیک را وسعت دهند^{۳۴}.

در خور توجه است که اگر در پیش این تیمهای اهداف خاصی نهفته نیست وسعت دامنه کار دیپلماتیک در یک ولسوالی و یا واحد کوچک اداری که تیم ما فعالیت میکنند چه مفهومی میتواند داشته باشد در مدیریت کردن بحران و تطمیع نمودن مردم تیم های بازسازی ایالتی نخستین تجربه است که بکار بسته میشوند کشورهای غربی بطور کلی و امریکا بطور خاص انتظار دارند که در کار تیمهای بازسازی ایالتی در افغانستان به دستاوردهای چشمگیری ناکل اینستا بعد از تجرب حاصل از افغانستان نخست در عراق و بعد در هر کجا جهان که به اشغال سرزمین می پردازند از آن بهره جویند.

از آنجانهایکه تیمهای بازسازی ایالتی ابزار کار نظامیان میباشد و در نهایت سرمایداری بخش تسلیحاتی وحدات نظامی بدان سروکاردارند در صورت موفقیت چون آنها میتوانند انحصار بازسازی را هم دردست گیرند بنا سازمانهای غیردولتی وفعالین امور انشکشافی که به سایر جناحهای سرمایداری تعلق دارند یک بخش آنها با تیمهای بازسازی ایالتی باپیش کشیدن این ادعاهای خدمات بازسازی با یونیفورم نظامی سازگاری ندارد و مردم بسبب انزعجارشان از عساکر به همکاران سازمان های امدادی هم خصوصت و دشمنی میورزند به مخالفت برخاسته امایک بخش دیگر آنها راه سازش را پیشگرفته زیر چتر تیمهای بازسازی ایالتی بکار خویش ادامه میدهند.⁴⁴

اساسا در افغانستان سه نمونه تیمهای بازسازی ایالتی بوجود آورده شده اند. یکی مدل امریکایی که بیشتر در خدمت اهداف نظامیست. دیگری انگلیسی که کار نظامی و خدمات غیرنظامی را باهم ترکیب نموده اند.

وسومی نوع المانی آن میباشد که شیوه بسیار مغلق و بغرنجی خدمات غیر نظامی را در رأس قرار داده است.

تیم بازسازی ایالتی امریکا از استراتژی "مبازره در مقابل بغاوت کننده گان" که مراد سرکوب قیام است منشا میگیرد.

به اساس این استراتژی جهت در هم کوبیدن قیام امریکا همه امکانات نظامی اقتصادی سیاسی و روانی را بخدمت میگیرد. طرح "ربودن قلبها و مغزها" هم جز این استراتژی میباشد به اتكای آن سعی میشود تامردم را از لحاظ روانی و نیازمندیهای اقتصادی بصوب خوبکشاند با خاطر رسیدن به همین هدف هم تیمهای بازسازی ایالتی را تجویز کرده اند در واقع تیم بازسازی ایالتی را در پهلوی قهرنظامی در مقام وسیله، استمتال خاطر، وسوء استفاده از نیازمندیهای مادی تختنیکی مردمی بخدمت میگیرند که بر سر زمین شان به قصد اشغال رفته اند هر چند که ظاهرآ تیم بازسازی ایالتی برای اهداف بازسازی عنوان میگردد مگر تیمهای بازسازی امریکا بیشتر در خدمت اهداف نظامی قرار دارند و یکی از ابزار کارقوای صلح دائمی که تابید ملل متعدد را هم ندارد به حساب میاید.

به ویژه تیم بازسازی ایالتی امریکا برای رسیدن به اهداف نظامی خویش حتی از نمجبرویتهای مردم استفاده می کند و از آنها میخواهند که در ازای خدمات بازسازی معلوماتی را در مورد طالبان در اختیار بگذارند.⁴⁵

⁴⁴- همان^۹ - ۵ اثر صفحه Ibid

⁴⁵- همان^۹ - ۵ اثر صفحه Ibid

PRT امریکا بجای اینکه یک نهاد بازسازی باشد بیشتر به پایگاه نظامی میماند، گذشته از آن در ترکیب اعضای آن هم افراد نظامی سهم بیشتر دارند ^{۴۶} مخصوصاً وکارشناسان. به تأسی از همین خصلت بیشتر نظامی آنست که در ولایت هیرمند که تیم بازسازی ایالتی امریکا از سال ۲۰۰۵ مستقر شده زیادتر تحت شعار " تعقیب و تحریب " عمل میکند منظور تعقیب، از بین بردن افراد طالبان و تحریب در هم کوبیدن شبکه القاعده میباشد.^{۴۷}

نظامیان امریکا به تاکید خاطرنشان گردانیده اندکه تیمهای بازسازی آنها قوای حافظ صلح نیستند مسلماً که تیم بازسازی با داشتن حداقل صد عضو هرگز قادر بدان نمیباشد که اهداف نظامی را تحقق بخشد اما چون از نید مردم کمتر تهدید آور مینماید لهذا میتوانند در ولایات برای عساکر اردوی امریکا زمینه حضور مداوم را فراهم آورند. بمنظور احتمالاً کسب اعتماد مردم منطقه پروره های کمک های بشری مانند تعلیم و تربیه حفرچاه ها اعمار بنای مکانی و خدمات صحی را که تا ۵۰ هزار دالر مصرف بردارد پیاده و عملی میکنند. اساساً گردانندگان تیمهای ایالتی امریکا مدعی اندکه آنها بطور کلی برای رسیدن سه هدف ذیل کار میکنند.

۱: تقویت امنیت و ثبات

۲: بگسترش نفوذ و کنترول حکومت کابل بر ولایات.

۳: تأمین امنیت برای بازسازی.

در تیم بازسازی امریکادر کنار مخصوصین و انجینیران ترجمانان، شبکه صحی سیار و یک هسته نیرومند قوای مسلح نیز وجود دارند.

افراد مسلح غیرنظامی را افراد تعلیم دیده قوای پارا شوتی بار میاورند^{۴۸} ظرفیت هر PRT به اساس نیازمندی منطقه برآورد و سنجش میگردد. از آنجانیکه تیمهای بازسازی ایالتی امریکا بیشتر برای دو هدف عده یکی وسعت و استحکام بخشیدن پایه های قدرت دولت این اهداف میگردد. موقوفات نبرد در مقابل دهشت افگانی را تعقیب میکند، بنا کمکهای بشری جنبه تبعی و ثانوی دارد.

برای وسعت بخشیدن پایه های قدرت دولت اعضای تیم بازسازی امریکا حتی با جنگسالاران و متنفذین محلی و روحانیون منطقه به پای همکاری میروند و ازینراه باعث تقویت نیرو های گردنه کش و جنگسالار میگردند در حقیقت این نوع برخورد با ادعای وسعت بخشیدن قدرت دولت مرکزی کاملاً در تضاد

⁴⁶ The SENLIS CounCoUNCIL Helmand at War London June 2006

⁴⁷ Markus Gausst:- Provincial Reconstruction Team In Afghanistan
Landesverteidigungsakademie Wien 11-2006 Jw pdf page 8.

قرار دارد بویژه که در بسیاری موارد حتی خدمات NGO‌ها و سازمانهای امدادی هم بحساب جنگسالاران گذاشته می‌شود. یکی از نمونه‌های بارزان در ولایت سرپل بمشاهده رسیده است درین ولایت NGO‌های آلمانی و ژاپانی از سال ۲۰۰۳ به اینطرف پل‌های را آباد می‌کنند و شبکه‌های آبیاری را اعمار مینمایند جاده میان سرپل و شترغان را یک شرکت ترکی پخته کاری و قیر کرده اما بخش بزرگ مردم منطقه این خدمات را قسمًا محصول کار و نلاش جنرال دوستم میدانند^{۴۸}؛ بدینسان مردم بیشتر به جنگسالاران احساس وابستگی می‌کنند تا دولت مرکزی.

تیم بازسازی انگلستان

انگلستان هرچند که تجربه زیادی بالاستعمار و کشورهای مستعمره دارد اما در افغانستان مستقیماً به تشكیل تیم بازسازی ایالتی مبادرت نورزید انگلستان به تقاضای امریکا مسؤولیت تیم بازسازی ایالتی مزار شریف را بدوش گرفت و آن شیوه کار را که امریکا داشت رها کرد بیشتر در پی ایجاد تماس با مردم بروان شدند.

برای این هدف یک گروه کاری را بوجود آورده، این گروه برای چند روز در منطقه سفر می‌کند به جماعتی معلومات پیرامون اوضاع اقتصادی اجتماعی و سیاسی منطقه می‌پردازند و بر مبنای آن امکان عملی ساختن پروژه ای را هم مدنظر می‌گیرند. ولی در وهله اول می‌خواهد از طریق صحبت با خوانین و مردم بانفوذ منطقه برای خودجای پای پیدا کننده همین سبب به آنها امتیازاتی راهم مد نظر می‌گیرند، در این قسمت کار تیم بازسازی انگلستان با امریکا همسویی پیدامی کند، در تیم بازسازی انگلستان در مزار شریف روی هم رفت ۷۳۰ تن عسکر و ۸ تن افراد غیر نظامی که از کارمندان وزارت خارجه و وزارت اکتشاف اقتصادی می‌باشند، حضور دارند یکتن از دبلومات‌های امریکایی هم جز اعضای آن می‌باشد.

با موجودیت دبلومات‌ها در تیمهای ایالتی این برداشت دست میدهد که هر منطقه تحت پوشش این تیمهای گویا قلمرو سیاسی خاصی انجا شده و بهمین لحاظ کار سیاسی را یک دبلومات سامان می‌بخشد تیم بازسازی انگلستان در شولگره در جمع اوری سلاح هم سهم داشته بر تعهدات و توافقهای که درین مورد بعمل آمده بود نظارت مینماید.

⁴⁸ Ibid :Markus Gauster: Provincial Reconstruction Teams in Afghanistan pag 12

اما در پروژه های اقتصادی و عمران قابل ذکر تا نوشتن این مقاله سهم نداشته است هم در تیم بازسازی مزار و هم تیم فرعی میمنه در هردو تلاش اصلی را زدودن سوءظن مردم در مقابل قوای بیگانه و دولت بار میاورد. از نحوی کار این دو تیم برمیاید که اینان بجای آنکه تیم بازسازی باشند بیشتر گروه های اند که میخواهند با بحث و مذاکره از وساطت میانجگری در اختلافات محلی منطقه ای برای خود در میان مردم جای پاباز کنند و این مقوله را که جنگ راکسی میبرد که مردم با او باشد بسود خود تحقق میبخشد.

مودل آلمانی:

آلمان از تجربه آنچنانیکه انگلستان امریکا و یا فرانسه با استعمار دارد بهره ندارد. بهمین لحظه در ایجاد و تأسیس تیمهای بازسازی هم شیوه جدایگانه را پیش گرفته تفکر تقابل و تخاصم با شورشیان بدانسان که در وهله اول پایه کار امریکا و بعد انگلستان را بار میاورد در نحوه کار آلمان دیده نمیشود آلمان همان تفکر مغلق و پیچیده قدرت غیرنظمی را که مبنای جهتیابی سیاست خارجی آلمان را بطور کلی بار میاورد در تأسیس و ایجاد تیمهای بازسازی ایالتی هم اساس قرار داده است درین طرح توصل بهتر که در انحصر دولت است به پیمانه زیادی لگام زده میشود و بعوض امکنات غیر نظامی تجویز میگردد.⁴⁹

در PRT آلمان در کنذ و فیض آباد هم سعی شده همین نحوه نگرش سیاسی به کار بندند. به تاسی ازین فکر وزنه بیشتر روی خدمات انکشافی و تطبیق پروژه های بازسازی گذاشته میشود سعی میگردد با زور و ضرب نظامی به جستجوی شیوه های وسعت بخشیدن قدرت سیاسی پرداخته نشود بیشتر برای جلب رضایت مردم تلاش گردد. ولی در خور سوال است که ایا کوشش برای جلب خاطر مردم خود یک تلاش سیاسی نیست؟

از سوی دیگر PRT ها نماینده مستقیم دولتهای ایجاد کننده آن در مناظقی که بکار انداخته شده اند به حساب میایند، در تیم بازسازی آلمان در کنذ ۴۵۰ تن عسکر سهم دارند، اداره این تیم بطور مشترک از طرف وزارت دفاع وزارت خارجه و وزارت همکاریهای اقتصادی آلمان سامان بخشیده میشود. وظایف عمدی آن به اصطلاح کار سیاسی یعنی ایجاد رابطه و باز کردن باب صحبت با مردم و ظاهرا کار اقتصادی در میان آنها و فراهم اوردن زمینه برای ساختارهای

⁴⁹ Hanns W. Manl: Zivilmacht Deutschland page 1-2

جامعه مدنی، حمایت از وارد اوردن اصلاحات دربخش امنیتی، عملی ساختن پروژه های انکشافی به تایید و سهم گیری NGO های ملی و بین المللی میباشد. موسسات امدادی و همان اعضای تیم که مسولیت سیاسی را بدوش دارند بیشتر با اشخاص و افراد با نفوذ منطقه رابطه ایجاد میکنند و تفاهم آنها راجلب مینمایند.⁵⁰

در پیشگرفتن این شیوه کارآلمان همانند امریکا و انگلستان میگردد در واقع اعضای تیم بازسازی آلمان هم با متفذین محلی به پای سازش می نشینند و بوسیله آنها جای پای باز میکنند.

دربخش بازسازی از تشویق زنان جهت سهمگیری در امور اقتصادی و اجتماعی گرفته تا رساندن کمکهای عاجل، حراست سرمایداری های خصوصی در طولانی مدت، ایجاد ساختارهای اجتماعی و عملی ساختن پروژه های جهت اسکان مهاجرین که به زادگاه خود بر میگردند را میتوان یادکرد. مجریان این طرح به انجام این امور میخواهند به اصطلاح «قلبها و مغزها را بر بایند.» یعنی به انچه که امریکا توفیق نیافته امانتها انجام بدند.

شیوه کار PRT ها که شمارشان به ۲۴ میرسد بهرنحوی که باشد هدف هرسه مدل یکی است و آن اینکه در پهلوی ایجاد جزایر امنیتی از طریق پی از تی ها سعی میشود جلو گسترش انزجار و نفرت مردم از قوای خارجی گرفته شود مبرهن است که با زورنظامی نمیتوان مردم را رام کرد با حیله و طرفه بیشتر میتوان درین راستا توفیق حاصل نمود در کشوری که فقر بیداد میکند اندک مردمی هم اگر بر زخمها گذاشته میشود مایه آرامش میگردد اما دیر یازود نشت حیله گری هم از بام می افتد.

وقتی به ترکیب PRT هانظر انداخته شود دیده میشود که در پهلوی عساکر پولیس و افراد کارشناس کار عمده را خدمات دیپلوماتیک و سیاسی بار میاورد. همین امر بخوبی اشکار میگرداند که اهداف سیاسی فراز همه اهداف دیگر قرار دارند.

بکار نیپلوماتیک دست یازیدن، کم و بیش به بازسازی پرداختن، در مناقشات محلی و منطقه ای به داوری نشستن، نستگاه امنیتی را تحت حمایت داشتن، تدبیری اند که با توصل بدان میخواهند پی آر تی ها را رفته رفته به کانون قدرت محلی مبدل کنند، این مراکز تازه قدرت بجای آنکه پهناز قدرت مرکزی را گسترش بدهند با انجام وظایف که خود برای خویش تعیین کرده اند در منطقه که کار میکنند رفته به قدرتی مبدل میگردند، که به تدریج از

⁵⁰ همان اثر صفحه ۱۶ Ibid-

صلاحیت مامورین و کارمندان دولت میکاهمد، زیرا آنها در موجودیت همچو کانون های قدرت موفق به اعمال قدرت و صلاحیت بدانسان که لازمه دولت مرکزی است نمیگردند این چیزی نیست که ایجاد گران پی آر تی ها برآن وقوف نداشته باشند.

زیر پوشش پی آر تی ها قرار دادن مناطق خاصی مایه برانگیختن این ترس هم میشود که نکند گردانند گان PRT ها کولونیهای مختص بخود را بوجو اورند، یعنی سرزمین که در بند خدمات پی آر تی ها قرار میگیرند، خود بعرصه نفوذ و واحد کولونی گردانندگان آن منقسم گردند و سرانجام کاربجایی بشد که حکومت مرکزی نتواند در کار این کولونیها مداخله کند. هر کلونی مستقیماً با دولت های که انها را پدید آورده اند در ارتباط قرار گیرند. حال شاید کشور تدویر کننده مبدل شوند.

بدین معنی که مردم کندز و فیض آباد که PRT آلمانی در آن فعال است دارای ذهنیت آلمانی گردند. هیرمند و هرات انگلیسی مشرب، گرشک و فراه امریکایی صفت و بامیان زیلاند جدید نگر بار آیند. در فرجام تمامی ۲۴ پی آر تی به اندازه همین عدد کالونی های مختص به کشور های را بار اورند که پی آر تی هاراه اندازی کرده اند. واگر چنین گردد در آنصورت سرنوشت دولت مرکزی افغانستان به خودی خود روشن میباشد.

سرنوشت صدور دموکراسی در جهان و افغانستان

دیموکراسی آن شیوه حکومتداری است که بشریت برای نیل آن قرناها تلاش ورزیده است در پنهان دموکراسی فرد می‌تواند به زندگی آزاد مرفه و شرافتمند نایل آید.

از انجانیکه دموکراسی دستاورده بشریت است بنا تمامی مردم جهان حق دارند، که به فراخور شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش آن را بکار بندند، بی‌آنکه بوسیله مردم یا دولت دیگری بدان واداشته شوند.

نه یونان که زادگاه دموکراسی می‌باشد، نه ایتالیا که در قرن دهم به پای آزمایش تجربه یونانیها رفته بود، و نه فرانسه که با برآه اندختن انقلاب ناقوس پیروزی آن را بصفا در آورند و نه امریکا که در مقام اولین کشور جهان آنرا ثبت قانون اساسی خویش نموده بود، هیچکدام نمیتوانند که ادعای تملک آن را داشته و مدعی تحمیل آن بر دیگران گردند و یا قوم و ملتی را به زور و ضرب نظامی بدان وادارند، که دربرابر دموکراسی زانو زنند.

تحقیق فکر و اندیشه به ضرب وزور نظامی هر قدر هم که اندیشه منطقی و سودمند باشد مورد نفی واقع می‌شود و دست رد به سینه می‌خورد.

چنانکه گفتیم هر جامعه ای به تناسب ظرفیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود میتواند از دموکراسی بهره گیرد و این یا آن وجه دموکراسی را پیاده کند.

فوکویاما اندیشه پرداز دموکراسی در امریکا بین باور می‌باشد که همینکه در فاصله زمانی معین برای تعین رئیس حکومت و یا دولت مردم بپای صندوق رای می‌روند و با رای سری و مستقیم نامزد طرف نظر خود را بر می‌گزینند دموکراسی سیاسی شکلی حاکم می‌باشد اما همچو دموکراسی ماهیت لیبرال ندارد^{۵۱}.

او در واقع دیموکراسی را به دو نوعی که یکی دموکراسی لیبرال و دیگری سیاسی و یا شکلی منقسم می‌سازد. و بین نظر هم می‌باشد که دیموکراسی شکلی در تعداد از کشورهای جهان سومی کم و بیش تطبیق می‌گردد. زیرا در بسیاری ازین کشورها هم مردم در فواصل زمانی معین در پای صندوق های رای می‌روند و رای مستقیم و سری میدهند. لیکن دیموکراسی شکلی مفهوم واقعی دیموکراسی را بیان نمی‌دارد، زیرا ماهیت لیبرال ندارد.

^{۵۱} Francis Fukuyama: Das Ende der Geschichte, Verlag Kindler 1999 Page 80-81

در دموکراسی لیبرال فرد از آزادی های سیاسی و ملی کامل بهره مند میباشد و در آن به دیگر اندیشه و کثرت گرایی ارج گذاشته میشود. به ذکر مقایسوی دموکراسی جهان سوم و مغرب زمین از آنرو مراجعه کردیم که پیا این ادعای صحه بگذاریم که دموکراسی را مطابق به شرایط ذهنی و اقتصادی هر جامعه ای کم و بیش میتوان مورد بهره گیری قرار داد. کاتوزیان دانشمند علوم اقتصادی و سیاسی ایران هم بدین باور است که دموکراسی را به تناسب ضریب هر جامعه میتوان بکار بست.

ولی تا اوایل دهه نود قرن گذشته هرگز صحبت از صدور دموکراسی و تحقق اجباری آن در میان نبوده است بدون مد نظر گرفتن میزان رشد اقتصادی اجتماعی و فرهنگی مردم رفتن پیا تتحقق دموکراسی بهمان وصله ناجوری میماند که با شوروی پیشین میخواست چیزی را بنام «سوسیالیسم» بر عدای جوامعی که از سوسیالیسم فرضخ ها فاصله داشتند پنهان بزند.

برای به بارنشستن درخت دموکراسی مردم را بایستی بسیج و آگاه ساخت تا زمانیکه مردم مهر تائید خود را برآ نزنند با زور و ضرب نظامی ویا بمعد حمایتهای بیدریغ مالی و برآه انداختن هزارها سازمان غیر دولتی و صد ها نهاد جامعه مدنی اگر دموکراسی استوار میشد حالا در هایتی، بوسنیا، کوزوو و سومالیا شاهد موقفيتهای عظیم میبودیم. حتی در امریکای لاتین که دموکراسی جانشین حکومتهای خود کامه نظامی گردیده و زمینه باورگذش هم مهیا بود فکر دموکراسی در میان مردم نفوذ چندانی ننموده است تا بدان حد که گفته میشود در امریکای لاتین دموکراسی هست ولی انسان دموکرات وجود ندارد در پاکستان و ترکیه نظامیان آن کشور تضمین دموکراسی انگاشته میشوند یعنی نهاد زورگو و خودکامه حامی دموکراسی میباشند.

ادعای استقرار دموکراسی از خارج در آلمان و چاپان بعداز جنگ دوم یعنی انکار ساختارهای پیشرفته اقتصادی و اجتماعی در آلمان و چاپان میباشد در آلمان میان دو جنگ بولیزه در جمهوری و یمار دموکراسی مفہوم کاملاً بیگانه نبوده گذشتند افغانستان کوزوو، هایتی و سومالیا و تیمور شرقی با آلمان و چاپان در یک پله ترازو یکسره ادعای پوج وبی مورد مبنی نماید.

لیکن در نزد امریکا هر موقع که صحبت برسر چگونگی تطبیق نمود کراسی در افغانستان و عراق مطرح گردد چاپان و آلمان را مثال میاورند حتی اگر از لحاظ مالی پلان سارشال نیگری هم عملی میشد کشورهای نظری سومالیا، افغانستان کوزوو، بوسنیا و هایتی فقد انگونه ساختارهای اقتصادی اجتماعی میباشد که بتوانند دموکراسی را بران استوار سازند گذشته از آن سردمشان هم

بدان پیمانه خود اگاهی سیاسی ندارند که المان و جاپان در انزمان از ان بهره داشتند.

Merritt Richard استاد علوم سیاسی در پوهنتون Illinois امریکا بدین نظر است که حکومت و نظامیان امریکا در آلمان بازار حاضر و آمده ای را برای تولیدات کشور خویش دریافتند^{۵۲} به همین سبب در پی ارایه کمک مالی و پخش اشاعه دموکراسی بروز شده بودند.

جنگ افغانستان بر ضد شوروی در مسیر دموکراسی خواهی و آزادی گرایی و بازار آزاد ره نه سپرد بهمین لحاظ عطشی راهم در مورد این خواسته ها در مردم نه پرورده است^{۵۳}.

پس از شکست شوروی دولت دست نشانده اش افغانستان در دامن حکومت اسلامی و جنگ داخلی رهاشد.

اروپای بعد از جنگ بویژه آلمان کارگران آزموده داشت مردم با حاکمیت قانون از پیش آشنا بودند احترام بحق مالکیت داستان دراز داشت آلمان و جاپان به کانون جنگسالار میدان فاچاق مواد مخدر صحنه زور آزمایی زمینداران بزرگ روحانیت نیرومند با باور اسلامگرا و مردم سخت پاییند در اعتقادات دینی و سنتی رویرو نبودند. به همین لحاظ مقایسه ان دو با افغانستان یک سره بیمورد و دور از واقعیت میباشد.

قدرت مسلم اینست که همزمان با فروپاشی شوروی از قریب ۱۸۰ کشور جهان در آن زمان اکثریت قاطع آن برخوبنظام دموکراسی را حاکم ساخته و برعده ای هم نظام دموکراسی برقرار گردانیده شد. اما جهان پیرامونی زمانی در تدبیر دموکراسی سوختن گرفت که در خود کشورهای دموکراسی و یا کشورهای تا آن زمان دموکراسی گردانیده شده مردم از دموکراسی دل زده شده بودند.

در اخیر دهه ۵۰ قرن گذشته اگر از یک تن امریکایی پرسیده میشده تاچه حد براین امر باور دارد که دولتش همه کار را درست انجام میدهد از دو سوم مردم شنیده میشد که ما همیشه باور داریم اما در سال ۱۹۹۸ صرف ۳۹٪ بدین عقیده بودند که دولت آنچه را که میگوید درست عملی میسازد در سال ۱۹۶۰ نو سوم امریکایی ها این جمله را که اکثریت انتخاب شده گان به آنچه من فکر میکنم کمتر توجه دارند اصلاً قبول نداشتند. لیکن در سال ۱۹۹۸ دو سوم امریکایی ها بدین جمله موافقت داشتند در سال ۱۹۶۰ کسانی که اعتماد عمیق خود را به قوه اجرایی ابراز میکردند ۴۲٪ بودند در سال ۱۹۹۸ فیصدی آنها ۱۲ فیصد پایین

^{۵۲} Gray Dempsey: the folly of nation-Building in Afgh.

^{۵۳} Ibid

امده بود و اعتماد به کانگرس که ۴۲٪ بود به ۱۱٪ سقوط حerde است اعتماد مردم بر سیاستمداران و ساختارهای دموکراتی در کشورهای اروپایی نظری انگلستان ایتالیا فرانسه و سویس در ظرف یک ربع اخیر قرن فروکش کرده است بطور مثال در آلمان اعتماد مردم بر نماینده پارلمان مرکزی که او واقعاً علیق مؤکل خود دفاع میکند از ۵۵٪ در سال ۱۹۷۸ به ۳۴٪ در سال ۱۹۹۲ پانین آمده است در اتحادیه اروپایی طورکلی ۴۲٪ بر پارلمان های ملی باورمندی نشان میدهد.^{۱۰}

این ناباوری زاده ناتوانی سرمایداری در رفع خواسته های مشروع مردم میباشد.

مازاد تولید و مازاد تراکم سرمایه باعث ایجاد فاصله میان ظرفیت عظیم تولیدی نظام سرمایداری و محدود بودن تقاضای جهانی درین نظام موجب بروز بحران بر مجموع سرمایداری و ظرفیت توانمندی های آن گردیده است. هرچند که ادعا میشود که سرمایداری در دوران انحصار دولتی در رقابت با سرمایداری بروکرانتیک شوروی، قادر به رفع بحران نبود درنهایت میکوشید که آن را مدیریت کند، ولی اکنون که قریب ۱۸ سال میگذرد که سرمایداری بازار آزاد از قید رقابت حریف خویش آزاد گردیده قادر به حل بحرانهای ذاتیش نمیباشد.

تلاش برای بهره کشی هرچه بیشتر از کارگران شمال، ویا جستجوی نیروی کار ارزان در نواحی دیگر هم نتوانسته که درد بحران زایی سرمایداری جهانی را درمان کند، بجای رفع بحران نباتی درونی نظام سرمایداری جای خود را به رقابت بخشیده کانون های سه گانه اصلی سرمایداری یعنی امریکا اروپا و چین از مصالحه بر سر بازار و استثمار بر رقابت بر سر بهره کشی برآمده اند این رقابت خواهی نخواهی بر صدور نموکراتی که بعد از پیان جنگ بالکن درده نود درد ستور کار قرار گرفته نه تنها صدمه میزند بلکه آن را نچار رکود می سازد نمونه بارز آنرا در عدم هماهنگی میان کار کشورهای عضو پیمان ناتو در افغانستان میتوان مشاهده نمود. علی الرغم موجودیت هر ۲۵ عضو در کشتی ناتو اما در پذیرش هزینه و مصارف و ارسال عسکر بیشتر هر کسی زورق خود را میراند.

در گزارش که در ماه اکتوبر سال ۲۰۰۷ از طرف Chatham Haus در همین ارتباط انتشار یافته آمده که دلیل ناتوانی قوای ائتلاف در تحصیل اهداف در نبود استراتژی واحد که نیز در مقابل سورشیان را با تأمین امنیت و ثبات

^{۱۰} <http://www.bpb.de/veranstaltungen/O2D4sk/o/owhat%925-tr-2007>

گره زند ریشه دارد در درون قوای ناتو در موردنگسترش عملیات در مقابل خصم همسویی لرزان و متزلزل به چشم میخورد اعضای ناتو در افغانستان پیوسته همیگر را به از قبول خطر شانه خالی کردن متهم میکنند هر عضوی بیشتر زندانی اهداف ملی خویش میباشد. همین امر باعث شده که همبستگی در درون پیمان ناتود چار خدشه و نقسان شود^{۵۵}.

در عام ساختن نظام دموکراسی قبل از همه امریکا داعیه رهبری دارد میل واشتیاق امریکا برای پهن ساختن نظام دموکراسی هم بیشتر از خواست سرمایداری بس تکامل یافته آن که میخواهد سراسر جهان را زیر سیطره خویش داشته باشد منشاء میگیرد.

امریکا در تکامل اقتصادی خویش راه جدا از سایر کشورهای سرمایداری را پیموده است از استبداد فنودالی و عصر روشنگری بدانسان که بر اروپا گذشته در تاریخ امریکا خبری نیست مهاجرین که امریکا را ساختند زیادتر تجارت و صنعت را ترویج کردند تا اشرافیت زمینداری^{۵۶} و آنگهی تجربه اش با دموکراسی ماهیت انگلوساکسونی دارد تا خصلت تجاری- صنعتی را که فرانسه و آلمان و هالند از سر گزرانیده اند^{۵۷}.

اکنون این تجربه را بمشکل میتوان بر کشورهای مثل افغانستان عراق بوسنیا کوزوو، ترکیه و پاکستان حمل کرد.

از سوی دیگر سرمایداری که اکنون بر سراسر جهان دامن میگستراند، در دامن خود قشری خاصی را پرورده که سخت سرسپرده نظام سرمایداری بوده در پناه حمایت سرمایداری است که در پی به انحصار درآوردن قدرت میباشد Thomas Dye دانشمند علوم سیاسی از سال ۱۹۷۲ به اینطرف همین قشر مدیریت را که به نخبگان هم شهرت دارند به بحث گرفته بدین نتیجه میرسد که: نخبگان در امریکا مقام رهبری و مدیریت را در اقتصاد، سیاست، دستگاه قضائی، معارف، فرهنگ، علوم و ساختارهای اداری بدوش دارند.

این قشر تازه بدوران رسیده نیمی از صنایع ملی شبکه مخابراتی و صنایع برقی حمل و نقل نظام بانکی و دو سوم بیمه هارادریست دارند. مضاف بر آن ۴۰٪ بنیادهای خصوصی و ۵۰٪ پوهنتونها در کف آنها میباشند در حدود ۲۵۰ تن آنها پرنفوذترین مقامات اجرایی تقنینی و قضایی را در حکومت و فدرال

^{۵۵} ۲۰۰۷ ماه اکتوبر سال Chattem house گزارش

^{۵۶} Seymour matin lipset American Exceptionalism w.Norton and company Newyark 1997 page 77-88

^{۵۷} Robert D Kaplan: can't force Democracy.

تصاحب کرده اند.^{۶۰} تن زن و مرد متعلق بهمین فشر جدید سه شبکه هم تلویزونی و خبری را اداره میکنند.^{۶۱} Wright Mills بین باور میباشد که لا اقل بعداز حمله جاپان بر Pearl Harbor که در جریان جنگ دوم جهانی پیش آمد نظامیان اردو چه با حفظ مقام نظامی چه با کنار رفتن از مقام نظامی اما با استفاده از تجارب و نفوذ خویش در کار مدیریت و رهبری سیاسی مداخلت میکنند.^{۶۲} در کار مدیریت و رهبری سیاسی مداخلت میکنند.^{۶۳} باید گفت که یکی از مثالها و نمونه بارز آن کولین پاول وزیر خارجه اسبق امریکا بود که بارسیدن به مقام لوی درستیزی برای خود این وجه را پشت اورد که بعد به مقام وزارت خارجه برسرد.

Wright Mills در جریان تحقیقات و مطالعات خویش پیرامون فشرنامه نخبگان و یا فن کاران از طبقه نوظهوری بنام یخن سفیدان سخن میگوید همین یخن سفیدان که در دهه ۵۰ در بازار کار نمودار شده اند در واقع پایه اصلی کارگران خدماتی را بازار میاورند با پیدایش این نوع کارگر نو ظهور که نیروی کار خود را به کارفرما میفروشد اما خود در استثمار هم دخیل میباشدند، اوصاف یک بخش کارگران پیشین دستخوش تغیرگردید سلسله مراتب قبلی که در اتحادیه های کارگری بوجود اورده شده بود از بین رفت و بجای آن در راس هرم قدرت مدیریت و انسجام تمرکز یافته است.

از سوی دیگر نمایان شدن کارگر خدماتی و فشر نخبه و فنی توده های مردم را نسبت بتوان و قدرتشان بی اعتبار گردانیده تصور میکنند که در جامعه بدون غایت و هدف سرگردان میباشدند این بی تفاوتی در مرور زمان بدانجا میکشد که مردم گمان میکنند یگانه مسؤولتی که دارند این میباشد که در هر چهار سال یکبار به پای صندوقهای رای بروند آرای خود را در آن بریزنند و پس کار دیگری از انها ساخته نیست. با پیش امدن همچوhalt اعتماد بر سیاستمداران که در روند دیموکراسی میتوانست ایجاد تحرک کند از اعتبار پیش خویمیافتند زیرا توده های مردم نسبت بقدرت خود بیتفاوت میگردد و از بیان دوری میجوید بیزاری مردم از سیاست برای سرمایه داری کمال مطلوب میباشد.

ابنلا توده های مردم به بی تفاوتی و دلزدگی بیشتر حاصل برخورد فشر نوظهور نخبگان و فنکاران است زیرا آنها با تکیه بر خرد ابزاری خویش انسان را در حد ابزار سقوط میدهند. برای شناختن منشاء پیدایش و جایگاه نخبگان بهتر است که به یاری تحلیل جامعه شناختی مارکس آنرا پیگیری نمائیم زیرا با

^{۶۰} H.T.Reynolds The social studies help center 1996
^{۶۱} C.wright Milles:the power Elite. The Power Elite H.T. Reynold The Social Studies Hel center

تحلیل مادی و مناسبات اقتصادی به نحوه شایسته میتوان به چگونگی پیدایش ان پی برد تا تحلیل های محض ساختاری را که Wright Mills است و یا آنچه که بار نخست Pareto در مقام بنیانگذار تئوری نخبگان عنوان کرد.

نظری هر چند کوتاه بتراکم و باز تولید ساختاری سرمایداری و مجموع میکا نیز باز تولید نشان میدهد که این هردو برای شناخت و درک رابطه میان طبقه و نخبه گرایی شیوه بس متمری نیل به تعیین جایگاه نخبگان میباشد.

طبقه که بیانگر موقعیت فرد در نظام تولیدی میباشد از درون روابط و مناسبات تولیدی بیرون میاید به همین لحاظ بنابر تحلیل مارکس روابط یک طبقه باوسایل تولید و مناسبات تولیدی منزلت و مقام طبقه را در نظام اجتماعی جامعه تعیین میکند و باز طبقه را مارکس یک مقوله اجتماعی میخواهد نه اجتماع افراد هم شغل. و به همین سبب است که طبقات مختلف در موقعیتهای متفاوت که گاه تا مرز آشنا ناپذیری میرسد، در برابر هم می‌ایستند.

هر چند که در ساختار اقتصادی اجتماعی پیوسته دو طبقه در مقابل هم نیگر جای دارند مانند ارباب و رعیت سرمایدار و کارگر^{۶۰} ولی اشار خرد و کوچک اجتماعی هم موجود میباشند این اشار پیوسته در معرض انهدام و تجزیه قراردارند یا افراد اعضای آن ارتقا میابند به طبقه متوسط سرمایداری میرسند و یا در دامن طبقه کارگر سقوط میکند.

تولید سرمایداری یک روند مداوم و باهم پیوسته باز تولید میباشد در جریان این باز تولیدی تنها کالا و ارزش اضافی تولید نمیشوند بلکه از یکسو روابط سرمایداری واژ طرف نیگر کارگر مزدیگر نیز بوجود میایند. سرمایداری در روند تولید و باز تولید خوش پیوسته در آسوده خیالی بسر نمیرد باز تولید خطر و ناباوری را هم با خود همراه دارد. در همین روند تولید و باز تولید کالا ساختارها روابط و نیروی تولید نخبگان هم در مقام وسط و میانجی بین ساختارها و روند تراکم سرمایه نمودار میشوند^{۶۱} و این وظیفه بدوشش سپرده میشود که سرمایه را در مقاطع خطر و بحران مدیریت کند. گست های را که در روند تولید و باز تولید سرمایه نمودار میگردد، پیوند زنند باب بازارهای ناکشوده را بروی بازار جهانی بکشانند واژ پدید آمدن تحولات ژرف و عمیق اجتماعی که میتواند به پیکره نظام سرمایه صدمه زند جلوگیری کند و با

^{۶۰} Alex Callinicos : the middle class and socialist : international socialism journal 2 :20 Summer 1983

^{۶۱} www.furt Ercan and ozlem Tezeek:Double sided Analysis in the knowledge society:class and-Elite theory

لاقل آنرا در مسیر سازشکارانه آن برای اندازد خلاصه به هر نحوی که شده بحران را که در ذات سرمایه‌داری نهفته می‌باشد مدیریت نماید.

بالین وصف نخبگان جز اقسام خرد پای جامعه نیستند که تجزیه شوند. جزء از طبقه سرمایه‌داری است. ورنه در حدود سی ۳۰ هزار مدیرهای تصدیهای بزرگ جهان که ماهیانه ملیون‌ها دالر درآمد دارند مدت‌ها قبل باید از قشر مدیر و بروکرات به طبقه سرمایه‌دار ارتقا یافته می‌بودند.

هواداران تنوری نخبگان بویژه در ایالات متحده امریکا ادعا می‌کنند که بجای صدھا گروه رقیب که با همیگر پیوسته کلنچار می‌روند نخبگان واحد و یک دست بهتر می‌توانند سیاستها و برنامه‌ها را طرح و پیاده کنند. در نظام نخبگان ساختار قدرت به هرمی می‌ماند که در رأس آن نخبگان چند و در قاعده آن نواده‌ها قرار دارند. بنابر تحلیل C.Wright Mills نخبگان سرمایه‌داری امریکا مشکل از سه بخش می‌باشند.

- ۱: سیاستمداران بلندپایه بشمول رئیس جمهور و اعضای کابینه او.
- ۲: مشاورین نزدیک و طرف اعتماد، صاحبان تصدیهای بزرگ و مدیران تراز اول.

۳: صاحب منصبان بلندرتبه اردو.

و اما Perkins در اثرش تحت عنوان "سرمایه‌داری بی وجدان" بجای نخبگان اصطلاح Protokratie بکار می‌برد مراد اواتحاد و همدستی نمایندگان تصدیهای بزرگ چند ملیتی و فراملتی بانک‌های بزرگ و در مجموع اعضای بالایی سمتگاه دولت می‌باشد اینان دست بهم میدهند تا سیاست و سلطه سرمایه‌داری را بر جهان مستحکم نگهدارند.^{۶۲}

از دید رایت ملزم نخبگانی که به جای آن پایانی‌ها تصمیم می‌گیرند در مدارس و پوهنتونی‌های خاصی تحصیل می‌کنند آنها تابدان جد جامعه بسته را بار می‌اورند که ازدواج شان هم درون سرایی می‌باشد یعنی که نخبگان امریکا غالباً در میان خود ازدواج مینمایند به ندرت پیش می‌باید که نخبگان خارج از قشر خود زن و یا شوهر بگیرند.

بنابر تعریف او هر چند که نخبگان سخت باهم چسبیده‌اند ولی با انهم گروه نیستند که زاده توطیه باشند. با وجود انحصار شدید شان بر قدرت و حراست گسترده شان از علایق خودی بخش بزرگ آنها به آزادی‌های مدنی ارج می‌گذارند از مندرجات قانون اساسی تبعیت می‌کنند در عملکرد خود جانب

^{۶۲} The Power Elite H.T. Reynold The Social Studies Hel centerp
^{۶۳} John Perkins: Weltmacht olinç skrupel: Redline-wiktschaft Heidelberg page 2007. Pag 20-25

علنی بودن و شفافیت را میگیرند از توسل به قهر دوری میجویند. خودکامه نیستند بردهشت افگنی و ترور هم تکیه ندارند از پولیس مخفی هم کار نمیگیرند. راه ورود به حلقه نخبگان هم مسدود نمیباشد با ابراز شایستگی و پشت کار میتوان در این حلقه وارد شد. نخبگان دروغه اول مقام آمریت را درست میگیرند و از اینطریق سلطه همان بخش را که فرد نخبه بدان تعلق دارد بر عرصه های مهم اقتصادی سیاسی و اجتماعی تامین میکنند قابلاً در سیاستهای داخلی نخبگان امریکا را به افتراق وجدایی نظر میکشاند اما در سیاست جهانی و خارجی باهم اتفاق نظردارند همه خواهان عام شدن نظام بازار آزاد، سودآوری، مالکیت خصوصی، تمرکز و تقسیم نامتساوی ثروت و تلاش خستگی نا پذیرجهت بوجود آوردن فضای آرام برای تجارت و داد و ستد میباشند دل مشغولی به مسائلی از قبیل حفظ محیط زیست و تامینات اجتماعی نزد آنها در درجه دوم اهمیت قرار دارد.^{۶۴}

البته خصلتهای که بازگو میگردید بیشتر جنبه تنوریک دارد اینکه در عمل نخبگان وارد چه زد و بندها میشوند و بخصوص درکشورهای اندکشاف نیافرمه مرتکب چه اعمالی میگردند نمونه های برجسته وبارز آنرا در اثر تازه Perkins که ما اندکی قبل آنرا یاد آور شدیم بخوبی میتوان مشاهده نمود.

تغیراتی که در کمیت و کیفیت نظام سرمایداری و تؤم بدان در طبقات و اقسام اجتماعی آن پدید آمد بالطبع برکشورهای روبه اندکشاف هم اثر داشته است ولی علی الرغم نیگرگونیهای که پیش آمده مشخصه اصلی طبقات درونی کشورهار اجدایی و تفاوت میان پرولتاپیا و بورژوازی بار میاورد اما بورژوازی این کشورها هم نیگران خصلت ملی را که در مقابل سیطره امپریالیسم بجنگند و بازار خودرا از چنگالش بیرون کشد ندارد. سرمایداری این کشورها اکنون حتی اگر ماهیت کمپرادوری هم نداشته باشد در چنبر داد و ستد امپریالیسم اسیر میباشند بهمین لحاظ فاقد هرگونه ابتکار ملی بوده گویا عقیم و نازا گردانیده شده اند.

وقتی نخبگان در نظام سرمایداری در روند تراکم و باز تولید سرمایه و ساختارهای بوجود میابند پس در کشورهای پیرامون که این روند دچار رکود و درجا زدگی است ویا به ضعف گرفتار آورده شده نخبگان چگونه زاده میشوند و چه اهدافی را دنبال مینمایند اینان که درکشورهای نظری اندونیزیا، فلپاین ارجنتین چیلی کشورهای اروپای شرقی و پاکستان و آسیای میانه در دستگاه قدرت چسیده اند از چه قماشی اند و چه چیزی را سرپرستی و مدیریت میکنند.

^{۶۴} C. Wright Mills:the power Elite

در پاسخ باید گفت که سرمایداری برای اعمال سیاستهای خویش به پنجه اوردن و یا حمایت این قشر ضرورت دارد بنابراین درکشورهای که دولتمداری انها از بطن نظامهای خودکامه بروند آورده شده اند. این قشر که قبله در خدمت خودکامگان بودند، چون نظام سرمایداری بمنظور وارد کردن کشورهای شان در بازار جهانی و تسهیل کردن استثمار انسانها و منابع این کشورهای وجود آنها که از قبیل هم قسمی در خدمت بوده نیاز دارند، لهذا باز هم انها را به خدمت میگیرد و قسمی بکمد انجوها، جامعه مدنی و بنیادهای امدادی به خلق "نخبگان" تازه مپردازند اینکه این "نخبگان" چه پایه طبقاتی و یا نگرش فکری دارند برای سرمایداری بی تفاوت میباشد مثل ونمونه بارز آنرا مادر افغانستان مشاهده میکنیم.

با برآفتدن رژیم طالبان آدمهای گوناگونی که به اشاره مختلف جامعه تعلق داشتندو گویا خودرا پاییند افکار کاملاً متضاد و متخصص و حتی دشمن عرقی همیگر معرفی میکردند، یکشیبه آنگونه افراد دموکرات شدند که ارسقو و افلاطون جان لاک و زان ژاک روسو را به شاگردی هم نمیپذیرند بویژه برخی از عذاصر چپ که تازه مزه شهد و شکر سرمایداری را از طریق انجو ها چشیده اند به جاده صاف کن های غول پیکر دموکراسی مبدل شده اند حال آنکه اینان به همانسان که به اعتقاد چپ خویش وفادار نمانده اند به دموکراسی هم باور راستین ندارند، صرف نان خود را به نرخ روز میخورند. این نخبگان که به مدد نظام پولیاریخی که ما اندکی بعد از آن بحث میگیریم برای ریکه قدرت نصب گردانیده میشوند محصول رشد و تکامل اقتصادی و اجتماعی جوامع خود نبوده بلکه زاده استراتژی تشویق "دموکراسی" هستند: به مدد همین استراتژی که از اوایل دهه هشتاد قرن گذشته ایالات متحده امریکا آنرا رویدست گرفته، میباشد که سمارق وار NGO ها احزاب و سازمانهای مدنی که در کشورهای نظری افغانستان، هائینی سیرالیون کانگوی دموکراتیک، عراق، بوسنیا، کرووات میرویند و همواره برای کشورهای وابسته احزاب سیاسی نهادهای مدنی و مدیران اداری و سیاسی را عرضه میدارند.

از دید William Robinson که از سیاستهای امریکا در امریکای مرکزی و لاتین شناخت عمیق دارد نخبگان کشورهای پیرامونی به دو دسته تقسیم میشوند.

نوع اول: آنها یکه قبله در دامن نظامهای خودکامه در امریکای لاتین افریقا و آسیا زاده و پرورده شده اند، و ابزار کار آنها بوده اند بر همین دسته بقایای سرمایداری بوروکراتیک شوروی درکشورهای سابق بلاک شرق ملتند خودکامگان انتخاب شده آسیای میانه گرجستان اکرانین بلغارستان رومانیه راهم

میتوان افزود. این دسته نخبگان کشورهای سابق خودکامه کار اصلی شان این میباشد تا هر چه بیشتر و وسیعتر کشور شان را در بازار جهانی مستحیل سازند، اصلاحات ساختاری طرف علاقه بانک جهانی را که در واقع ستون سرمایداری امریکا میباشد، عملی گردانند و زمینه بهره‌گیری وسیع و گسترده تصدیقهای جهانی را از منابع طبیعی و انسانی خویش فراهم گر دانند.

یکی از نمونه‌های بارز امتیاز دادنها بی‌بندو بارانه به تصدی جهان را سرگذشت دادن امتیاز شبکه آبرسانی یکی از شهرهای فقیر نشین بولیوی به نام Cochabamba که صرف شش هزار سکنه داشت بازگو میدارد. به کمک بانک جهانی یک شرکت فرعی تصدی بزرگ Bechtel امتیاز شبکه آبرسانی را بدست اورد. پول مصرف اب این شهرک به گونه سر سام اوری بالا رفت بطورکلی چهار برابر و در بعضی مناطق تا سه صد فیصد قیمت گردید. مردم به اعتراض دست زدند اوضاع بدتری منشج گردید که رئیس جمهور مجبور به استعفا شد.^{۶۵}

امتیاز دادن به تصدیهای بزرگ از انجمله شترهای است که جلوی رب هر کشور منجمله افغانستان که از شبکه های آب آشامیدنی هیچ بهره ندارد زانو بزند. حتاً میتوان گفت که تعلل ورزی در استفاده از برق آبی در افغانستان هم در همچو امتیاز دادنها میتواند ریشه داشته باشد.

نوع دوم نخبگان کشورهای پیرامونی:

اینها نخبگانی اند که در کشورهای مانند افغانستان عراق سیرالیون کانگوی دموکراتیک سومالیا، سلوفینیا و امثال این کشورها در جریان تطبیق استراتژی تشویق دیموکراسی نخست به وسیله انجو ها بمدد جامعه مدنی و بنیادهای امدادی سربازگیری میشوند. در انتخاب این دسته از نخبگان هم منشاء طبقاتی را مد نظر نمی گیرند به هر قشر و طبقه ای که تعلق داشته باشند همینکه اراده کرند که خود را در خدمت قرار میدهند و به دموکراسی نخه گرا و نظام پلیاریخی پای بندی نشان میدهند در جرگه نخبگان پذیرفته میشوند. البته وفاداری آنها به نظام سرمایداری و میزان صداقت در اجرای وظیفه که همانا تسهیل کردن وارد شدن کشورش در بازار جهانی و کشودن باب هایش بر روی تولیدات و سرمایه جهان سرمایداری، میباشد شرط بقای این دسته

^{۶۵} John Perkins: Weltmacht ohne Skrupel: Redline-Wirtschaft Heidelberg page 2007.Pag20-25

از نخبگان به حساب می‌اید، آگاهی ملی تامین حاکمیت که نزد نخبگان مدد گذشته از اعتبار والا برخوردار بود، نخبگان عصر NGO هابدان و قعده نمی‌گذارند نخبگان معاصر بسیار انحصارگر اند، همینکه درستگاه قدرت نست شان در جای بند شد، سخت خود را در بدن دلت میچسباند برای نیل بدین غایت وارد هر نوع زد و بند خدمه و نیرنگ و توطیه می‌گردند. در کشورهای بالکان و اروپای شرقی که این نسل نوین به قدرت رسیده اند به شدت در فساد اداری غرق میباشد. چگونگی سرباز گیری این نخبگان جدید را Perkins بدین سان شرح میدهد:

در اکوادور جوانکی به من گفت او در بند این فکر میباشد که محل مسکونی خود را ترک گوید زیرا او استعداد یادگیری زبان انگلیسی دارد و این چیزی بوده که کارشناسان شرکت نفتی اکوادور که در واقع دومین کشور نفت خیز برای تصدیها امریکا میباشد بدو گفته بودند وقتی انگلیسی فرا بگیرد اورا در شرکت کار میدهند ازین راه به موقوفیت عظیمی میرسد ولی او میگفته که یک چیز آزارش میدهد آن هم سرنوشت Tsentsak میباشد، او هم این کار را کرد یعنی که نزد نصدی نفتی به کار پرداخت، حالا نام او دیگر Tsentsak نیست بلکه Joe میباشد. کارکنان شرکت نفت بدوقفته بودند که در روزنامه ها مقالاتی را به طرفداری کسانیکه در مبارزه بر سر شرکت های نفتی در کنار نصدی ایستاده بودند بنویسد او باید ادعا کند، که نماینده منتخب خلق Shuar میباشد و بانیستی در پای سندی امضا نماید که در آن نوشته شده که ما املاک خود را به شرکت های نفتی واگذار شده ایم او چه میتوانست بکند؟ مقاله هارا منتشر کرد و در پای سند امضا نمود. به هر حال من زبان انگلیسی را فرا میگیرم.^{۶۶}

سرنوشت این جوانک دارای استعداد زبان شبه سرنوشت ده ها و صد ها نخبگانی اند که به نحوی ازانحا در فشر نخبگان مطلوب سرمایه داری جذب میشوند و یا خود تپ و تلاش میکنند که جذب کنند برای رسیدن بدین غایت خود را به هر دری هم میزنند و در پای ده ها سند فروش منابع طبیعی و حتی حاکمیت ملی کشور خویش امضا می‌گذارند در همین رابطه Perkins بدین نظر هم میباشد "که ماموفق شدیم که در جهان سوم نخبگانی را که ریزه خوار و مزدوران Korporatokratie که اتحادی از بزرگترین صاحبان تصدیها و بانکها و دولت میباشد بوجود آوریم".^{۶۷}

^{۶۶} John Perkins: Weltmacht ohne Skrupel: Redline-wiktschaft Heidelberg pag 2007, Page 20-25
^{۶۷} Ibid -perkins pag 117-118

اینان وقّتی در انجام ماموریت‌های که به آنها سپرده می‌شوند صادق و موفق از آب در ایند برای سرمایداری جهاتی خاستگاه قبلی شان مطرح نمی‌باشد. مگر در هسته محکم محافظه کاران نوین امریکا ترسکیست های پیشین جای ندارند مگر در شمار مشاور تونی بلایر صدراعظم پیشین انگلستان که حزب کارگر را از بیخ و بن دیگرگون کرد یکی از صاحب نظران «کمونیسم اروپایی» جای نداشت؟ درکشورهای اسیای میانه و اروپای شرقی اکثریت رهبران سیاسی آنهایی نیستند که سابق خدمتگار نظام بروکراتیک شوروی بودند؟ در افغانستان درستگاه دولت آدمهای بافته شده از تأفته های گوناگون نیستند؟

چنانکه گفتم ابراز ارادت و انجام خدمت واقعی ملاک تشخیص می‌باشد در نذکره سیاسی قبلی فرد هر هویتی که ثبت شده باشد جنگسالار بوده یا قیاپوش که دموکراسی را به تیر الحاد می‌بست از راست برخاسته یا از چپ بریده باشد فرقی نمی‌کند. همینکه صادقاته پرچم دموکراسی نوع پلیاریخی نه دموکراسی واقعی را بر نوش حمل کند در لوز "دموکراسی" کرسی برایش مد نظر گرفته می‌شود ولی اگر حرف شنوی نکرد و کسی باشد که منافع مردم خود را نبال کند بقول Perkins به نحوی ازانحا سرش به زیر بالش می‌رود.

اینان همه بنا بر گفته Robinson یک خصلت روانی مشترک دارند و آن اینکه سخت نشنه قدرت می‌باشند این خصلت روانی را هم نخبگان جهان سرمایداری در آنها پرورده اند. مادربخش های آغازین بحث صدور دموکراسی بدین نکته اشاره کردیم که درکشورهای پیرامونی نخبگان هوادار دموکراسی زمانی به دمو کراسی دلبستکی نشان میدهند و کاسه داغتر از آش میگردند که در کشورهای دموکراسی های غربی مردم از سیاست و استوارد های نظام دموکراسی نلزده شده اند. جهت روشن شدن موضوع ما بعدا بار دیگر به نلزدگی از دموکراسی اشاره می‌کنم.

برای شناخت چهره واقعی نخبگان نظری هر چند کوتاه به نخبگان سده گذشته می‌اندازیم.

نخبگان سده گذشته کشورهای پیرامونی چگونه کسانی

بوده اند:

نخبگان کشورهای پیرامونی که به نمایندگی از توده های عقبمانده و بی سواد حکومت می‌کردند و یا برای رسیدن به مسند قدرت پیکار مینمودند. از

انجایکه اینکشورها اکثریت شان یا مستقیما در بند استعمار بودند و یا در وابستگی بسر میردند بنا در تضاد مجموع خلق با استعمارگر و تضاد های درونی جامعه خویش با النسبه به آگاهی دست یافته بودند، بیشتر به طبقه متوسط که در نتیجه دو جنگ جهانی در کشور های مستعمره و نیمه مستعمره امکان تنفس یافته بود تعلق داشتند. اینان نه تنها هر کدام در کشور خود بنیانگذاران جنبشهای ضداستعماری، آزادی ملی و دموکراسی انگاشته میشدند، بلکه در سطح جهان با برپاداشتن جنبشهای ضد استعماری روند آزادی خواهی را پیدا اورده، به موازات کسب استقلال خواهان عام گردیدن علم و دانش و رشد و پرورش فرهنگی بودند، تلاش میورزیدند تا جامعه خودرا از میخ عقب ماندگی و سنت گرایی وارهانند و در مسیر ترقی و پیشرفت رهنمون سازند، برای تحقق عدالت اجتماعی و رفاه جامعه ازدل و جان تلاش ورزند انسانهای آرمان خواه بودند که برای نیل به ارمان خویش از هیچ ایثار و جانبازی هراسی نداشتند به همین لحاظ صدها تن آنها سرهای خودرا درپای آرمان خویش گذاشتند و یا سالیان درازی را با رنج و آلام بی حساب درپشت میله های زندان نظامهای خودکامه واستعمارگران سپری کردند ولی با استعمارگر و عوامل بومی شان هرگز به پای سازش نه رفتند به همین سبب امروزه تاریخ افغانستان و هر کشور دیگری از مشروطه خواهان اول و دوم افغانستان، مشروطه خواهان ملی - مذهبی ایران ، پاترس لومبا ناسیونالیست کانگو، ناسیونالیستهای عرب وطن پرستان افریقایی اسیایی و امریکایی لاتین بویژه از کسانی که برای رهایی ستمکش ترین طبقات و اقسام جامعه خویش از بند استعمار و استثمار برای به ثمر رساندن انقلابات واقعی و اصیل اجتماعی تلاش ورزیده و در این راه از هیچگونه ایثار و قربانی دریغ نه ورزیده اند، تاریخ کشورهای خود و جهان از آنها با ارج واحترام یاد میکنند، به همین لحاظ نخبگان قرن گذشته که مولود سیر طبیعی شرایط زمان خودبودند بانخبگان کنونی که زاده نیازمندی های باز ارمیباشد هیچ وجه شباه و هم سنخی نداشتند. آنها برای آزادی واقعی انسانها و استقلال میهن خویش پیکار میکردند اینان آزادی و دموکراسی را تا آنرا رخصت میدهند که به بازار و سرمایه جهانی صدمه و زیان نزنند و در جلو استثمار سرمایداری مانع ایجاد ننماید.

آنها عدالت اجتماعی و رفاه جامعه را زاده مبارزه و تلاش انسانهای متعدد به آرمان اجتماعی میدانستند. نخبگان کنونی عدالت را محصول میکانیزم خود به خود بازارمیدانند و بدین باور میباشند که دموکراسی طرف تبلیغ سرمایداری کلید ثبات و نظم جهانی است بهمین سبب اینها از قماش دیگر و آنها از برش دیگر بودند.

نظری هرچند گنرا بر پیش زمینه نظام پالیاریخی. (پولیاریشی)

نظام پولیاریخی زاده دو عامل یکی نلزیگی از دیموکراسی مشارکتی که ما آنرا قبلاً به بحث گرفتیم و دیگری پیدایش بحران در نظام دیموکراسی می باشد.

دوری گزینی از دیموکراسی مشارکتی اساساً بعداز جنگ دوم جهانی عنوان شد ولی بحران در بدنه دموکراسی بعداز آنکه دموکراسی های غربی بخصوص امریکا از کشورهای خود کامه امریکای لاتین آسیا و افریقا و بویژه از رژیم تبعیض طلب افریقای جنوبی علنا حمایت میکردند و حکومتهای ملی مانند حکومت مصدق در ایران سکارنو در اندونیزیا و سرانجاملينده در چلی سرنگون نمودند. و بجای آنها به بهای ده ها هزار کشته حکومتهای خودکامه را نصب و مورد حمایت قراردادند. بحرانی که بعداز جنگ دوم جهانی در پیکره نظام دموکراسی رخنه کرده بود در سال ۱۹۷۵ کاملاً نمایان گردید به همین سبب کانون نخبگان جهان غرب که ریاست آنرا در آن زمان David Rockefeller یکی از سرمایداران بزرگ امریکا بدوش داشت از سه تن از دانشمندان یکی Michel P. Huntington Crozier و سومی Joji Watanuki بوند خواسته شد تا پیرامون وضع دموکراسی گزارش را تهیه کنند. در گزارش این سه دانشمند دموکراسی در گیر بحران شدید تشخص گردیده و تاکید شده بود که دیموکراسی در وضعی گرفتار امده که پیوسته رنگ باخته می‌رود. جالب اینجاست که کمیسون سه عضوی بجای آنکه عل ضعف دموکراسی را در شیوه و رفتار نادرست سرمایداری شخصی بدده و حمایت علی از حکومتهای خودکامه مانند اندونیزیا، فلپاین، چلی، ارجنتین، برازیل و رژیم تبعیض طلب افریقای جنوبی را به باد انتقاد بگیرند و محکوم کنند اصلاحات ساختاری کنونی که در نتیجه آن گریبان افشار ندار جامعه گرفته می‌شود در آن زمان هم پیدایش بیش از حد متخصصین و فن کاران، فارغان مکاتب و پو هنونها و افزایش کارگران خدماتی عامل بحران تشخص شد.^{۶۸}.

^{۶۸} <http://www.Wiki bildung-nicht.de/index.php/the Crisis of democracy>

بعد نیست که در اینده نه چندان دور و قتی افغانستان هم به بحران گرفتار اید علت انرا فارغان زیاد مکاتب و پو هنون ها تشخیص خواهند کرد نه سیاست های غلط دولت کرزی و حامیانش.

ازسوی دیگر خودکامگان مورد حمایت سرمایداری غرب به رهبری امریکا هم کارد را به استخوان مردم رسانیده بودند زیرا پولهای را که زیرنام کمک های اندکشافی دریافت میکردند، بجای آنکه در زیرساختها سرمایه گذاری کنند حیف میل مینمودند و در جیب خویشاوندان و اعضای خانواده های آنها واختار خالم سرمایه ریخته می شد. مع الوصف بورژوازی بروکرایک همین کشورها در مقام قشر تازه نخبگان که میتوانستند تحت نظم نیم بند موکراسی مورد بهره برداری قرار گیرند و ماقبل اشاره کردیم از همچو اوضاع و احوالی سر بیرون آوردنند. بناء در سالهای نیمه دوم دهه هفتاد که مصادف به سالهای به بحران گرفتار آمدن دموکراسی است در عین حال آغاز دوران هم میباشد که سرمایداری به خاطر ناتوانی نظام های خودکامه در تأمین علایق سرمایداری جهانی کم کم دست حمایت خودرا از سراین نظامها بر میدارد ولی برای تداوم سلطه خویش وسیله و امکان دیگری را جستجو می نمایند

به تأسی از همین وسوس راه تحویز میگردد که با پیشگرفتن آن اهداف متعددی بدست آید. مراد از این اهداف دروغه اول یکی این بوده که کشورهای خودکامگان در نتیجه خیزش های مردمی سرنگون نگردند و نظام های واقعی دموکراسی که یقیناً بامنافع و علایق سرمایداری در تضاد و تباين قرار میگیرد در آنها بوجود نیایند لهذا قبل از پیش آمدن همچو وضع باید دست اندر کارشوند و نظمی را سازماندهی کنند که بکمک آن بتوانند این خطر را نفع کنند و دیگراینکه نخبگانی را که در دامن همچو نظامها بوجود آمده و با تأمین علایق سرمایداری آشنایی دارند و ما قبلاً بدان اشاره کردیم نه تنها در جایگاه قبلی شان حفظ وابقاً کنند بلکه مستقیماً در قدرت سهیم گردانند. بهمین منظور برای عبور از نظامهای خودکامه وکلیت گرا بشیوه حکومتداری که در آن صرف ازانتخابات جهت تعویض دسته فرمانروایان استفاده بعمل آید به نظام پولیاریخی روی آورده شد.

در دهه ۹۰ که اتحاد شوروی فرو پاشید واز بطن آن کشورهای متعددی در آسیای میانه حوزه قفقاز و اروپای شرقی سر بیرون اوردن بکار بستن نظام پلیاریخی بیش از پیش مطمح نظر واقع گردید زیرا در همان مقطع زمانی اوردن مردم به پای صندوق های رای آنهم صرف به منظور تایید یا تعویض فرمانروای حاصل هر کیش و آینه سیاسی هم که میداشت بهترین وسیله و امکان تشخیص شده بود.

بمدد نظام پولیاریخی بود که درکشورهای آسیای میانه گورستان، آذربایجان ارمنستان اوکراین پولند، حتی چک و سلواک نخبگانی که تا دیروز جیبن به آستان سرمایداری بروکراتیک شوروی می‌ساختند اکنون به یعنی انتخابات غسل تعمیدداده شدند تا به ثناخوانی و آستان بوسی بازار آزاد بپردازنند.

در حقیقت موج سوم دموکراسی که سمویل هشتگ تون نویسنده نبرد تمدنها از آن یاد می‌کند بیشتر حرکتی به صوب پولیاریخی و دموکراسی انتخابی برای مشروعیت بخشیدن خود کامگی درکسوت دموکراسی می‌باشد تا تحقق دموکراسی لیرال.

خوار انگاشتن دموکراسی دریک زمان وارج گذاری به آنماهی چون سوهارتورنیس جمهور خودکامه اندونیزیا که چندی قبل چشم از جهان پوشید موبوتو در افریقا و مارکوس در فلباین نظامیان ارجنتین، برازیل و امثال آنها در زمان دیگر، و باز به یاری نظام پلیاریخی تحصیل آرای مردم برای تایید نخبگان از همین قماش در روزگار دیگر همه حکایت از آن دارد که مراد از تائید و حمایت این یا آن نظام وشیوه حکومتداری نه بخاطر تحقق آرمانهای اخلاقی و مصلحت انسانی، بل برای جستجو و منافع و علایق اقتصادی و سیاسی سرمایداری می‌باشد تا هر زمانی که کار پردازان یک نظام بتوانند باهای بازار های بومی و بهره گیری از منابع زیرزمینی و نیروی انسانی خودرا در اختیار سرمایداران قرار بدهند ورقه هویت نظام شان هر آنچه که باشد اهمیتی ندارد حتی اگر مانند سوهارت تو در اندونیزی و یا پینوچت خودکامه چلی بر تئی از اجساد کشتن گان هم نشسته باشند کس به آنها نمیتواند بگوید بالای چشم شما آبروست. زیرا به حمایت سرمایداری به مدد نظام پولیاریخی آب تطهیر بر آنها ریختانده می‌شود.

نظام پولیاریخی که بوسیله ان به قدرت رسیدن نخبگان وابسته مشروعیت بخشیده می‌شود. و طرح دیموکراسی از دید Schumpeter که در ان مشارکت مردم را نفی می‌کند با جامعه مدنی گرامشی آرایش داده می‌شود یعنی سعی می‌گردد بمدد برداشت او از جامعه مدنی در پیکره بی جان دموکراسی نظام پلیاریخی رمی‌نماید شود ما هم سعی می‌کنیم هر چه مختصر هر دوی این موضوع را به بحث بگیریم.

نظام پولیاریخی (پولیارشی)

پولیاریخی ترکیبی از دو لغت یو ناتیو Poly به معنی زیاد و متعدد arch حکومت کردن است بنا در یک ترکیب واحد حکومت اکثریت رامیرساند چنانکه قبل اگتفتیم در استانه برای افتادن بحث های پیرامون به ضعف دچار امدن دموکراسی که حاصل تحقیق کمیسیون سه عضوی بود Dahl دانشمند علوم سیاسی امریکادر سال ۱۹۷۵ برای نخستین بار اصطلاح پولیاریخی را به کاربرد او نیاز به استفاده از این شیوه را به سبب پیش امدن اوضاع و شرایط خاصی مد نظر میگیرد بدین شرح که از یک سو نظام های خود کامه که در میخ وابستگی سرمایداری جهانی بسر میبرند دگر به جای رسیده بودند که تحمل مزید شان بر خلق های ان کشور ها دشواری مینمود و این خطر احساس میگردید که خود کامگان در نتیجه قهر و عصیان مردم به سقوط کشیده شوند و در نتیجه ان دموکراسی واقعی که با منافع و علایق سرمایداری میتواند در تضاد و تباين قرار گیرد پیدید نیاید. از سوی دگر فرو پاشی شوروی کم میرفت که رویت پذیر گردید با این اوضاع و احوال بایستی راه جستجو میشد که هم نخبگان وابسته در کشور های خود کامه مشروعیت می یافتد و هم بر خود کامگان کشور های اروپایی شرقی اب تطهیر ریخته میشد ^{۶۹} بنابراین نظام پولیاریخی برای برون رفت از همچو شرایط تجویز گردید.

در واقع جوهر نظام پولیاریخی را بر گزاری انتخابات برای مشروعیت بخشید ن نظام های بار میاورند که بین دموکراسی و خود کامگی در نوسان میباشند ^{۷۰}.

پس از فرو پاشی شوروی هر چند که بر همه کشور های اسیای میانه، حوزه قفقاز و اکثریت کشور های اروپایی شرقی زمامداران خود کامه فرمانروایی داشتند مدد همین نظام پولیاریخی یعنی بر گزاری انتخابات برای مشروعیت بخشید ن نظام همه دولت های دموکرات شناخته شدند حال از که کشور های مانند ازبکستان، ترکمنستان، تاجیکستان، قرقیزستان و حتی قزاقستان و گورجستان که مردمک چشم امریکا در منطقه میباشند اگر از برگزاری انتخابات ظاهری صرف نظر شود از دموکراسی فرسخ ها فاصله دارند.

پروفیسور دال وسا یعنی نظریه پردازان پولیاریخی رعایت حداقل حقوق مدنی مباحثه و جدل سیاسی، مخالفت مجاز، رقابت بر سر ربوتن افکار عالم

^{۶۹} Will Robinson Promoting Polyarchy. نقد بر اثر Christopher Chase-Dunn
^{۷۰} William I. Robinson :Promoting Polyarchy Tanou Homme Page و همچنان مراجعه شود به

مشارکت در رای دادن را هم از عناصر تشكیل دهنده پولیاریخی میخواستند در میان این ویژگی ها مباحثه که به سازش میتواند منجر گردد و همچنان مشارکت در رای را که به انهای که در مسند تصمیمگیری می نیشینند مشروط است میدهدار عناصر بنیادی نظام پولیاریخی به حساب میاورند در واقع باهمین دو خصوصیت پولیاریخی از خود کامگی دران شخص خود کامه اراده فردی خود را بر کلیه مقدرات سیاسی اقتصادی و اجتماعی حاکم میسازد جدا میشود ولی به حوزه لیبرال که جوهر انرا ازادی های سیاسی اقتصادی و اجتماعی فرد بار میاوردنی رسد.

در خور تذکر است که دال که سمت نخستین نظریه پرداز پولیاریخی را دارد در طرح افکار خویش بیشتر از شومپتر که ما قبلا در باره اش سخن گفته ایم اثر پذیرفته است دال هم مانند شومپتر انتخابات و ساختار های دموکراتیک را می پنیرد و انرا بنیاد دموکراسی مینگارد در حالیکه شومپتر به شرکت قاطبه مردم رضا نمیدهد اما دال به پای مخالفت شرکت اکثربت مردم نمیرود لیکن بر ان نکته تاکید میورزد که به نحوی از انها شرکت آن عده از مردم که در سازمان های اجتماعی عضویت دارند ضروری می نماید و توصیه میکند که همچو اشخاص به تایید مردم در مقامات تصمیمگیری برگزیده شوند در انجا هم تمایل او به نخبه گرایی مشهود می گردد.⁷¹

Dahl در این باب که چرا به شرکت اکثربت در برپایی نظام پولیاریخی روی چندان موافق نشان نمیدهد و انرا در تقویت بنیاد پولیاریخی موثر نمی داند بیان میدارد که توده های مردم از ادم های زورگو بیشتر حساب میبرند تا فرد دموکراتی که خواهان مشارکت میباشد.⁷² او تساوی در کنترول و نظارت بر مجریان امور را ماخوذ از تساوی سیاسی و در مقام قدرتی در دست طبقات و اقسام پایینی جامعه نمیداند. از دید دال اقسام پایینی جامعه به سبب خصلت با النسبه انفعالی شان و همچنان نداشتن دسترسی کافی بر منابع رسیدن به تساوی دارند. تبیین بدین سان نشان میدهد که دال مانند شومپتر در پدید اوردن تغییرات و تحولات اجتماعی نقش چندانی را به توده های مردم قابل نیست بیشتر به افراد به اصطلاح نخبه توجه داردحال انکه دموکراسی در جای میتواند عمیقا ریشه زند که مردم بر ان وقوف و اگاهی داشته و با دل و جان از ان دفاع کنندبیماری های دموکراسی در مغرب زمین که در کسوت دلزدگی خود را نمایان

⁷¹ Carole Pateman: Participation and Democratic theory Cambridge University Press Page 3-

⁷² Ibid

میسازند از همین ناباوری بر توده های مردم منشا میگیرد از انجاییکه نخبگان فرماتروا به دور از نظارت توده های مردم به تصمیم گیری و اعمال قدرت می پر دارند و قدرت هم صرفا میان دو جناح نخبه گان دست به دست میگردد به همین لحاظ نخبه گان به انحصار گران قدرت مبدل میشوند و در فرجام اکثریت قاطع انها در مغایق فساد سیاسی و اداری سقوط میکنند اختلاس پولی رشوه ستانی دست بازی های مالی و جعلکاری در انتخابات برای تداوم قدرت خود ویا همتا های شان به امر روز مره مبدل میگردد از دید Bello بزرگترین عاملی که دموکراسی را در جهان سوم به بحران میکشد این است که دموکراسی پولیاریخی طرف علاقه مغرب زمین در دام توطیه و حیله و نیز ^{۷۳} قشر خاص نخبگان و فنکاران به انحصار در اورده میشود.

نکته دیگری که در بحث های دال پیرامون پولیاریخی در خور توجه میتواند قرار گیرد پیش شرط های اجتماعی است در این با ره او میگوید که بر سر ارزش ها و نورم هاسازش و نیل به وفاق میان رهبران به سهولت میتواند میسر گردد تا توده های عامه به عقیده دال شرایط ساختاری کافی و لازم در واقع نورم های طرف نیاز پولیاریخی را بار میاورند سازش و وفاق منکی بر نورم ها هم به یمن تربیت اجتماعی میتواند میسر گرد د تربیت اجتماعی هم در دامان خانواده ، مدرسه مکتب کلیسا و تبلیغ مطبوعات میتواند تحصیل گردد مراد از تربیت اجتماعی هم فراهم اورد ن زمینه برای رشد شخصیت فرد به منظور دفاع از نظام دموکراسی میباشد.

در اینجاهم بیشتر نخبه گان مدنظر هستند تا تقویت خود ا گاهی جمعی. هر چند که کانون های تربیت اجتماعی یعنی خانواده مدرسه و کلیسا همه در واقع کانون های تربیت جمعی اند ولی دال ویارانش انها را بیشتر در خدمت شخصیت فردی میبینندتا اگاهی و جدان جمعی، علت این است که سرمایه داری چون دموکراسی را از محتوا ای اجتماعی ان تهی میکند انرا در قالب تساوی های مجرد حقوقی از قبیل تساوی جنس، نژاد زبان گروه و امثال ان در میاورد. ^{۷۴}

مطلوبی را که یاد کردیم از ا Nero در خور توجه است که دال برای برون نگهداشتن توده ها از صحنه سیاسی مدعی است که افراد عادی نه تنها که برای دموکراسی مفید نیستند بلکه خطری را هم میتوانند در مقابل داشته باشند زیرا از میان مردم عادی ادم های کله شق و یکننه بر میخیزند تصور میکنم که هدف او

⁷³ <http://www.Spectrezin.Org/global7Belo3.htm>

⁷⁴ Cliff Durand: Democracy and struggles for social just. <http://www.Globaljustice.Org/Paper/durand1.htmcenter>

از اندم های شق انسان های انقلابی باشند که غالبا از میان توده های مردم بر میخزند و نترس بیهوده از موضع خود دفاع میکنند و تا پای جان بر سر ان ایستادگی می نمایند.

احساس خطر از ناحیه توده ها میتواند بیانگر این واقعیت باشد که حامیان تشویق و ترویج دموکراسی از اگاه گردیدن توده های مردم و سهمگیری انها در مقدرات شان ابا دارند به همین سبب به نحوی از انحصار میکو شند تا انها را از نزد یک شدن به سیاست دور نگهدارند.

برای رسیدن به این هدف دال حتی ادعای میکند که توده ها خود میل چندانی به فعالیت های سیاسی ندارند او از این هم جلو میروند و ادعامی نماید که اگر اینان در تصمیمگیری شرکت جویند میزان و امکان رسیدن به سازش فروکش میکند.

نگرش بدین گونه نشان میدهد که سرمایداری برای ارجگذاری به استقرار پولیاریخی اگاهانه یکی از اصول اساسی دموکراسی را که همانا سهمگیری گسترده مردم میباشد نقض میکند تا از تعقیق گردیدن آن که میتواند به زیانش تمام شود جلوگیری کند و دمکراسی را صرفا کار نخبه گان که در بسیاری موارد از عوامل وایادی خوش میباشد به حساب میاور.⁷¹

باید گفت که پرو فیسور دال ادعای میکند که خیره سری و یکندگی توده ها زاده بیخبری ان هاست مگر واقعیت اینست که او از روانشناسی افراد بر خاسته از میان مردم بانخبگان دست چین شده از میان اشار و طبقات مختلف اجتماعی کاملاً مطلع میباشند و میداند که این یکی بر سر منافع مردم معامله میکند تا خود بر خوان کرم ارباب به نواله خوری بماند آن نیگری بر سر حراست از منافع و علایق مردم خویش به پای دار و تازیانه میرود.

در اینجا یقینا که این سوال در ذهن خطور میکند که وقتی حتی در مغرب زمین کوشش میگردد که در روند دمکراسی توده ها اگاهانه از سیاست کنار زده شوند و صرف برای کسب ارای شان در هر چهار یا پنج سال یک بار به پای صندوق رای اورده شوند و هنگام اخذ رای هم در اثر طلس مطبوعات به انحصار کشیده میشوند سرنوشت عامه مردم در افغانستان چه خواهد بود بویژه که «نخبه گان افغانستان» بر خلاف نخبگان غرب که از تدبیر و مال اند یشی و سواد تحصیل هم بهره کافی دارند اما دست اندر کاران سیاست در افغانستان که نه با مال اندیشی میانه ای دارند و نه هم با مسامحه چندان سازگار میباشند ترکیب نامتجانسی از جنگ سالاران قوماندان های جهادی و ملیشه ای رهبران

⁷¹ Jonah Gindin Interview With William I Robison: Venezeulanalysis.com , 13 june 2005

احزاب اسلامی اعضای طالبان سران قومی صاحبان املاک اعم از نو اربابان و ملاکان پیشین سرمایه داران که از برکت جنگ و تریاک به ثروت عظیم سنت یافته اند تا تحصیلکریگان غرب و دست پروریگان سازمان های غیر دولتی و بنیاد های امدادی بین المللی ادم های چپ نما تا راست قامتان هم و همه رادر بر میگیرند سرنوشت دیموکراسی پولیاریخی به کجا خواهد کشید؟ در پاسخ باید گفت که: در نظام پولیاریخی وارداتی افغانستان توده های مردم چیزی نیستند مگر همان مهر های که در پای ورقه رای گذاشته میشوند «نخبه گان» به آن ترکیب نامتجانس از انجایکه علایق یک دست و مشترک ندارند بر سر خوش خدمتی برای ارباب در رقابت همچشمی مداوم بسر میبرند و در فرجام به مخلص ترین و سر سپرده ترین خادمان مبدل میشوند که بدون اجازه ارباب اب هم از گلوی شان فرو نمی رود اینان هرگز به فکر اوردن ان گونه دموکراسی ای نیستند که در ان توده های مردم سهم فعالانه داشته باشندتا در جریان ان به مقدرات خود بیندیشند.

تهی کردن دموکراسی از مضمون اجتماعی و سپردن مدیریت ان به دسته خاصی طرحی است که به خاطر تامین علایق سرما یداری تجویز گردیده است.

سرمایداری در عصر جهانی از دولت های گوش به فرمانش اساساً دخواست را دارد امنیت راتامین کند و از ادی تجارت و سرما یه گذاری راتضیین نمایند. نخبه گان نظام پلیاریخی در حقیقت پاسدار همین دخواست میباشد. برای تداوم و بقای دمکراسی بخصوص درکشور هایکه دمکراسی در کشور پولیاریخی پیشکش میگردد به نوعی تساوی اقتصادی- اجتماعی نیاز پیدا میشود. اصولاً بازار به خودی خود نمی تواند تساوی اقتصادی را نهم در جوامع که بیش از ۵۰٪ فیصد مردمش در فقر بسر میبرند برقرار سازد حتی اگر ادعا شود که مراد از عدالت عرضه داشتن امکانات مساوی است باز هم سوال عدالت لا ینحل می ماند و نیازی به مداخله از طرف دولت دارد، دولت حافظ از ادی بازار هرگز قادر بدان نیست که عدالت راتامین کند دولت برای نیل بین غایت بایستی توده هارا وسیعاً در سیاست سهیم گردانید اینجاست که راه دموکراسی پولیاریخی که ابزار کار سرما یداری برای بهره کشی و کسب سود میباشد از دمکراسی که باسهم گیری گسترده توده ها و نقش فعال دولت در سامان بخشیدن زندگی اقتصادی و اجتماعی میسر میگردد از هم جدامیشوند و روشن میگردد که دموکراسی صادراتی حال زیر هر اسم و رسمی که ارانه گردد وسیله برای بر اورده شدن علایق سرمایداری میباشد دموکراسی متکی بر مشارکت جمعی راهی است به صوب بهروزی.

واما لیبرال های نوین که از ارادی بازار را به شدت تبلیغ میکند و انسان را در حد یک موجود کاملاً اقتصادی فرو میکشند و سود جویی را غایت نهایی میخواهند در رهبری قدرت دولتی به دولت اقتدار گر اهم تمایل نشان میدهند^{۷۲} چنانکه قبل از گفتم تا نیمه های دهه هشتاد و اوایل دهه نود از حامیان قاطع خود کامگان بوند تابدان حد که خاتم جین کیرک پاتریک Jeane Kirkpatrick در اوایل دهه هشتاد سفیر امریکا در ملل متحده باری گفته بود که: «آدم های مانند Somoza خود کامه نکار اگوا و Marcos خود کامه فلپاین از آنرو سزاور حمایت اند که بدون انها بنای زندگی سازمان یافته به همان سان فرو میریزد که وقتی سنگی از سنگ های کنگره سرا خطا بخورد و بیفتند همه سنگ ها فرو میغلنند»^{۷۳}

از انجاییکه در طرح صدور نموکراسی پولیاریخی (پولیارشی) به کشور های وابسته سرمایداری از جامعه مدنی ان برداشتی که گرامشی میکند سو استفاده میکند ماهم به اختصار جامعه مدنی را به بحث میگریم:

جامعه مدنی و سیاست طلبی

سرمایداری وقتی از دهه هشتاد به بعد کم از دهه نود کامه فاصله گرفت تابران نموکراسی را مدوا کرد این بحث را مطرح کرد که سرمایداری که جهت عصری ساختن و نوسازی نظام های عقب مانده بکمکهای انکشافی میپرداخت و به همین منظور دست رژیمهای خود کامه راهم میگرفت بر سیاست خود تجدید نظر میکند. زیرا در مدت بیش از سی سال که تا آن زمان از جنگ دوم جهانی میگذشت، گویا سیاست ها یش به نتیجه ای نرسیده بود. در نتیجه بحث های متعدد سرانجام بنا به خواست سرمایداری جهانی شده این دید تجویز شد که بازار یعنی تصدیهای فرا ملتی خود بطور مستقیم در بازار های کشورهای عقب نگهداشته شده و پر امونی به سرمایه گذاری بپردازند و خود تشخیص بدند که در کجا و چه بخش های سرمایه گذاری میکنند و از طریق انجوها مدیریت آنرا هم خود بدوش گیرند.

این شیوه NGO ای که مراد سازمان های غیر دولتی میباشد که به بهانه جلوگیری از حیف و میل پولهای امدادی اتخاذ گردیده در واقع ایجاد بازوی مداخله گرانه کشور کمک دهنده در کشور های کمک گیرنده میباشند بناً بعد از دهه

⁷² Christoph Butterwegge Bettina Lösch Rolf Ptak. Kritik des Neoliberalismus Verlag für Sozialwissenschaft Wiesbaden 2007 221-224

⁷³ Walden bello :<http://www.Tni.org/detial-page=Archives-Bello.de.md>

هشتماد که هزارها نهادهای امدادی و بنیادهای مدنی ایجاد سده دیگر صحبت از وابستگی مالی و اقتصادی در میان نیست، بحث بر سر مداخله و حضور مستقیم سرمایه گذاران خارجی میباشد. همین نهادها و سازمانها دامنه نفوذ خود را بقطری وسعت بخشیده اند که بمنظور مداخله مستقیم در کابینه کشورهای که با آنها سرو کار دارند، نمایندگان خویش را نصب و جابجا مینمایند.

البته بحث پیرامون NGO ها و جامعه مدنی چیزی تازه نیست. ماهمن در مقاله جداگانه ای آنرا به بحث گرفته بودیم و درینجا بطور گذرا به بررسی همان جنبه های آن میپردازیم که مارا در صدور دموکراسی آنچنانکه سرمایه ای جهانی آنرا در نظردارد مدد میرساند.

اگر از دید تاریخی به بررسی ریشه ای جامعه مدنی پرداخته شود، منشاء آن به ارسطو میرسد اما در جریان سده های گذشته دانشمندان بنام علوم اقتصادی، اجتماعی و فلسفی آنرا به بحث گرفته بودند. مارکس جامعه مدنی را فضای در سرا سری جامعه میدانست، از دید هگل جامعه مدنی تمامی اشکال زندگی خصوصی به شمول عالم اقتصاد را احتوا میکرد. اما از دید گرامشی جامعه مدنی وحدتی از تضاد هاست که در آن عاملین سیاست خواه و ضد سیاست خواه فعال میباشند تجلی گاه گروه های نامتجانسی است که در آن جریانهای مختلف اختلافات اجتماعی خود را انتقال میدهند^{۷۴}. یا به عبارت دیگر مراد گرامشی از جامعه مدنی تمام سازمان ها و نهاد های غیر دولتی میباشد که زندگی روزمره انسانها و افکار عامه را تحت تاثیر میگذارند.

و اما مدرسه عالی اقتصادی لندن از جامعه مدنی این تعریف را ارائه میدارد: جامعه مدنی به آن مجموعه از نهادها و سازمان های غیر دولتی گفته می شود، که با عملکرد خویش در علایق، اهداف و ارزش های اجتماعی سبیم می شوند. و از دید تنوریک این ساختارها از نهاد دولت، خانواده و بازار جدا می باشد.^{۷۵}

از دید گرامشی در همین عرصه زور از مایه های نامتجانس است که سیاست طلبی یا Hegemony پا پیش میگذارد و خواهان تامین گردیدن خویش میشود.

حالا این سوال پیش میابد که هژمونی چگونه میتواند در امن و صلح و سلم بسر برد گرامشی در پاسخ بدین سوال توضیح میدهد که " هژمونی که خود مدافعان قدرت سیاسی متکی بر رای عام حکومت شوندگان میباشد، و نکه"

⁷⁴ John Gindin-Venezuelanalysis.com Pag 6

⁷⁵ Heinrich Böll Foundation : Publication Series on promoting Democracy under Conditions of State Fragility- Issue 1 : Afghanistan 2006 Pages 16-17

گاهش را هم اجبار و قهر بار میاورد، زمانی میتواند در دامن امن پسر برد که در ساختار های جامعه مدنی ریشه داشته باشد⁷⁶ گرامشی سیاست طلبی سیاسی را در مقابل به سیاست طلبی فرهنگی سرمایداری مطرح میکند. درین راستا بحث اورا دولت امتزاجی یا بقول معروف «دولت با قاعده وسیع» بار میاورد در همچو دولت ها تنها ساختار های را مد نظر نمیگیرد که انحصار قدرت را در دست دارد بلکه هدفش دولتی میباشد که در آن جامعه مدنی سازمانهای غیردولتی اتحادیه ها کلوب ها و بنیادها حضور خود را متنبلور سازند زیرا نیل به قدرت با زور آزمایی در عرصه جامعه مدنی مقدور میباشد. این زور آزمایی هم به ساحه واحدی محدود نمیباشد برای دستیابی به سیاست طلبی و سیطره جویی بائیستی در عرصه سیاسی اقتصادی و ایدیولوژیک به نبرد پرداخته شود.

چنانکه میبینیم سرمایداری دوران لیبرالیسم نوین در استراتژی تشویق دموکراسی و استوار ساختن دمکراسی Polyarchy که همانا دموکراسی نخبگان انجوی میباشد از فکر و اندیشه دو دانشمند یکی Schumpeter راستگرا و دیگری گرامشی انقلابی پرشوری که در زندان فاشیست های ایتالیا جان داد سود برده حال انکه با مجموع افکار گرامشی نشمنی عرقی دارند.

ماتا اینجا به طور مختصر افکار گرامشی درباره جامعه مدنی را که در پروژه صدور دموکراسی ورد زبان سرمایداری لیبرالهای نوین میباشد، بررسی کردیم حال بخش دیگرانرا که در کشور های پیرامونی که در انهاز دموکراسی به حیث وسیله برای انتخاب ادم های مطلوب سرمایداری استفاده میشوند بحث میگیریم.

ضرورت بازنگری بر مشارکت در دموکراسی

دوام جهانی تحت عنوان «کاپیتالیسم سوسیالیسم و دموکراسی» نگاشته، در آن ضرورت تجدید نظر برآرا و اندیشه دموکراسی مشارکتی را مطرح نمود⁷⁷. در واقع همانطوریکه فلسفه اقتصادی لیبرالیسم نوین از قلم Milton Friedman و Friedrich Hayek میباشد در حقیقت این Schumpeter و Levi Strauss افکار

⁷⁶ John Bellamy foster <http://fidantieles.com> 1997

⁷⁷ Ibid.

بود که فکر دموکراسی نخبه گرا را که اکنون مسؤولیت انسجام بازار بتوشت گذاشته شده به میان آورد.

مانند Strauss و Hayek از مهاجرین اروپایی Schumpeter در امریکا بود، او که در سال ۱۹۳۰ از اتریش بدانجا فرار کرده بود، با ارزیابی از اشتباها و یمار آلمان و ناتوانی دموکراسی در ایتالیا که از آنها فائیسم سر برخون آورد بدین نتیجه رسیده بود که دموکراسی در تحقق آرمانی که ازان انتظار برده میشد، نتوان وقاصر از آب در آمده است.

Schumpeter این مجموعه در هم پیچیده را که دموکراسی هم وسیله است و هم هدف، هم شکل است و هم محتوا، مورد حمله قرار میدهد. وی میگفت که: دموکراسی آن شیوه و طریق حکومت داری است که منطقاً با عدالت اجتماعی ناسازگاری دارد.^{۷۸}

در نظام دموکراسی حقوق بشر اهانت صورت گرفته "مسیحیون مورد آزار و اذیت واقع شده یهودیان سلاخی گردیده اند"^{۷۹} اشاره او به دوران فائیسم آلمان ایتالیا بوده است زیرا هردو از دامن دموکراسی سر برخون آورده بودند. او را اشتباها و ناتوانی دموکراسی بدین دید میرساند که دموکراسی دیگر انگونه حکومتی نیست که فرانکلن انرا حکومت مردم برای مردم میخواهد و نه بنابر باور سنتوارت میل مظہر اراده فردبرای خیر جمعی و رشد و تعالی میباشد.

بنابراین از نظر شومپتر دموکراسی میتواند وسیله باشد که به یاری آن برای رسیدن به اهداف دیگری از قبیل آزادیهای فردی دستیابی ممکن است. اما در واقع دموکراسی یک شیوه سازماندهی است مثل بازارکه در آن صاحبان شرکتها و تصدیهای سیاسی برای ربودن مصرف کنندگان منفعل رقابت میکنند.^{۸۰} و یارای دهنده از میان سیاستهای که بوسیله رهبران رقابت کننده عرضه میگردد، یکی بر میگزیند.

شومپتر که در روزگار اقامتش در امریکا به تدریس و پژوهش علمی در یکی از پوهنتون های امریکا مشغول بود، از یک شهروند عادی صرف انتخاب رهبر را مطالبه میکند، بنابر باور وی مشارکت توده ها در دموکراسی نه تنها سودمند نمیباشد بلکه زیانهای را در مقابل دارد او در ادامه بحث خویش به

⁷⁸ Carole Patman: participation and Democratic theory cambridge university press 2004.Page 3

⁷⁹ مقاله نقد کتاب http://findantieles.com 1997: John Bellarmy Foster

⁸⁰ William Robinson: promoting polyarchy latin America inmovement 02:2006

این اعتقاد رسیده بود که توده ها بجز از انتخاب رهبر نیگر شایستگی ندارند. جریانهای روزمره زندگی سیاسی بقدرتی مغلق و پیچیده است که یک فرد عادی توان تجزیه و تحلیل آنرا ندارد و نمیتواند در باره عقاید سیاسی واپسیولوژیک داوری کند.

بعدها لویی شتراؤس نظریه پرداز لیرالهای نوین ویکی از پیشوایان سیاسی مکتب شیکاگو هم میگفت توده ها از سیاست چیزی نمیدانند به لهو لعب روی میاورند از همینرو یا باید آنها را پیوسته به جنگ فرستاد و یابه کلیسا کشید. خلاصه دموکراسی عرصه تلاش تصمیم گیری نخبگان سیاسی بمنظور جلب آرای دهنگان برای ابقاء شان در مقام سیاسی خویش میباشد به سخن نیگر دموکراسی در نهایت وفرجام آن کشیدن رای دهنگان به پای صندوقهای رای است همینکه رای شان گرفته شدوظیفه شهروندی آنها پایان پیدا میکند.

Schumpeter با طرح این دیدگاه ها در واقع میخواهد از اندیشه و آرای نظریه پردازان پیشین که در آن بر نمایندگی و مشارکت تاکید بیشتر میشد، وداع گیرد و دموکراسی را با رعایت آزادیهای مدنی و نیگراندیشی کار نخبگان امروزه بخواهد، این نوع نگرش که با برخورد علمی و مترقی با دموکراسی که آنرا حاصل دیدگاه طبقات خاص اجتماعی میداند، در مقابل قرار دارد میدان داده میشود وسعي میگردد که دموکراسی نه خواست طبقات و اقسام خاص بل مواضع سیاسی التقاطی شناخته شود که نخبگان و یا بهتر گفت زر و زورمندان و حیله گران جامعه از هر تیره و تبار سیاسی و اجتماعی که باشند گرد آورده میشوند تا در نوع نظام دموکراسی که آن را پلیارخی مینامند و در واقع دموکراسی نخبگان میباشد در خدمت سرمایداری جهانی قرار گیرند.

با استفاده ازین شیوه دموکراسی در حقیقت تلاش میگردد تا سلطه طبقات سرمایدار و بالایی جامعه حفظ گردد، و در عین حال با کارگردانی و مدیریت همین نخبگان است که کشورشان در ساختارهای نوین سرمایداری جهانی شده جابجا گردانیده میشود.

نخبگان سرمایداری جهانی و همدستان بومی و محلی آنها بین باور میرسند که آنها به یمن نظام پلیارخی در عصر جهانی شدن بهترین و موثر ترین شیوه مدیریت و انسجام اقتصادی اجتماعی را تجویز کرده اند.

عاملین جهان سرمایداری که از طریق سیادت سیاسی سلطه اقتصادی را حاکم میسازند در روند تامین سیادت سیاسی عناصر ملی وطن پرست و انقلابی را به انزوا میرانند و به نحوی از انحصاری میکنند که از اعتبار آنها کاسته شود

تاسر انجام برای نخبگان طرف اعتماد خویش جای پای بار کنند جهت نیل بین غایت از تسلی به هیچ وسیله ابایی نه دارد.

Robinson بین نظر میباشد که استراتژی "تشویق دموکراسی" به نوع کارخانه اکادمیک مبدل شده. تعداد بیشماری از نظریه پردازان و روشنفکران ارگانیک اصطلاحی که گرامشی درمورد یک بخش روشنفکران وابسته به دستگاه دولت بکار میگیرد به نحوی ازانحا بادستگاه های مداخله گر امریکا در تماس و ارتباط قرار میگیرند.

در فاصله زمانی ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ اکه امریکا نخست مکانیزم نوین مداخلات سیاسی را ایجاد کرد و بعد برنامه تشویق دموکراسی را روی نست گرفت به پیمانه گسترده سازمانهای غیر دولتی، بنیادهای پژوهشی، نهادهای مالی، سازمان های چند وجهی ایجاد کرد، و به مدد و همکاری NGO های امریکا و اروپا و سایر کشورهای ذیعلاقه فعالیت های آنها توأم گردانیده شد، و برای عملی گردانیدن آن مبلغ هنگفت پول اختصاص یافت. در دهه هشتاد امریکا و اتحادیه اروپایی هر یک به تنها یک مبلغ ۲۰ میلیون دالر را صرف اشاعه دموکراسی کردند در سال ۲۰۰۱ امریکا ۵۷۱ میلیون و اتحادیه اروپایی ۳۹۲ میلیون دالر را درین راه به مصرف رسانیدند در سال ۲۰۰۳ اتحادیه اروپایی ۵، ۳ میلیارد و ایالات متحده امریکا روی هم رفته ۲ میلیارد تنها در سال مالی ۲۰۰۶ برای تشویق و اشاعه دموکراسی اختصاص داده بود.^{۸۱}

Robinson با تأکید خاطر نشان میسازد آنچه که سرمایداری انجام میدهد طبیعتاً در خدمت امپریالیسم میباشد اما دموکراسی اساساً ماهیت امپریالیستی ندارد ولی میتواند در خدمت امپریالیسم قرار گیرد. وقتی توده های مردم به آگاهی بر سند، با برآه انداختن جنبش توده ای دموکراسی خواهی واقعی خواسته های را مطرح میکنند، که به مذاق سرمایداری جور نمیاید، بهمین لحاظ سرمایداری بمنظور جلوگیری از برآه افتادن جنبشهای دموکراسی خواهی عمیقاً توده ای دموکراسی نخبه گارا عنوان میکند و از این راه تلاش میورزد تا فرایند تلاشها و مبارزات مجموع خلق برای تحقق دموکراسی به نظم که نخبگان هوادار سرمایداری روی هم سر همبندی میکنند صدمه وزیان نزند.

تلاش برای مهار کردن دموکراسی عمیق وریشه دار که بدون هیچگونه مجامله به منافع و علایق سرمایداری صدمه و زیان میزند خصلت دو وجهی دارد از یکسو از تعمیق شدن دموکراسی جلوگیری میگردد از طرف دیگر کوشش برای "تشویق و اشاعه دموکراسی پولیاریخی نیز انجام میشود".^{۸۲}

^{۸۱} William Robinson promoting polyarchy-Al Al latin America in movement
^{۸۲} Ibid

واما دید صاحب نظر ان دموکراسی لیبرال بدین پایه و اساس میتواند متکی باشد که چون جهان بصوب جهانی شدن پیش میروند بنا دموکراسی در مقام مؤلفه ایدیولوژیک آن پیوسته بانیستی گسترش پیدا کند ولی حقیقت امر این است که از طریق پخش و اشاعه دموکراسی از یکسو راه برای سرازیر شدن سرمایه در تار و پود اقتصادی کشوری که دموکراسی در آن تشویق و اشاعه باز میگردد، و از طرف دیگر تسلط سیاسی و امنیت سرمایه به یمن نظام پلیارخی که چتری بهتر از نظام های خودکامه به حساب میاید تحقق پیدا میکند، و در عین حال زمینه بهره گیری از منابع انسانی و مواد خام بویژه انرژی حسب ناخواه سرمایه گذاری کردن در بخش های که برای سرمایداری خواه ناخواه سودآور میباشد میسر میگردد.

سرمایداری وقتی منافعش ایجاب کننده تعهدات بین المللی هم وقوعی نمیگذارد. نمونه بارز آنرا میتوان در حوزه تجارت آزادی میان امریکا و پاره از کشورهای امریکای لاتین ملاحظه نمود، امریکا بامیل و علاقه میخواهد به استناد قرارداد، تجارت حوزه آزاد اموال خود را به کشورهای امریکای مرکزی و جنوبی سرازیر کند، اما وقتی کارگرها مکسیکویی جهت کار به امریکا میابند با وجود عرضه داشتن نیروی ارزان کار با بر افراشتن دیوارهای بلند جلوش را میگیرند حال آنکه تجارت حوزه آزاد بمعنی سیر آزادانه سرمایه مالی و انسانی میباشد.

سرمایداری جهانی شده ادعا دارد که در سایه داد و ستد آزاد تساوی اجتماعی راهم برقرار میگردد. ولی مراد از تساوی اجتماعی رفاه جامعه خودی است نه همه بشریت از جمله ۷ فیصد تولید نا خالص اجتماعی را که کشورهای سرمایداری بخاطر زیون فقر به سازمان ملل متعدد و عده داده بودند، در بهترین صورت صفر اعشاریه سه فیصد آنرا پرداخته اند امروزه در جهان بین هشتصد میلیون تا نزدیک به یک میلیارد انسان در فقر زندگی میکنند، با اینوضع دید سرمایداری لیبرال های نوین متکی بر بازار آزاد نمیتواند هر دردی را دوا کند و نه هم قادر بدان است که دامن انسان ها را از فقر هم رهایی بخشد.

بانک جهانی به دولتهای که در زیر بار قرض هایش شانه خم کرده پیوسته این نسخه را میدهد که دولت دیگر برای بھبود وضع مردم آنچنانکه دولت های رفاه اجتماعی محصول فکر کنز اقتصادی نامی سده گذشته که بعد از جنگ دوم جهانی تاده هشتاد تحصیل رفاه را وظیفه خویش میدانستند دست به اقدامی نزنند، زیرا در عصر جهانی شدن مسولیتهای دولت در قبال مردم و جامعه صرف به پاسداری و تامین امنیت واخذ مالیات و مدیریت آن خلاصه میشود، افراد خود درداد و ستد اقتصادی میتوانند وضع خود را بھبود بخشنند،

نیاز بداخله دولت نمی‌رود، زیرا تنها فرد بخودی خود بیش از هر کسی دیگری منافع خود را درک و تامین می‌کند. با همچو برو خوردن تساوی اجتماعی به سر ابی می‌ماند که در دشتها به چشم نشنه لبان می‌خورد.
از سوی دیگر دموکراسی لیبرال اساساً حاصل ترکیب و امتزاج دوست دموکراتیک می‌باشد.

یکی اینکه خود را وارث اصول و موازین اولیه و بنیادی لیبرالیزم یعنی قانونداری مدافع حقوق بشر و حامی پشتیبان آزادی‌های فردی و سیاسی می‌خواند و دو دیگر اینکه به سنت‌های دموکراتیکی که متکی بر فکر تساوی، تشخیص فرماتردا و فرماتیر و اصل حاکمیت می‌باشد باور دارد.

قدرت مسلم این است که میان ایندو دیدگاه البته که تضاد و تباين پدید می‌آید، اما دموکراسی لیبرال مدعی است که گویا به یمن تفاهم و گفتگوهای سازنده بین نیروهای سیاسی آن هم با جدل‌ها و بحث‌های ازان نمط که موجب سیادت و بالادستی یک گروه بر دیگری می‌گردد اختلافات حل و فصل می‌شوند، و دریناه آن ثبات واستقرار در مقاطع معین زمانی بدست می‌باشد.^{۸۳}

با توجه به آنچه گفته امدمیم پر واضح است که دموکراسی لیبرال‌های نوین در واقع بازگو کننده تشخیص و برتری جویی یکدسته و یا گروه سیاسی برگروه دیگری می‌باشد.

وبموازات آن چنانکه یاد شد ارزش‌های لیبرالی قرن نزدهم راه راه با سنت‌های دموکراتیک آزاد منشانه که در جوار افهام و تفہیم نیروهای سیاسی به ثبات و قوام خویش نایل می‌باشد متبادر می‌گردد.

حال جان کلام در اینجاست که کشورهای نظری افغانستان، سومالی، لیبریا، هایتی، و حتی کشورهای حوزه بالکان مانند سلووینیا، بوسنیا و ده ها کشور دیگر در قاره افریقا آسیا و امریکای لاتین که از فرهنگ دموکراتیک بهره کافی ندارند و نیروهای سیاسی آنها هم به شکلیابی سیاسی نایل نیامده تا در پناه آن به سیادت سیاسی یک گروه و یا دسته سیاسی بدون توسل به قهرگران بگذارند سرمایه‌داری لیبرال نوین چگونه خواهد توانست فرهنگ خود را که زاده رشد و تکامل اقتصادی، اجتماعی روانی کاملاً جدا می‌باشد بر مردم این کشورها بقیه‌لاند.

در امریکای لاتین نه تنها حکومت بویژه قوه اجراییه روزبه روز نهادهای دموکراتیک را منحل می‌کند و دامنه قدرت خود را وسعت می‌بخشد، بلکه تمایل بقدرت گرایی و رفتار غیر دموکراتیک در تمامی عرصه‌های جامعه اعم

^{۸۳} Dieter Lesage: Democracy in the Empire in Transker Sal Translate eipcp.net
translate eipcp.net 2006 page 6

از سیاسی اقتصادی و اجتماعی به چشم میخورد، دسته های زمینداران بزرگ که گروه های مرگ زیرفرمان دارند، سرداران مواد مخدر و نظامیان بلند پایه باداشتن حق و یتواز مظاهر چشمگیر نموکراسیهای امریکای لاتین میباشند. این تنها زمینداران یا باندهای آدمکشی سرداران مواد مخدر و جنرالهای باحق و یتوونیستند، که به موازین نموکراسی پشت پامیز نند بلکه صاحبان سرمایه های مالی و مالکان بخش اقتصاد صنعتی و تجاری هم دست کمی از آنها ندارند.^{۸۴}

از نظر پرسی که در ۱۷ کشور امریکای لاتین به عمل آمده، کمتر از نصف کسانی که نظرشان پرمیده شده نموکراسی را شیوه حکومتداری خوب می انگارند، از سال ۱۹۹۶ به این طرف در هشت کشور حامیان نموکراسی به شدت کاهش یافته اند. دریازده موارد صرف بین ۵۰-۳۰ فیصد مردم انتظار دارند که نموکراسی خواهد توانست کاری مفید و مثمری را انجام بدهد.^{۸۵}

از انجاییکه رهبران منتخب کشورهای امریکای لاتین در حل معضلات قاصر و ناتوان میباشند، مشکلات و نشواری به حوزه خارج از پارلمان انتقال داده میشود و در انجا به حل آن میپردازند و این چیزی است که آقای کرزی هم بدان متولّ میشود. بجای حل نشواریها از طریق نمایندگان مردم به آدمهای پرنفوذ مراجعه میشود در واقع تجربه ای است که امریکا از امریکای لاتین بدبست آورده است.

در همچووضع وحالت نموکراسی لیبرال چگونه خواهد توانست ثمر خود را بار آورد.

حتی اگر از شرط موجودیت پایه های مادی نموکراسی صرف نظر گردد و تنها به اصول اخلاقی استناد جسته شود باز هم در کشورهای مانند آنها که ما در بالا یاد کردیم از انجاییکه بیشتر فرهنگ توسل به قهر تعین کننده سیاست است تا افهام و تفہیم تحقق نموکراسی لیبرال نشوار مینماید. بنابراین در ارایه نموکراسی لیبرال انهم در کسوت مشارکت و یا نمایندگی حتی اگر از اصل تکامل فردیت که نموکراسی لیبرال بدان سخت ارج میگذارد، هم چشم پوشی شود باز هم سرمایداری نه میتواند و نه هم میخواهد که در بهترین صورت آن از نموکراسی پلیارخی جلوتر رود.

برپا داشتن نموکراسی واقعی حاصل خواست مردم در مرحله معین از تکامل اقتصادی اجتماعی و ذهنی است. با وارد کردن نموکراسی نه یکشبیه میتوان به مرحله معین از رشد اقتصادی و اجتماعی رسید و نه هم ذهنیت

^{۸۴} Dietmar Dirmoser: Zur Der lateinamerikanischen Demokratie IPG 2:2005
Page 116.

^{۸۵} Ibid

هار اتفیرداد. این مسولیتی است که پیوسته بدوش راهیان صدیق و راستین جامعه تکه میکند ما برای ثبوت ناتوانی دموکراسی وارداتی واستفاده ازان در مقام اهداف سیاسی چنانکه نوشته بودیم که بار نگر بر می گردیم تا نشان بدیم که با این نوع دموکراسی که همانا نظام پولیاریخی میباشد نه تنها نظریه پردازان چپ بلکه صاحب نظران لیبرال های نوین هم روی موافق نشان نمی دهند، به همین منظور ما نخست به دید Noam Chomsky استاد پوهنتون ویکی از نظریه پردازان چپ در امریکا مراجعه میکنیم بعد به آرای Robert Kaplan یکی از نظریه پردازان و همکاران و ناشرین ماهنامه Atlantic که به مثابه ارگان فکری لیبرالهای نوین امریکا انگاشته میشود رجوع مینماییم، و با نگرش انتقادی او از دموکراسی های صادراتی سیاستهای عامه پسند و ایزاری ساختن حقوق بشر و بحث چگونگی اشاعه دموکراسی^{۸۶} را روشن میسازیم.

ما نخست به بیان آرای چامسکی Noam Chomsky

میردازیم:

از دید چامسکی در تسویق و اشاعه دموکراسی غرب بطور کلی ملاحظه علیق خودرا مینماید کوشش میکند تا در زیر پوسته اشاعه دموکراسی منافع خودرا جا دهد تا مایه ظن و بدگمانی نشود با پیش گرفتن این شیوه در بسیاری موارد حراست از حقوق بشر نقش تبعی و ثانوی پیدا میکند.

چامسکی برای اثبات نظر خود از رویداد های تیمور شرقی آغاز میکند و می نویسد: به تاریخ ۲۸ نوامبر سال ۱۹۷۵ تیمور شرقی که مستعمره پرتغال بود استقلال خودرا اعلام داشت ۹ روز بعد ازان عساکر اندونیزیا بدون هیچ مجوزی بران یورش برد.

به تاریخ ۶ دسامبر جرالد فورد رئیس جمهور و کیسنجر وزیر خارجه امریکا پلان حمله اندونیزیا بر تیمور شرقی را تائید کردند در اثر حمله عساکر اندونیزیایی بر تیمور شرقی بیش از دو صد هزار انسان بقتل رسیدند، اما در مغرب زمین نه کسی صحبت از نقض حقوق بشر نمود، و نه هم بطور جدی به اشغال تیمور شرقی مخالفت ورزیدند. علت آن این بود که تصدیهای غربی به استناد قرارداد استرالیا و اندونیزیا به بهره گیری از منابع نفتی تیمور شرقی مصروف بودند. سرانجام که اعتراضات در امریکا بالاگرفت^{۸۷} تاحدی باعث

^{۸۶} Noam Chomsky Democracy Enhancement :part 1+2 z magazin may 1994

شد که کمکهای نظامی امریکا به اندونیزیا کاهش پیدا کند اما وزارت خارجه امریکا در آن زمان که متصدی آن کیسنجر بود اعلام داشت، که کانگرس امریکا تربیت نظامیان اندونیزیا را که در امریکا آموزش ان با پول خود آن کشور صورت میگیرد منع نکرده است و اما چالمر جانسون نوشه که از سال ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۹۱ که عساکر اندونیزیا در دیلی پایتخت تیمور شرقی بر ظاهر کنندگان غیرنظامی آتش کشوند و ۲۷۰ نفر آنها را بقتل رسانید، حکومت امریکا مصارف تحصیلی ۷۳۰۰ تن از صاحبمنصبان اردوی اندونیزیا را پرداخته بود.^{۸۸}

آنچه جالب مینمود این بود که وزارت خارجه امریکا اصرار میورزید که نتایج این آموزش مثبت هم میباشد. چامسکی توضیح میدهد که در سلسله همین آموزش ها همان صاحب منصبان تربیت میگردیدند که در سال ۱۹۶۵ با دست زدن به کوتا خونین صدها هزار انسانرا که اکثریت آنها دهقانان و روستائیان بودند بکام مرگ فرستاده بودند.

ولی همین نظامیان تربیت شده در اردوی امریکا، که در تیمور شرقی و سائر قسمتهای اندونیزیا بقتل و قتل میپرداختند، از دید نظامیان امریکا پیام آوران صلح و حامیان دموکراسی خوانده میشنند.

چامسکی گفتار یکتن از قوماندانهای بحری امریکا بنام Larson را بینسان نقل قول میکند «در تدریس نظامی ما، صاحب منصبان اندونیزیا ارزش های نظام ما را فرا میگیرند، و بگونه خاصی آنها به حقوق بشر ارج میگذارند واز آن حمایت میکنند»^{۸۹}

Mery Land Brad Simon که معاون پروفیسور در پوهنتون همکار پژوهشی در ارشیف نگهداری اسنادهم میباشد، بازگو میدارد که اسناد نشان میدهد که حکومت امریکا طرح حمله اندونیزیا بر تیمور شرقی را مدت ۲۵ سال مخفی نگهداشت. در برابر افکار عامه امریکا و در مقابل جامعه بین المللی از سیاست جعل و پرده پوشی استفاده میکرد، تا از این راه کانگرس رامانع از آن شوند، که کمک های نظامی بر اندونیزیا را قطع نکند.^{۹۰} زیرا همین نظامیان تعلیم دیده در آکادمی های نظامی امریکا که بقول جنرال لارسون، که ارزش های امریکا را هم فرا گرفته بودند، در مجموع الجزایراندونیزیا از هر کجا که بوی نفت به مشام میرسید، آنگارا بخاک خون میکشیدند حال چه آچه بوده یابور نیو.

^{۸۸} Chalmar Johnson : 189-90

^{۸۹} Ibid Noam Chomsky

^{۹۰} John Perkins: Weltmacht ohne Skrupel Pag55

از دید چامسکی در استراتژی تشویق نموکراسی کشور دیگری که بسرونوشت شوم گیرافتاد، نیکاراگوا بود. او مینویسد: همینکه دیوار برلین برداشته شد و جنگ سرد خاتمه پذیرفت، کاخ سفید و کانگرس امریکا اعلام داشتند که تازمانی که انتخابات در نیکاراگوا به همانگونه که امریکا میخواهد برگزار نشود، جنگ بر ضد دهشت افگانی و تعزیرات اقتصادی کماکان ادامه پیدامیکند.

چامسکی پس از ذکر این مطلب شیوه های را که امریکا برای رسیدن به «آرمان» نموکراسی به پیش میگیرد و مجله تایم آنرا به نشر سپرده به بحث میگیرد، مجله تایمز نگاشته بوده: به تخریب اقتصاد و تداوم جنگ خانمان برانداز، تازمانی ادامه داده میشود که مردم بومی بپا خیزند و حکومتی را که برای ما نا مطلوب میباشد، از مسند قدرت بیرون رانند آنهم با مصرفی که برای ما حد اقل بحساب میاید، اما برای قربانیان بارگرانی میباشد، زیرا بهای را که آنها میپردازند پلهای ویران شده شبکه برق مختل واژ کار مانده و مزارع تخریب شده میباشد. این بهای سنگین از آنرو پرداخته میشود تا کسیکه از جانب واشنگتن نامزد رسیدن بقدرت است بیروز گردد با موفقیت همچو شخصی رنج و مصائب مردم نیکاراگوا هم پایان پیدامیکند.^{۹۱}

چامسکی نگاشته بعداً در ۱۵ ماه مارچ الکساندر واتسون معین وزارت خارجه در دوران بیل کلنتون اعلام داشت، که اختلاف باساندنسهای نیکاراگوا حل و فصل شده حکومت بیل کلنتون ساندنسهای را بعنوان قدرت سیاسی مشروع و برخوردار از تمام حقوق که در میان کشورهای دموکرات مرسوم میباشد، به رسمیت میشناسد و میخواهد. که بتمامی اختلافات از طریق صلح آمیز و اصولی پایان بخشیده شود. واقعیت امر این بود که امریکا Contral هارا که جناح مخالف ساندنس ها بود تامین مالی میکرد تا اینکه ساندنس ها را وادار کرد که از ادامه سیاست عدم انسلاک دست بردارند، تجارت خوش را متوازن گردانند واژ روسیه دوری گزینند. همه این فشارها بر نیکاراگوا زیر لوای تشویق واشاعه نموکراسی انجام میشد.^{۹۲}

چامسکی تنها به ذکر همین دو کشور اکتفا نمی کند پانame هایی و هاندوراس راهم کشورهای میخواند که برای پخش واشاعه نموکراسی بهای گزافی را پرداخته اند. برای اثبات ادعای خویش یادآور میگردد که کمیون حقوق بشر پانame، در نیمه دهه نود نوشته، نموکراسی در پانame چیزی بیش از

^{۹۱} Democracy Enhancement Page 6.
^{۹۲} Ibid وصفه ۳

انتخاب تشریفاتی برای سیاستهای حکومت نمیباشد، و هرگز به آن دیگر گوئیهای که پانame بدان نیاز دارد منجر نگردد.^{۹۳}

دید کمیسون حقوق بشر پانame به خوبی نشان میدهد که مراد از اشاعه دموکراسی بر سرقدرت اوردن نخبگان هودار سرمایداری امریکا از طریق برگزاری انتخابات میباشد، بسخن دیگر دموکراسی به ابزار دست بدبست ساختن قدرت سیاسی در میان جناح بندیهای نخبگان وابسته مبدل گردیده است.

تا اینجا ما دید چامسکی را بیان داشتیم، حال آرا و افکار کپلان را که از لحاظ موضع گیری های ایدیولوژیک در مقابل هم قرار دارند بازگومندیاریم. در خور تذکر است که کپلان به جناح لیبرال های نوین تعلق دارد، و چامسکی از جناح چپ سخن میگوید ولی جالب اینجاست که در طرح صدور دموکراسی افکارشان باهم در همسویی قرار میگیرد.

کپلان طی مقاله ای که در سامیر سال ۱۹۹۷ در نشریه تیوریک اتلانتیک بچاپ سپرده، از همان اغاز بحث خویش بمذمت از فکر صدور دموکراسی بیرون میشود، او میگوید که «نباید تصور کرد که دموکراسی همواره جامعه را بیشتر مدنی میگرداند هتلر و موسولینی هر دو از برکت دموکراسی بقدرت رسیده بودند».

کپلان برای بیان افکار خود پیرامون اشاعه دموکراسی مینگارد: در نیمه دهه هشتادمن در سودان بودم، رژیم نظامی در آنجابرانداخته شد، بجای آن حکومت دیگری که برای یکسال بعد و عده برگزار کردن انتخابات را میداد، قدرت را درست گرفت. اما در سودان حکومت جدیدی که برپایه دموکراسی انتخاب گردیده بود به انارشی و خودسری مبدل شد، و سرانجام سودان دوباره در دامن نظام خودکامه سقوط کرد.

در سودان از مجموع نفوس آنکشور صرف ۲۷ فیصد آن با سواد میباشند فیصدی زنان با سواد به ۱۲ فیصد میرسد. وقتی جامعه از سلامت سیاسی اجتماعی و اقتصادی بهره نداشته باشد کپلان مینویسد که پیاده کردن دموکراسی نه تنها توأم با خطر بلکه فاجعه آور میباشد.^{۹۴}

از لحاظ افراد با سواد و وضع اقتصادی میان سودان آن زمان و افغانستان امروز تفاوت چندانی وجود ندارد، افغانستان را از سلامت اقتصادی و اجتماعی هم نصیبی نیست، بنا اگر به اساس دید کپلان قضاوت کنیم سرنوشت دموکراسی در افغانستان هم تیره و تار مینماید.

^{۹۳} Ibid Chomesky

^{۹۴} Democracy Just moment? Robert Kaplan Atlantic monthly December 1977 pag 1-5.

کپلان از سودان به تونس رفته، درمورد وضع آن سامان مبنگارد، بازی محصل بیکاری در تیونس بمن گفت که کشورش ۲۵ فیصد بیکار دارد اگر در همچو شرایط انتخابات برگزار شود، نتیجه آن همان میشود که در الجزایر پیش آمد. در آنجا بنیادگران اسلامی انتخابات را برده بوند کپلان بدین نکته اشاره میکند که حالا الجزایر بدون دموکراسی با امن تراز آن زمان میباشد که دموکراسی در آن حاکم بود. در یکی دیگر از نوشته های خود کپلان این دید را بازگو میدارد که شهر وندی که در نظام دموکراسی بسر میبرد اما امنیت ندارد، از دید اخلاقی حکومتی را ترجیح خواهد داد که آزادی ندارد ولی در امن بسر میبرد.^{۹۰}

با بیان بدین سان در واقع کپلان هم از فلسفه ها بس که نسبت به آزادی به امنیت ارج میگذارد روی میاورد.

به نقل قول از مقاله کپلان ادامه میدهیم:

در بوسنیا دموکراسی بدترین جرایم جنگی را که بعداز ناسیونال سوسیالیسم آلمان در اروپا سابقه نداشت مشروعیت بخشد، در کشور های حوزه صحراء در قاره افریقای موکرایی در برخی کشورها به تضعیف نهادها منجر گردید و در عده دیگری با استفاده از انحصار و جعلکاری در انتخابات برای برپا داشتن نظام های خودکامه سود برده شد.

در سیرالیون و کانگوی براز اویل انتخابات به هرج و مرج میدان داد. در حالی که ناظران اوضاع افریقا پیشرفتی را در دموکراسی آنکشورها ملاحظه میکردند جناح مخالف انتخابات اخیر را تحریم کرد و در نتیجه آن دمو کراسی با کشت و کشتار و شورش قیام هم آغوش گردید. اوضاع در امریکای لاتین هم تعریف چندانی ندارد.

ونزویلا هر چند که از سال ۱۹۵۹ حکومت انتخابی و غیر نظامی داشت ولی هیچوقت در ثبات سیاسی بسر نبرده پیوسته میان کووتاچیان دست بدست گردیده است. چلی درده هفتاد و هشتاد که زیر چکمه های نظامیان جان میکند، با انکه طبقه متوسطی در آن پدید آمد، اماده دموکراسی در آن جان نگرفت. کولمبیا که به کشور دموکرات شهرت داشت چنان دچار اوضاع خونبار شد که اکثریت افراد طبقه متوسط آن بخارج فرار نمودند. سرانجام این کشور رفته رفته به سرزمین مافیای مخدوش شهرت یافت.

95 Robert Kaplan: Can't Force Democracy
<http://www.Washingtonpost.com/wp-dyn/content/article/200670>

سرنوشت برزیل هم چیزی بهتر از آن نیست، نموکراسی در آنجا بالمیونها انسان کم سواد و شهرنشینان نوین که در کمر بندهای دور شهر در زاغه ها بسرمیرند و از نظام پارلمانی غرب اطلاع چندانی ندارند روبرو میباشد. ازانجاییکه نموکراسی به طبقه متوسط نیرومند نهادهای مدنی استوار ضرورت دارد، درنبود آن حتی کشوری نظیر روسیه پس از فروپاشی شوروی باداشتن ۹۹ فیصد نفوس باسواند به جای آنکه به کشور نموکرات مبدل شود، نچار آلام و مشقات وصف ناپذیری گردید.

کیلان برای اثبات ادعای خود مینویسد اگر کسی فکر میکند که امریکا میتواند، نموکراسی را در جهان استوار گردد اند چنین شخصی بانیستی به گفتار Reinhold Niebhuhr عالم الهیات و فیلسوف امریکایی گوش فراده: او میگوید «... مادر تاریخ غالبا راه خود را در پیش نگرفته ایم حتی وقتی باور داشته ایم که راه مان چنانکه و عده داده شده راه سعادت برای بشریت میباشد در فرجام به بیرا هه رفته ایم»

کیلان در ادامه بحث خویش بیان میدارد که گپ برسراین نیست که نموکراسی بد و خودکامکی نیکوست نموکراسی زمانی میتواند به پیروزی نایل آیدکه سنگ بنای برای تحولات نیگر باشد ما بر درسهای که از تاریخ و رویدادها میتوانیم بگیریم چشم ان خود را میندمیم مگر در روندا همان نموکراسی و نظام پارلمانی که غرب پخش و اشاعه میداشت نبود که در سایه ان قبیله Hutu ده ها هزار تن از افراد قوم Tutsi را قتل عام کردند ولکه ننگی را بر دامن بشریت گذاشتند توضیح اینکه در سال ۱۹۹۲ ارزیم روندا قسمًا تحت فشار حکومتهاي غربي نظام چند حزبي را بوجود آورد همین احزاب با همیگر در نوع ائتلاف وارد شدند در واقع احزاب جدید رو پوشی برای گرایشهای قومی گردید و به آنها امکان و فرصت داد که ملیشه های آدم کش خود را بوجود آورند. از سوی نیگر طبیعت حکومت انتلافی جدید کمک کرد حوادث مسیری را در پیشگیرد که سرانجام بقتل عام سال ۱۹۹۲ منجر گردد البته که افرادهم مسؤول این قتل عام میباشد ولی خود مرکز بینی ماهم باعث شد که آنها بانظام کاملاً فاسد کار کنند.

با حرکت از موضع اخلاقی تحمل نظام پارلمانی ما بر سایر کشورها شباخت به آن کوشش های نیستند که برخی آرمان گرایان مغرب زمین در قرن نزدهم حکومتهاي خوب فعال و کارده اقوام و قبایل را با نظام اداری خارجی تعویض میکردند؟ و در نتیجه حکومتهاي علیل و مریض جاگزین آنها میشدند. در دوران پس از جنگ سرد اوردن نموکراسی در کشورهای فقد نموکراسی رویداد بی دلیل نبود آنچه بیمورد میباشد اینست که تفکی را در

شقیقه مردم کشورهای روبه اندکشاف بگذاری و بدو بگویی: «روشنگری مغرب زمین را بهمان اندازه تجربه کنید که پولند جمهوری چک بهمان پیمانه آنرا اعمالی گردانیده اند. حتی اگر ۲۵٪ فیصد مردم شما بیسوادهم هستند، تجربه روشنگری مغرب زمین را بیاز ماید، اگر جنگهای قومی و خصوصیات منطقه ای نداشته باشید باز هم آنرا آزمایش کنید»^{۹۶}

کپلان تعدد احزاب را برای کشورهایی امکان خوبی میداند که از بروکراسی استوار بهره مند بوده و در پشت آنهم طبقه متوسط قوی قرار گرفته باشد. کپلان برای اثبات این دیدخواهی در اشاعه دموکراسی وجود طبقه متوسط ضروری میباشد، روسیه رامثال میزند و مینویسد که چون روسیه بعد از سقوط شوروی از داشتن طبقه متوسط محروم بود، با اینکه از سطح سواد بسیار بالایی هم بهره نداشت دموکراسی نتوانست که در آن پا بگیرد.

در خور تذکر است که از زمانیکه سرمایداری بمرحله امپریالیسم ارتقا یافته و بویژه در عصر جهانی شدن کشورهای روبه اندکشاف خواهند نتوانست به دیوان سالاری بالتسیبه نیرومند دست یابند، اما انچه یا هیچ نمیتواند بوجود آید، ویala اقل موجودیش به مشکل بزرگ رو بروخواهدش، داشتن طبقه متوسط نیرومند میباشد.

یکی از ویژگیهای امپریالیسم بویژه در عصر جهانی شدن سرمایه این میتواند باشد که در آن سرمایداری متوسط یا ارتقایابوسر مایداری دلال مبدل میشود و بر سطح سرمایداری کوچک سقوط میکند که با سایر اقتدارخورده بورژوازی برنامه های تندوانقلابی میدهد ولی از تداوم آن برخوردار نیست، زیرا پیوسته در حال تجزیه و نابودی بسر میبرد.

آنچه در جنوب شرق آسیا و برخی از کشورهای امریکای لاتین بوجود آمده بیشتر حاصل رقابت های سرمایداری انحصار آزاد با سرمایداری انحصاری بروکراتیک شوروی بوده است. حال که سرمایداری دومی وجود ندارد و بنابر اندیشه لیبرالهای نوین بازار هم فاعل مایشان میباشد بوجود آمدن سرمایداری متوسط بعید مینماید. حتی کوشش های خود نظام سرمایداری که بمظور پیدید اوردن یک قشر خاص بوسیله انجو ها و سازمان های امدادی و بنیاد ها انجام میشود در هیچیک از این کشورها از هایتی گرفته تا افغانستان به جای اینکه یک قشر موثر یا اجتماعی که در جامعه منشا اثر باشد بوجود آید ره بجا ای نبرده است. ما بطور مثال انچه را که در افغانستان پیش امده از زبان پروفیسور Marc W.Herold استاد اقتصاد و مسائل زنان در پوهنتون

^{۹۶} Democracy Just moment? Robert Kaplan Atlantic monthly December 1977 pag 1.5

نیو همشایر امریکا بازگو میداریم: انکشاف ظاهری در کابل متعدد و گوناگون است، از اعمار هتل لوکس و مفسن، مرکز لوکس فروش اموال و جواهرخانه لوکس، فقر بیحد و حصر، بی امنیتی بس گسترده، جاده‌های خالی شب هنگام، شگوفایی اقتصادی زاده پول‌های حاصل از مواد مخدر، و یا فهرست طولانی کارمندان خارجی، فساد اداری سخت گسترده الکول و روپیان وارد شده از کشورهای سابق عضو شوروی برای مشتریان خارجی، کارمندان خارجی تراکم انبوه از انجوهای تجمع از فرصت طلبان، وارد کردن کیسه مال‌های تایلندی برای هتل‌های نظیر هوتل مصطفی در کابل، سیاستمداران و فرماتروایان محلی رشوه خور، مستخدمین فاسد، ارایش گران شهر، مزدوران اجیر، کارمندان امور انکشافی، تشنگان خرید قالین، شکاریان پول و ثروت، تحمیل گران زور^{۹۷}، اینها همه اشار اجتماعی اند که در سایه انجوها پدید می‌ایند. از این نوع موجودات اجتماعی چه نوع نیروی اجتماعی سر برون می‌اورد، با مشاهده اوضاع در افغانستان نیاز به توضیح بیشتر ندارد.

صدور ملت سازی

ملت پرستی یا ناسیونالیزم که از اخیر سده هر دهم در دامن سرمایداری رقابت آزاد اروپا زاده شد واز نیمه قرن نزدهم در کشورهای مستعمره تا آغاز دهه هشتاد قرن گذشته پایه فکری مبارزه با استعمار و ایجاد دولت مستقل ملی و جامعه مدرن و عصری را بار می‌اورد از دهه هشتاد سده قبل به بعد رو به زوال و فتور گذاشت. سمیر امین بدین باور است که سرمایدار در مرحله کنونی تکامل خود به سه هدف نایل آمده است.

- ۱- از صحنه خارج کردن دولتهای رفاه اجتماعی.
- ۲- خلع سلاح ساختن و منحل گردانیدن بورژوازی ملی درجهان سوم.
- ۳- تسخیر بازارهای اروپای شرقی.^{۹۸}

تلاش‌های سرمایداری رقابت آزاد بر سر تصاحب بازار و منابع طبیعی و نیروی انسانی کشورهای در بند استعمار و بعد که سرمایدار رقابت آزاد وارد مرحله امپریالیستی گردید، و در فاصله زمانی قریب ۲۲ سال که دو جنگ جهان برای افتاد، طی آن سرمایداری اروپا لائق از دید تکالوژی و توان نظامی زیان بسیار دید و امریکا را در جایگاه قدرت بزرگ و عظیم نظامی و اقتصادی جای

⁹⁷ [Http://www.cursor.org/stories/emptyspace_4hmt](http://www.cursor.org/stories/emptyspace_4hmt)

⁹⁸ Samir Amin capitalism in the Age of Globalization – Zed Books – London 1998
–Page 34

داد، به سرمایه‌داری ملی و متوسط کشورهای مستعمره هم فرصت میداد تا برای تأمین قدرت خویش بر بازار خودی تا حدی تلاش نماید. در حقیقت ناسیونالیسم یا ملت پرستی حاصل همین تلاش بورژوازی ملی برای تأمین سلطه و سیطره بر بازار خودی میباشد.

ناسیونالیسم که به ادعای داشتن تاریخ و ارزش‌های مشترک از قبیل زبان سرزمین و یا تعلق قومی و گروهی و یا دینی مردم ساکن در محدوده معین جغرافیای را دورهم جمع میکند، یکی از ویژه گیهای عمدۀ و مهم آن این است که مردم متصف با همان خصوصیات و ویژگی هارا به منظور برپا داشتن دولت خودی در میدان سیاست میکشند. بخصوص نسل جوان و پر تحرک رابه صوب سیاست و دلستگی به سرنوشت خود و کشورش میراند. به سخن دیگر یکی از ویژگیهای ملت پرستی سیاستگرایی میباشد ناسیونالیسم با دو چهره یکی مثبت و دیگری منفی میتواند چهره نمایی کند ناسیونالیسم مثبت که عالیترین احساس تعلق فرد را به کشور و سرزمینش را تضمین میکند، احساس همبستگی در میان مردم دارای میراث‌های تاریخی ارزش‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را بر می‌انگیزد و در عین حال فرد ملت پرست را برای رهایی و آزادی کشور و مردمش از قید اسارت و استعمار نیز بسیج میکند، بطورکلی باعث میشود که جامعه در مسیر تحول و دگرگونی‌های عصری و مدرن به پیش رود.

تا زمانیکه ناسیونالیسم ازین خصوصیت بهره مند باشد، میتواند مهربانی همگان را با خود داشته باشد. ولی اگر به برتری قوم و یا ملتی برقوم و ملتی دیگری گرفتار آمد تصویر منفی را به نمایش میگذارد که در نتیجه آن فاجعه تاریخی می‌افزیند، چنانکه ناسیونال سوسیالیستهای آلمان و فاشیستهای ایتالیا در جنگ دوم جهانی به برتری جویی روی آوردند. فاجعه جنگ دوم جهانی را در سینه تاریخ به یادگار گذاشتند.

در سال ۱۹۹۲ براه افتادن قتل عام قبیله HUTU بوسیله Tutsi در روندا نمونه دیگری از برتری جویی یک قوم برقوم دیگری را به نمایش گذاشت. بطور کلی باید گفت که اما از آخر سده نزد هم تا دهه هشتاد قرن گذشته که تعداد کثیری از کشورها به آزادی واستقلال رسیدند تا حدی زیادی حاصل مبارزات جنبش‌های ملت پرستانه بوده است. اما ساختار دولت و دیوانسالاری هم میتواند در میان گروه‌های مختلف اجتماعی احساس مشترک را دامن زند. هر نظام سیاسی تعلق و پیوند مطابق به طبیعت خود را پیدی می‌آورد، چنانکه سلاطین رعیت را نمکاراً شهروند نظام سوسیالیستی ملت سوسیالیست و نظام دینی مذهبی امت و اخوت دینی را ایجاد میکنند.

تا وقتی که رشد اقتصادی بدان پایه نرسد که ساختار های قومی و گروهی را در خود ذوب و منحل نکند و مناسبات کهنه و پیشین اقتصادی را در مسیر نوینی قرار ندهد و در نتیجه بازار واحدی را که متعلق به همه مردم ساکن در سرزمین باشد بوجود نیاورد ملت پرستی هم نمیتواند رشد و قوام پیدا کند. به سخن دیگر چنانکه قبل از گفته شد تازمانی که سرمایداری ملی رشد نکند و برای راندن سرمایه داری بیگانه از بازار خودی پیکار نکند وفاداری گروهی و قومی و بینفاوتی زاده عدم خودآگاهی هم نمیتواند از دامن جامعه زدوده شود.

هر چندکه سرمایداری پس از التیام جراحاتی که بخصوص بعدازجنگ دوم جهانی برداشته بود، بار دیگر عرصه را بر سرمایداری ملی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره تنگ ساخت، و آنرا از رشد بازداشت. مع الوصف از اخیر سده نزد هم تاده هشتاد قرن گذشته، چنانکه گفتم به یمن جنبش‌های آزادی بخش ملی که احساس ناسونالیستی در آن نقش پویا داشت، عده زیادی از کشورهای مستعمره به استقلال رسیدند. در حقیقت کفرانس باندونگ که در اپریل ۱۹۵۰ در شهر باندونگ اندونیزیا دایر شد و در آن رهبران زده کشورهای تازه به استقلال رسیده شرکت کرده بودند، در پای استعمار خط پایان گذاشتند. چند سال بعد از آن سازمان ملل متعدد با صدور قطعنامه ۱۵۱۴ مرج قطعی استعمار و بر خورداری کامل دولتها از حق حاکمیت را اعلام کرد.

از آغاز دهه ۲۰ قرن گذشته تا اوایل دهه پنجاه حمایت بیدریغ کشورهای سوسیالیستی از جنبش‌های استقلال طلبانه و بعد از آن رقابت میان سرمایداری غرب، و سرمایداری بروکراتیک شوروی، بر سر بازارهای کشورهای مستعمره و تازه به استقلال رسیده، که در چارچوب رقبهای شرق و غرب تبلور می‌یافتد، مسلماً که در رهایی یا فتن کشورهای جهان سوم از قید استعمار مواردی اند که در بررسی استقلال کشورهای مستعمره نمیتوان آن را نادیده گرفت.

در سالهای ۵۰ و ۶۰ دهه قرن گذشته هنوز هم ملت سازی در تلاش کشورهای تازه به استقلال رسیده برای نیل به امنیت و نوسازی جامعه نقش مهم داشت^{۹۹}.

Hobsbawm بدین نظر است که ناسیونالیسم ربع سوم قرن گذشته بیشتر چهره منفی داشته است، اگر دقیقاً گفته شود، بجای آنکه عامل جوشش ابعاد مختلف جامعه یا همدم یگر گردد، به تجزیه طلبی وجودی خواهی زیادتر روی

^{۹۹} <http://www.Jochem-hippler-de/Aufsat3/Nation Building Einleitung>

آورد. و به تعلق گروهی که مشخصه اش هم زبان بود دلپسکی نشان میداد. و
قسمای هم با نین در ارتباط و پیوند قرار گرفت و با شکل گیری سازمان سیاسی
که در مقام دولتی ملی جای داشت بخصوصت برخاست. این گروه های قومی چه
در پولانگلستان بوده و یا اقلیت زبانی در استونی، بیش از هر ویژگی ملی دیگر
فرهنگ زبان رابرگه هویت خویش میدانستند، این تشخیص زبانی تابدان حد بوده
که در جامعه مانند امریکا در سالهای شصت سعی میگردیده که دربرابر هجوم
مهاجرین اسپا نیوی زبان به امریکا، که از جنوب قاره به شمال روکرده بودند
زبان انگلیسی را زبان رسمی قرار بدهند و از این طریق بر هویت ملی امریکا،
تاکید شود. اما نباید تصور کرد که واکنشهای گروهی و قومی به نحوی از انحا
گزینه برای پدید آوردن تغییرات و تحولات سیاسی قرن ۲۱ میباشد.^{۱۰۰}

بخصوص که بسیاری ها تک بعدی شدن دموکراسی یعنی تهی گردین ان از ارزش‌های بنیادی بویژه مسامحه جویی و سازش ملی و مبدل گردین دموکراسی بوسیله محض انتخابی جهت نیل به قدرت راعامل برانگیختگی قومی و گروهی میدانند. حال آنکه ارنست رنان فیلسوف و نظریه پرداز ناسیونالیسم در فرانسه سده نزدهم با آنکه ملت سازی و ناسیونالیسم را زاده اراده افراد میخواند بین نظر هم میباشد که فراموشی نیز یکی از عناصر ناسیونالیسم به حساب می‌آید. مراد از فراموشی اغماض و چشمپوشی برناروایی های است که ملیت های ساکن در یک سرزمین در جریان زیست مشترک در حق همد یگر مرتب میگردند.^{۱۰۱}

واما این دیدهم وجود دارد که خارج شدن ناسیونالیسم سده نزدیم از صحنه سیاسی اخیر قرن بیست و آغاز قرن بیست و یکم و بجائی آن شیوع ناسیونالیسم فرقه ای وگروهی با تکیه بر فرهنگ، زبان رویداد تاریخی مطلوبی میباشد زیرا طرفداران این دید بدین باوراند که نخست بجائی حقیقت واحد ناسیونالیستی ملت گرایان متعدد وکوچک در کنار هم قرار میگیرند. ازسوی دیگر طرفداران همین نظر مدعی اند که ناسیونالیسم مثبت کمتر موفق به دیگرگونیهای سیاسی و اقتصادی گردیده، پیوسته اختلافات متعدد سیاسی را در سطح جهان دامن زده و بیشتر چهره منفی ناسیونالیسم را که باعث قتل وقتل

¹⁰⁰ Eric Hobsbawm: Nation und Nationalismus Campus Verlag Frankfurt-New York 1990.

York 2005 pag 149

صفحه ۲۰۸

عظیم انسانها شده، بر سرنوشت مردم غلبه حاصل میکرده^{۱۰۲} و تاریخ را بیشتر به ثبت جنگهای داخلی و تجزیه طلبانه مصروف گردانیده است. یکی دیگری از خصوصیات و ویژگی ناسیونالیسم سالهای نیمه دوم سده گذشته این میباشد که از آغاز سده گذشته تا اوایل دهه هفتاد که بسیاری از کشورهای مستعمره به استقلال رسیدند با الهام گیری از انقلاب اکتوبر و انقلاب چین مبارزات ضداستعماری همان دوران درکسوت مبارزات آزادیبخش ملی که در آن پیکار حصول استقلال بامبارزه برای تحقق تحول و دگرگونی اقتصادی و اجتماعی گره میخورد و به همین لحاظ رحمت کشان جامعه هم به نبرد کشیده میشوند نمایان گردیدند.

یعنی که در مبارزه بر ضد استعمار دیگر تنها بورژوازی ملی نبود که برای بازار خودی تلاش میکرد بلکه درین نبرد طبقات محروم و زحمتکش جامعه هم سهم میگرفتند و در فرجام خواهان عدالت اجتماعی بودند. از همین زمان به بعد افکار محض ناسیونالیست به رنگ باختن و فروکش کردن دچار شد جنگ ویتنام یکی از نمونه های برجسته جنگ رهایی بخش ملی را به نمایش گذاشت حال آنکه جنگ الجزایر که قریب همزمان به شروع جنگ ویتنام پایان یافت نمونه کامل جنگ وطن پرستانه ملی بود.

اما بعد از فروپاشی شوروی که جهان از لحاظ نظامی و اقتصادی به یک قطبی مبدل شد غرب فکر ملت سازی را بار دیگر احیا نمود. ولی از آن مفهوم هدف کاملاً دیگری اراده می کنند ما سعی میورزیم که غایت غرب بخصوص امریکا از ملت سازی را تا جایکه برای ما ممکن است روشن گردانیم.

ملت سازی کنونی در افغانستان:

ملت سازی کنونی که در افغانستان هم با حرارت تمام از طرف امریکا و متحدهای نزدیک آن کشور به پیش رانده میشود اهداف سیاسی استراتژیکی انها میباشد ادعا میگردد که با توصل بدان از سقوط دولتهای لرزان جلوگیری میشود ولی در واقع گزینه یا بدیلی در مقابل بازنگری نظامی به حساب میاید درین روند تحرک و دینامیزم درونی جامعه یا بعباره دیگر احساس ملی بجای آنکه از رشد و قوام اقتصادی و اجتماعی جامعه مایه گیرد بوسیله قدرتهای خارجی و به مدد نهادها و بنیادهای امدادی و تیم های بازسازی ایالتی (پی آرتی) ها NGO ها به ثمر رسانیده میشود^{۱۰۳} و گویا در بدنه جامعه تذریق می شود.

¹⁰² صفحه ۱۰۶ و ۱۰۸ Haus-ulrich wehler Nationalismus Verlag C.H. back München 2001

¹⁰³ Gewaltkonflikte und Nation building www.Jochen_Hippler.de

روند جدید ملت سازی ساختارهای سیاسی و اجتماعی نویسی را مطابه میکند این ساختارها برخلاف ساختارهای میباشد که ناسیونالیسم سده پیشین بمنظور رسیدن به استقلال و نوسازی جامعه در پی ایجادش بود. کشورهای که از بیرون به ملت سازی در کشورهای مانند افغانستان لایبریا، سومالیا تیمور شرقی و امثال اینها دست میزنند هدف شان ایجاد ساختارهای میباشد که به مدد آن میخواهند مردم این کشورها زیر لوای ملت سازی به علیق و منافع خود دمساز کنند. به سخن دیگر مقصداًشان بار آوردن مردم به سازش با استعمار جدید میباشد.

ادعا میشود که ملت سازی نوین بر پایه تقسیم جدید قدرت عملی میگردد بنابراین تحول و تغیراتی را که بار میاورد تمامی عرصه های جامعه را در بر گیرد و بویژه به تبلور هویت ملی منجر گردد ولی واقعیت چنین نیست در ملت سازی نوین که سرمایداری مطابق میل و خواست خود آنرا طراحی و پیاده میکند مجموع ملت را در بسیج عام سهیم نمیگرداند. بخش های از جامعه به تکیه گاه کشوری که دست به ملت سازی میزنند مبدل گردانیده میشود به همین لحاظ جامعه بجای آنکه در مسیر وحدت و یکپارچگی به پیش رود در چنبر جدل برندها و بازندگان قدرت گیر می افتد. بنابراین مورد یک قضیه واحد یک بخش جامعه به دیده مثبت و بخش دیگر از موضع منفی بدان برخورد میکنند. همین اکنون در عراق و افغانستان همین وضع بكلی بچشم میخورد در عراق اهل تشیع و کردها به برندها و اهل تسنن به جناح بازنده تعلق دارند در افغانستان پشتوانها خود را در موقعیت بازندگان قدرت در میابند.^{۱۰۴}

امریکا در آغاز حمله اش بر افغانستان گویا قصد نداشت که به ملت سازی پردازد بهمین منظور جورج بوش رئیس جمهور امریکا بتاریخ یازدهم اکتوبر سال ۲۰۰۱ اعلام داشته بود «من تصور نمیکنم که عساکر ما به آنچه که ملت سازی خوانده میشود گمارده شوند من فکر نمیکنم که عساکر ما برای جنگیدن بکار گرفته میشوند و جنگ را هم میبرند»^{۱۰۵}

اما بتاریخ ۲۶ فبروری سال ۲۰۰۳ بار دیگر اعلام داشت که «ما در تاریخ خود و تاریخ جهان متمند با زمان خاصی مواجه هستیم یک بخش تاریخ را دیگران نوشته اند بخش دیگر آن بوسیله ما نوشته میشود بازی عراق به

¹⁰⁴ Thomas H. Johnson : the prospects for Post-Conflict Afghanistan : A Call of the Sirens to the Country V. Issue – 2 February 1996

¹⁰⁵ Chesterman Simon : Human development 2005

تلاش پیگیر ملت های زیاد منجمله ملت ما نیاز دارد. ما در عراق تا زمانی که ضرورت می‌رود می‌مانیم وقتی نیازی احساس نشود یکروز هم نمی‌مانیم »^{۱۰۶}. هر چند که از قول یکی از فرزانه گان عالم نقل قول می‌کند که باری گفته که تاریخ را آدم های غالب مینگارند. و اما یکی از ابر مردان تاریخ مشرق زمین باری گفته بوده که اگر خلق های یک سرزمین اراده کنند، که برای نوشتن تاریخ خویش پیکار نمایند ولو اگر ضعیف هم باشند به یمن همان اراده سرانجام خود کاتب تاریخ خویش می‌شوند. اما در عراق و افغانستان امریکا می‌کوشد که با توصل به ملت سازی که پیوند زدن خدمات غیر نظامی را با ضرب وزور نظامی میرساند نوشتن تاریخ را در کف خود بگیرد.

ولی باید گفت که ملت سازی روند پیچیده و مغلقی است، احساس ملت پرسنی و خلق وایجاد تعلق مشترک و اراده زیست باهمی، آنهم بگونه ای که فراسوی وفاداری قومی زبانی دینی و نژادی قرار گیرد، چیزی نیست که باتکیه بر زور نظامی و صرف پول های هنگفت که در پوشش امدادهای انکشافی ارائه می‌گردد، احساس ملی در نهاد مردم برانگیخته شود. بوجود آوردن قشر خاصی از نخبگان وابسته حتی اگر بقول خلیل زاد نماینده امریکا درسازمان ملل بدون ملاحظه سابقه سیاسی هم باشد نمیتوانند از احساس ملی مردمی نمایندگی کنند که در دامن جدایی های قومی نژادی زبانی و دینی بسر می‌برند.

ملت سازی آنهم بدون دماندن باور فکری ملت پرسانه ای که بتواند حتی در نهاد افراد عادی جامعه احساس تعلق و وفاداری ویگانگی را برانگیزد اقدامی است که اگر در بکار بستن آن جانب نفت و وسوس رعایت نگردد گروه گرایی و قوم پرسنی را تا سرحد جنگهای قومی و منطقه براه خواهد انداخت و به تصفیه های خونین منجر خواهد شد.^{۱۰۷}

ناقدان فکر ملت سازی بویژه در ایالات متحده امریکا که بیشتر شان لیبرالهای نوین می‌باشند بدین باور اند که اگر مراد از ملت سازی خلق و یا ترمیم همه پیوندهای فرهنگی و اجتماعی و تاریخی ای باشده بتواند مردم ساکن در محدوده معین جغرافیایی را دور هم بیاورد این هدف چیزی است که از خارج نمیتوان بدان نایل آمد. نزد آنها ملت سازی اقدامی است پر مصرف که نتیجه نهانی آنهم معلوم نیست^{۱۰۸}.

اما زلمی خلیل زاد نماینده کنونی امریکا در ملل متعدد زمانی که سمت سفارت امریکا را در افغانستان بدوش داشته ادعا مینموده که امریکا در سوال

^{۱۰۶} Fukuyama : Staaten Bauen – Verlag-Propyläen 2004 Page 135

^{۱۰۷} Gewaltkonflikte und Nation building www.Jochen_Hippler.de

^{۱۰۸} Fukuyama 141

ملت سازی در افغانستان به موفقیت های دست یافته که از آن میتوان رهنمودهای را برای ماموریت های بین المللی بعدی استخراج نمود. خلیل زاد به استناد ملت سازی که امریکا گویا در افغانستان تجربه کرده روند دقیق برنامه ریزی را توصیه میکند که بر اشنازی از فرهنگ تاریخ و از چگونگی روابط قدرت در کشوری که در آن ملت سازی پیاده میشود تکیه داشته باشد. خلیل زاد ملت سازی را پروسه عمیق و طولانی مدت میداند و به همین لحاظ به امریکا خاطر نشان میسازد که از دست زدن به اقدامات و عملکردهای سریع که در مطبوعات سر و صدا بر پا کند دست بکشد بجای آن برای برقرار ساختن مداوم ثبات تلاش شود حتی اگر رسیدن بدان مصارف سنگین راهم بردارد نباید از آن شانه خالی کرد.¹⁰⁹

خلیل زاد در ساختن ملت تغیر و تحول دائمی و پیگیر را امر ضروری میداند مگر بدین نکته توجه نمیکند که کشورهای مانند افغانستان هایتی و کوزوو که قدرت های خارجی از بیرون سرنوشت شان را رقم میزنند فقد آنگونه تحرک و پویایی میباشد که تحول و نگرگونی را بار آورند. او به پدید آمدن تفاهم میان کشور و یا کشورهای که دست به ملت سازی میزنند با متفذین و قدرتهای محلی نقش کلیدی قابل میشود. به همین سبب است که جنگسالاران حتی آنها یی که مرتکب جنایات جنگی میباشد در قدرت دولتی سهیم ساخته میشوند. گذشته از آن هم خلیل زاد وهم بدین دید است که سهیم ساختن جامعه بین المللی در ساختن ملت بسود امریکا است، زیرا باشرکت جامعه بین المللی بخش از بارمالي از دوش امریکا برداشته میشود. چنانکه در جنگ اول عراق ائتلاف بین المللی ۷۰ میلیارد دالر را برای جنگ و ۱۳ میلیارد دیگر را برای بازسازی پرداختند. و اما فوکویاما بدین نظر است که سپردن مسؤولیت ملت سازی به ملل متعدد چاره درست نیست زیرا ملل متعدد نه امکانات مالی کافی دارد و نه هم از تجربه لازم بهره مند میباشد. همچنان کیلان هم بیشتر طرفدار سیاست های تکروانه امریکا میباشد. در قسمت ملل متعدد نظر شبه فکویاما دارد.¹¹⁰ گذشته از تقسیم هزینه و مصارف ملت سازی انکه چرا خلیل زاد با درس آموزی از افغانستان شرکت سازمان ملل متعدد را سود مند میخواهد دلیل هدف بس مهم دیگری در آن دخیل می باشد و آن اینکه تصویر میشود که وقتی ماموریت های

¹⁰⁹ Tobias Gienanth: Die Kehrtwende der Bush Administration zum Nation-Building. Fachzeitschriften 106
¹¹⁰ Francis Fukuyama: Atlantic monthly-FEB- Jan 2004

نظامی تحت پوشش ملل متحد قرار گیرند مردم کمتر بدان مخالفت نشان ۱۱۱ میدهند.

کاملاً پیداست که نید بین سان از تجربه جنگ اول عراق و تجربه افغانستان منشاء میگیرد زیرا ماهیت اشغالگرانه ماموریت قوای آیساف وقوای صلح دائمی در افغانستان به این بهانه که در افغانستان مهر تانید سازمان ملل متحدرا با خود دارد تاحدی میتواند از ایراد افکار عامه و جهانیان بر کنار ماند. علاوه بر آن حتاً آنهایی که عضو ناتو نباشند به قبول سهم در بار مالی و انسانی جنگ واداشته میشوند به استناد همین شرکت یا مجوز به اصطلاح قانونی است که امریکا گریبان عده ای از کشورهای غیر عضو پیمان ناتو را هم میتواند بگیرد که یا با ارسال عسکر و یا پرداخت مالی سهمی را بدوش بگیرند. دلیل عمده آنهم شکایت جناح راست لیبرالهای نوین از مصرف هنگفت ملت سازی باشد.

اساساً نه تقسیم بار مالی ونه هم مصارف هنگفت هیچکدام آنها نمیتوانند درنهاد مردم، آنهم مردم سرزمینکه درخصوصت وکینه ورزی با استعمار شهره افق است روح ملت پرستی را از خارج بدمند.

بطورکلی سه عنصر باهم پیوسته قادر بدان است که روند ملت سازی را به مرز پیروزی به پیش راند. درصورت نبود یکی یا ضعف و قوت یکی بر دیگری روند ملت سازی ره بجای نخواهدبرد.

۱- برای برپایی ملت در وله اول به داشتن اعتقاد فکری یا ایدیولوژی که از توانمندی استوار ساختن جامعه برخوردار بوده، و مردم هم بدان باور داشته باشند، ضرورت احساس میشود. اهمیت ایدیولوژی و یا باور فکری ملت ساز، بویژه در این نکته نهفته میباشد که، باور فکری به بازسازی اجتماعی که در روند ملت سازی بدان دست یازیده میشود مشروعیت میبخشد. یک نظام فکری باورمند، میتواند ملت باورمند به سلطان یا خلیفه یا رهبر و پیشوای نظام دموکراسی را پدید آورد و بدان حقانیت بخشد. مشروط برآنکه از درون جامعه مایه گیرد.

۲- دومین عنصر ملت سازی را در هم آمیزی و ادغام آگاهانه بار میاورد. بین شرح که وفاداری و یا تعلق به ملت که زاده باور فکری باشد تاوقتیکه تبلور خود را در واقعیتها و دگرگونیهای جامعه باز نیابد تا فرد یا گروه با مشاهده آن بتواند، جایگاه خود را در جامعه دریابد، و موقف خود را تعین نماید. صرفما طلب و یا تبلیغ وفاداری به فرجامی نمیرسد. چه بسی که وفاداری محض به نوع

^{۱۱۱} Tobias Gienanth: Die Kehrtwende der Bush Administration zum Nation-Building. Fachzeitschriften 106

عیوبیت بینجامد، حال آنکه ملت پویا برای زندگی پربار خویش با همروندیار دارد، به کسیکه آگاهانه به پای انجام مکلفیت های سیاسی خویش برود، بناروی آوردن به درهم آمیزی و ادغام آن عملی است که فرد آگاهانه بالاجام آن از علیق گروهی و داع میگیرد و در اعمار بنای ملت که خود در آن جایگاه معین دارد سهیم میشود. این خصوصیت ملت سازی بخصوص درکشورهای نظری افغانستان که ازگروه های قومی مختلف بوجود آمده در خور توجه میباشد.

۳- برای ساختن ملت به داشتن دستگاه دولتی توانمندی که از قدرت بازسازی سیاسی بهره مند باشد ضرورت احساس میگردد، تاوقتی که دولت پرتوانی که بتواند اعتقاد فکری را پذید آورد و روند ادغام و مزج اجتماعی را آگاهانه سمت ندهد و آنرا در ساختارها و نهادها جا ندهد فکر ملت سازی به جای نمیرسد.^{۱۱۲}

Marvin G Weinbaum و Emeritus در مقاله ای که پیرامون ملت سازی در افغانستان و عراق نگاشته اند، ضمن اذعان به دشواری ملت سازی در افغانستان این خوبی بینی را هم دارند که شاید امریکا با پروژه ملت سازی و دولت سازی خود در افغانستان مثال و نمونه خوبی را در جهان اسلام بنمایش بگذارد. ولی در عین حال بدین نکته هم اعتراف مینمایند که میزان موفقیت امریکا در افغانستان در گرو تداوم پشتیبانی جامعه بین المللی و ابراز شایستگی مردم افغانستان در رفع اختلافات ژرف و عمیق قومی و گروهی میباشد.^{۱۱۳}

در حالیکه دموکراسی در ترکیه و پاکستان که نسبت به افغانستان ساختار های اقتصادی پیشرفت دارند به عقب نشینی گرفتار آمده در افغانستان که در آن تا هنوز هم مناسبات و روابط اقتصادی ماقبل سرمایداری حاکم می باشد به یقین میتوان گفت که دموکراسی که برپایه ملت سازی عصر جهانی شدن سرمایه استوار باشد در بهترین صورت آن همان امکان دست بدست شدن قدرت میان عوامل وایادی سرمایداری که آنهارا زیر پوشش نخبگان جا میدهد، چیزی بیگری نخواهد بود. همین پژوهشگران که در بالا از آن یاد کردیم در واقع عنصر سومی ملت سازی را در افغانستان در راست قرار میدهد و نخستین شرط ملت سازی افغانستان را داشتن دستگاه دولتی کارده و پویا میدانند و باز به قول Benedict Anderson پژوهشگر مسائل ملی، روند ملت سازی را آن دولت های میتوانند به پیش رانند که از حق حاکمیت بهره مند باشند^{۱۱۴}

^{۱۱۲} Antje Grünholz: Kölner Arbeitspapiere zur internationalen Politik № 37 2005
Page 5-11

^{۱۱۳} marvin G.weinbaum and Emeritus :Nation.Bulding –Afghanistan

^{۱۱۴} Francis Fukuyama: Atlantic monthly-FEB-2004

در افغانستان که در آن ۳۷ کشور با ۵۰ هزار عسکر خویش حضور دارند و برخی از این کشورها خود دارای زندان میباشند صحبت از اعمال مستقلانه حاکمیت سخن به گزاره خواهد بود. گذشته از آن دولت افغانستان را که در بحر فساد اداری ورشوه خوری و بی امنیتی و بی ثباتی و افتراق گروهی شنا میکند، هرگز نمی توان دولتی خواند که قادر برای اندختن روند ملت سازی باشد.

شرط دیگری را که همین تحلیلگران عنوان میکند رشد و تقویت اقتصادی است. باید گفت که در عصر جهانی شدن، که تصامیم اقتصادی را بازار و تصدیهای بزرگ در بازار جهانی اتخاذ میکنند نه دولتها زیرا لیبرالیزم نوین به دولتها در نهایت حق مباشرت را قابل است، چون با تعلق این سمت و صلاحیت به دولت امکان مداخلت فعل و پویا در امور اقتصادی از ان سلب میگردد لهذا در همچو شرایطی جوامعی مانند افغانستان نمیتوانند به رشد اقتصادی که سرمایه داری ملی آن ادعای حاکمیت بر بازار خود را داشته باشد نایل آیند. از سال ۲۰۰۱ تا پایان سال ۲۰۰۷ کشورها و سازمان های پول دهنده ۷ میلیارد دالر را گویا کمک کرده اند در حالیکه مصارف نظامی شان در طول همین مدت سر به ۹۲ میلیارد دالر میزند و آنگهی ازین پول ها صرف ده فیصد آن به حکومت افغانستان داده شده بقیه از طریق NGO ها و بنیاد های امدادی و تصدی های قراردادی، که هشتاد تصدی معروف از افغانستان و عراق تا حال رویه مرفت، هشت میلیارد پول کشیده اند، مصرف گردیده است. پروفیسور مارک هرالد که ما از او قبلا هم نقل قول کردیم افغانستان را یک کشور کامل عیار نو استعماری قرن بیست و یکم میخواند و می نویسد: که برخلاف استعمار قرن نزدهم و سده بیست که در کشور مستعمره به فعالیت های اقتصادی از قبیل توسعه زراعت یا استخراج معادن و یا تاسیس فابریکه ها دست یازیده میشد تا یک مستعمره خود کفا بوجود اید در افغانستان این مستعمره جدید از همچو اقدامات خبری نیست. در حقیقت انگونه طرح ها با سیاست فضای خالی که برای افغانستان مد نظر گرفته اند مغایرت دارد. از دید پروفیسور هرالد امریکا به انکشاف اقتصادی -اجتماعی واقعی در افغانستان علاقه ندارد، بیشتر مایل است این کشور را در بند یک اقتصاد نامریکی که دران اکثریت افغان ها برای زنده ماندن جان بکنند نگهداشته شود^{۱۱۵}. از سوی دیگر رشد و تقویت اقتصادی بطرح برنامه اقتصادی و تدبیر حمایوی اقتصادی که به اتکای آن اقتصاد ملی و بازار ملی از هجوم سیل آسای اموال بیگانه حفاظت شود نیاز دارد، کشوری که خود فاقد زیر ساخت های اقتصادی بوده و باب های بازارش

^{۱۱۵} Marc W. Herold : Empty space : the perfect new colonial state of the 21th century. Part: 1-4

هم به اصطلاح چهارتاق بروی اموال و سرمایه خارجی باید کشوده باشد بجز اینکه به کشور مصرفی مبدل شود راه و چاره نیگری ندارد. سرمایداری امریکا که خود از مدافعين سرسخت جهانی شدن و آزادی بازار است وقت مورد یورش اموال ارزان قیمت چینایی و چاپانی قرار میگیرد، به نحوی ازانحاء به حمایت از بازار داخلی خود میپردازد ولی از کشورهای دیگر بویژه کشور نظری افغانستان که، با زور نظامی و سرمایه های امدادی سرمایداری جهانی در مقام الگو و نمونه در آورده میشوند، میخواهند که باب های شان را برخ سرمایه و اموال جهان خارج بازبگذارند.

کشوری که در آن هنوز ساختار زمینداری حاکم است و حتی صنایع کوچک مصرفی هم به اسانی در آن نمیتواند جان گیرد و باز سرمایه تجاری آنهم بجای سرمایه گذاری ملی به دلالی در تجارت جهانی مصروف میباشد زیرا دربرابر خود دولتی را که از سرمایه گذاری ملی حمایت کند نمیبیند در همچو کشوری هر چند که رشد اقتصادی شرط اول ملت سازیش هم خوانده شود نمیتواند به رشد اقتصادی نایل آید. حال آنکه رشد اقتصادی بقول فوکویاما جزء برنامه دولت سازی به حساب میاید.

وضع پریشان اقتصادی افغانستان را از اینجا میتوان درک کرد که بنابر گزارش بانک جهانی در شمار ۱۷۸ کشور فقر جهان صرف ۵ کشور وضع بدتر از افغانستان دارند بین ۶۰-۸۰٪ فیصد مردم با روزانه یک دالر امرار حیات میکنند در زندگی روزمره با این مبلغ زیستن در مرز فقر را بازگو میدارد.

افغانستان برای تقویت و رشد اقتصادی خویش که شرط ضروری برای ملت سازی آن انگاشته میشود به یک برنامه اقتصادی مشخص و معینی نیاز دارد بدون مداخله فعالانه و هدفمند دولت هیچ برنامه اقتصادی را هم نمیتوان پیاده کرد. افغانستان کشوریست که در گذشته ها یعنی در دهه ۶۰ و ۷۰ تا قبل از تجاوز شوروی هم ۴۳٪ فیصد بودجه اش از کمکهای خارجی تامین میشد. بمدد همان کمکها هر چند که پاره ای از زیر ساختها بویژه جاده های اصلی اعمار شده بوده ولی در پیکره اصلی اقتصاد افغانستان هرگز خون تازه جریان نیافت و ساختار اقتصادی متکی بر زمینداری آن در هم نشکست. امروزه هم مصرف ملیاردها دالر در طول شش سال به مثابه ریختن پول در باتلاقی میماند که هنگام پرتاب سنگی دهن باز میکند و همین که انرا بلعید ثابت و آرام است در باتلاق افغانستان از جمله ۲۵ ملیارد دالری که تا حال و عده داده شده بود در حدود ۱۴ میلار دان پرداخت گردیده است ولی حاصل ان چنانکه اشاره رفت هیچ میباشد. نویسندهان گزارش ویا اثر «نقش امریکا در ساختن ملت از آلمان تا عراق» که روی هم رفته ملت سازی امریکا را در هفت کشور بشمول افغانستان مورد

بحث قرارداده بعد از آلمان و چاپان کوزوو و افغانستان را موارد موقبیت امیر میخوانند.^{۱۱۶}

باید گفت که آلمان و چاپان بعد از جنگ دوم جهانی علی الرغم شکست در جنگ از ظرفیت اقتصادی اجتماعی و فرهنگی سطح اگاهی سیاسی بلندی برخوردار بودند. چنانکه ما در صفحات قبلی همین مقاله هم اشاره کردیم، اصلاً با افغانستان قابل مقایسه نمیباشد.

افغانستان را باید از ساختار زمینداری بیرون اورد، رسیدن بدین غایت هم از دو راه ممکن میباشد، یا در نتیجه رشد پیگیر و مداوم یا با توصل به شیوه انقلابی، دگرگون ساختن مناسبات اقتصادی و اجتماعی موجود. در حال حاضر افغانستان از هر نوع آن محروم می باشد، گیریم که از دید اقتصادی به تغیرات نیم بندی نایل آید باز هم از دید جهان بینی فکری که شرط ملت سازی میباشد به آسانی ممکن نیست. در آلمان و چاپان در پهلوی ساختارهای پیشرفته اقتصادی اجتماعی و سیاسی فکر پیوند با ملت به حد افراطی و سیاست طلبانه آن که به نظام ناسیونال سوسیالیسم آلمان منجر شده بود در اذهان موجود بود. و حتی این خطر احساس میشد که فکر ناسیونال سوسیالیستی بار دیگر جان نگیرد ولی بسبب هوشیاری مردم از فکر ناسیونالیستی افراطی به سود میهن پرستی قانون اساسی دست برداشته شد. حال آنکه برای ملت سازی افغانستان بائیستی ایدیولوژی و چهانبینی مزج و ادغام کننده ملی از نو ایجاد گردد و تبلیغ شود. تاکنون هم کسی نمیداند که جوهر اصلی انرا باید کدام عنصر ملت سازی بار اورد.

فکر ایجاد ملت و ناسیونالیسم که جامعه متحدو یکدست را بار اورد در افغانستان منشاء تاریخی آن به زمان امان الله خان و به نظریه پردازی محمود طرزی میرسد. بعداز پایان یافتن دوره امنانی و ختم روزگار اندیشه آفرینی پربار محمود طرزی تاهمین اکنون عده قلیل از متفکرین افغانی را میتوان یافت که بر پایه اشتراکات که تمامی گروه های قومی زبانی و مذهبی و نژادی افغانستان را باهم جوش بدده سخن گفته و یا آن را عنوان و جمع‌بندی کرده باشند.

در دهه قانون اساسی ۱۹۶۳-۱۹۷۳ به سبب پدیدآمدن تحولات تدریجی در ساختار اقتصادی و اجتماعی جامعه ازانجایکه بورژوازی ملی ناتوان بود و بیشتر اقشار خرد پای جامعه به سیاست کشیده شده بودند ناسیونالیسم پرنوری بوجود نیامد ولی یکنوع وطنپرستی قانون اساسی که در زبان المانی آنرا Verfassung Patriotismus اساسی پادز هری گرایش های قومی و گروهی گردیده بود. در دوران جنگ ضد

^{۱۱۶} James Dobbins, John G. McGinn... Americas Role in nation Building from Germany to Iraq Rom 2003

روسی بیشتر اخوت دینی پایه فکری وحدت ملی و جهانی لبرد ضد روسی فرار گرفت هنوز آخرین فرد عسکر قشون روسی از حیرتان نگذشته بود که احسان و فداری و تعلق به سر زمین برمبنای باور دینی به سرعت جای خود را به وفاداری گروهی قومی زبانی نژادی و مذهبی خالی کرد اگرنه همه افغانستان بل کابل شاهد حوادث تلخ و خونین گردید.

در دوران طالبان گرایش‌های قومی زبانی فرهنگی و دینی در مجموع چنان بالا گرفت که اصل دینی ای وفاداری اجتماعی و تعلق به سرزمین و اخوت دینی یکسره ناپدید شد، قوم و یا گروه یگانه مرجع گردید که میتوانست چتر حمایت خود را بر سر فرد بگستراند. همین اکنون هم اوضاع حکایت ازان دارد که بر دست کم ده ولایت نا آرام افغانستان طالبان از مردم وفاداری دینی مطالبه میکند دولت کرزی و قوای ناتواز طریق "بازسازی اقتصادی و اجتماعی" که بواسطه تیم‌های بازسازی ایالتی و NGO برآه انداخته از همه مردم افغانستان وفاداری به دموکراسی را مطالبه میکند وفاداری به چیزی رامیخواهد که لا اقل مردم عادی تا حال بار و ثمر آنرا ندیده اند. دموکراسی که حتی همان چهره پولیاریخی راه ندارد در بهترین صورت آن وسیله برای تعین نصاب اقوام جهت سهمگیری در دستگاه قدرت سیاسی اداری نظامی و قضایی میباشد. ازین نصاب هم صرف زورمندان سود میبرند نه آن یکی که شاته اش در زیر بار فشار‌های اقتصادی و اجتماعی روز مرہ خم شده است.

با این وضع سوالی که مطرح میگردد این میتواند باشد که ملت سازی که آقای خلیل زاد و نویسنده اثریادشده، در افغانستان یاد میکند از کدام مجاری میتواند بگذرد. وامریکا و ناتو کدام جهانبینی مزج کننده ویابرهان وجودی را قادراند برای آن تجویز کنند. اگر ادعای شود که در مقایسه با افغانستان ملت سازی در کوزوو موفقیت آمیز جریان یافته دلیلش این میتواند باشد که در کوزوو صرف نظر از اقلیت صربی اکثریت قاطع آلبانیایی‌ها که طالب جدایی از صربستان میباشند. بسرمیبرند بنا ایدولوژی و باور مزج کننده که مخدوذاز فکر ملت آلبانی و حتی در کسوت افراطی آن فکر آلبانیایی بزرگ باشد میان آنها از قبل وجود دارد ساختارهای اقتصادی و اجتماعی هم مانند افغانستان در جریان قریب سه دهه جنگ خرد و خمیرنگر دیده است. گذشته از اینها همه بنابر گزارش نویسنده اثر «نقش امریکا در ساختن ملت از آلمان تا عراق» امریکا و جامعه بین المللی به تناسب نفوس کوزوو در مقایسه با افغانستان ۲۵ بار بیشتر پول و ۵۰ بار زیادتر عسکریه خدمت گماشته اند.^{۱۱۷} اگر به مناقشه

^{۱۱۷} James Dobbins, John G. McGinn... Americas Role in nation Building from Germany to Iraq Rom 2003

و جملی که در داخل پیمان ناتو بر سر اعزام قوای بیشتر به افغانستان بالا گرفته که بقول رابرт گیت وزیر دفاع امریکا همین مناقشه بر سر تقسیم بار مالی و ضایعات جانی پیمان اطلنتیک شمالی را به انشعاب وجایی تهدید میکند وقتی اعزام در حدود هزار نفر به مناطق پر خطر افغانستان تا بدین پیمانه با مشکل همراه باشد، اگر از کشورهای ناتو خواسته شود که چندین بار نسبت به تعداد کنونی عساکر خود را به افغانستان بفرستند کار پیمان ناتو بکجا خواهد کشید. گفته میشود که برای اشغال کامل افغانستان احتمالاً به پنجصد هزار عسکر ضرورت احساس میشود.^{۱۱۸}

بخصوص که صاحب نظران مسائل ملت سازی همه بدین باور میباشد که ملت سازی در کنار تامین امنیت به رهبری مدیر پول سرشار و وقت طولانی نیاز دارد. تامین امنیت مدت هاست که در افغانستان به متاع نایابی مبدل شده است در سال ۲۰۰۷ تعداد تلفات در جنگهای که در افغانستان بوقوع پیوسته سر به قریب هشت هزار نفر میزند. طبق گزارش UNAMA اوناما سازمان همکاری های ملل متعدد در افغانستان که بتاریخ نهم سپتامبر سال ۲۰۰۷ انتشار یافته در سال ۲۰۰۳ صرف چهار عملیات انتشاری بوقوع پیوسته بود. در سال ۲۰۰۴ شمار آن به ۱۷ در سال ۲۰۰۵ به ۱۲۳ و در هفت ماه اول سال ۲۰۰۷ تعداد عملیات انتشاری در افغانستان به ۱۲۵ عملیات رسیده بود. این اعداد وارقام نشان میدهد که امنیت فزیکی در افغانستان سال به سال رو به خرابی گذاشته نه حکومت افغانستان نه هم ناتو و نه هم ایالات متحده امریکا هیچکدام در آن توفیقی نداشته اند.

مسلمان که درود و غبار جنگ و کشت و کشتار روندملت سازی آنهم از بروند هرگز نمیتواند به فرجام برسد.

در کوزوو امریکا با ۱۶ فیصد پرداخت مصارف بازسازی به این توفیق که رهبری را بدش داشته باشد نایل آمد^{۱۱۹}. اما در افغانستان با انگلستان که متحد نزدیک امریکا میباشد بر سر برخورد با طالبان منطقه، تبدیل والی هیرمند و مبارزه با مواد مخدر اختلاف نظر دارد، چه رسد با آلمان که از همان بدی امر بر سر ارسال عساکرش به جنوب افغانستان موافق نبوده است.

در قسمت پول سرشار هم وضع بهتر از موارد قبلی نیست. برای بازسازی افغانستان روی هم رفته ۲۷ میلیارد دالر تخمین زده شده بود: تا کنفرانس لندن که در سال ۲۰۰۷ برپا شد کشورهای پول دهنده پرداخت در حدود ۱۸ میلیارد

^{۱۱۸} Matin Baraki: Nation Building in Afghanistan Aussenpolitik und Zeitgeschichte Chte 24 September 2007.

^{۱۱۹} Dobbins page 13.

را وعده داده اند ولی پولی که تا حال بوسیله انجوهانه حکومت افغانستان چنانکه قبله هم اشاره رفت مصرف گردیده ۷،۳ میلارد دالر میباشد در حالیکه مصرف هر تن عسکر در افغانستان روزانه چهار هزار دالر تخمین زده شده و تنها امریکا در هر دقیقه ۶۰ هزار دالر مصرف میکند، و مجموع مصارف جنگ عراق و افغانستان در هر ساعت نیم میلیون دالرو در مجموع یک و نیم بیلیارد دالر میباشد. در طولانی مدت نه امریکا و نه هم متحدینش در ناتو توان حمل این بارگران را خواهند داشت.

در قسمت زمان هم وضع برهمین منوال میباشد در مجموع ۲۷ کشوریکه به افغانستان عسکر فرستاده اند بشمول امریکا مادران و پدران و جناح های مخالف حکومتها بیصبرانه در انتظار برگشت فرزندان خوش روزشماری میکند. بویژه که تعداد تلفات عسکر هم در ظرف دو سال اخیر بالا میباشد. به همین لحاظ بسیاریها اینطور گمان میکنند که حداقل زمان برای برگشت قوای ناتواز افغانستان سال ۲۰۱۰ خواهد بود. اگر درین سال عوتد دادن عسکر از افغانستان ممکن نگردد مدت زمان بعدی را که پیشینی میکند، بین ۱۵ تا ۲۰ سال بعد حدث زده می شود.^{۱۲۰}

با این محاسبه باید گفت که تجربه ناتو در افغانستان، بطورقطع به شکست مواجه گردیده است. یک کشور مانند امریکا در کوریای جنوبی شاید بتواند قوای خودرا مدت بیش از نیم قرن نگهدارد. اما برای ۳۷ کشور این تحمل بعيد مینماید، زیرا هر کدام انکشور وضع اقتصادی و سیاسی و در عین حال علایق جدا از هم دارند، برای مدت طولانی با اعمال فشار و با بازی های دیپلماتیک انها را مطیع ساخت و یا در همسویی کاذب نگهداشت نه میتواند ممکن باشد.

با این وضع برنامه ملت سازی در افغانستان که کوششی است برای دمسار ساختن مردم بالاشغال، برنامه طولانی مدتی میتواند باشد. ولی قطعی نیست که این طرح همانطوریکه خواست امریکا و متحدینش میخواهد به پیشود. زیرا تقریبا همه پژوهشگران مسایل ملی بدین نظرند که باور فکری که ملت پرستی در دامن آن زاده میشود و رشد و پرورش میابد چیزی نیست که بوسیله قدرت بیگانه از خارج ایجاد شود. این احساس درساخه زیست مشترک، داشتن اراده جمعی برای یکجا زیستن، و فراموش کردن ناملا یمات اجتماعی که باری در حق یک دیگر را داشته اند. و بالا تراز همه در نتیجه دیگر گوئیهای اقتصادی و اجتماعی پدید میابد که عامل وقوه محرکه آن در درون جامعه

^{۱۲۰} Matin Baraki: Nation building in AFG APUZ 39:2007- 24 September

قرار داشته باشد. ویژگیهای اجتماعی و فرهنگی را نه با پول میتوان خرید و نه هم میتوان از بازار جهانی آن راوارد کرد. تلاش برای ملت سازی در ازمنه های دور نی بلکه از آغاز سال ۲۰۰۰ باینطرف در بوسنیا که در دروازه اروپا قرار دارد ره بجای نبرده است. فوکویاما در همان مقاله که قبل از آن نقل قول کردیم مینویسد که: مشکل اصلی در مرحله دوم ساختن ملت نمودار میگردد اینست که در این مرحله بائیستی ساختارهای ایجاد شوند که سرپای خود بیستد.

وی به نقل از Michael Ignatieff کارشناس حقوق بشر مینگارد در جایکه جامعه بشری ادعای ظرفیت سازی را سرمدید در واقع مرحله چوشیدن ظرفیت آغاز میگردد.

NGO‌ها با Laptop‌ها و سازمانها عریض و طویل با تلفونهای خود میابند و آخرین اندازه معاشی که در جهان وجود داشته باشد مطالبه میکنند^{۱۲۱}.
بیان بدین شکل در واقع تصویرگویایی از وضع که در حدود ۲۵۰۰ NGO در افغانستان پیش آورده اند نیز میباشد در افغانستان قبل از مرحله «ظرفیت سازی» در حقیقت مرحله چوشیدن و مکیدن آغاز شده بود اقای بشر دوست در دوران تصدی خویش دروزارت پلان از تو ان وقدرت این نیرو اطلاع کافی نداشت و تصور میکرد که مینتواند جلوشان را بگیرد همینکه با آنها در افتاد خود برآفتاد.

فوکویاما به مطلب دیگریکه برای بحث ماست در خور نوجه میباشد نیز بدینسان اشاره میکند: بوسنیا به شهزاده نشین راجه اروپایی مبدل شده است در آنجا نماینده عالی که گماشته شده راه و رسم و ایسرای عصر استعمار را پیشه کرده با مردم چنان رفتار میکند که نه دموکراسی دارند و نه حکومت خودی ملت سازی از خارج همانطوریکه در بوسنیا جامه شهزاده نشین راجه ای به تن کرده در افغانستان عبا و قبای آخوندی و دستار و چپن خانی به تن خواهد کرد.

دولت سازی «جامعه بین المللی» در افغانستان

ما در آغاز این مبحث نخست به پای تعریف دولت میرویم تا دریابیم که این نهاد دارای چه خصوصیت و ویژگیهایست. آیا فراز همه طبقات اجتماعی قرار دارد و یا وسیله وابزاری است بدست طبقه و یا طبقات خاص اجتماعی میباشند.

¹²¹ Francis Fukuyama: Atlantic monthly-FEB-2004

ما از میان تعاریف متعددی که از دولت شده نو تعریف داری عربی را دیگر در میان چپ گرایان مقبولیت و عمومیت دارد دیگری که در مغرب زمین و جهان سرمایداری بدان استناد میشود را برگزیده ایم.

از دید بنیانگذار ان جهانبینی چپ مارکس و انگلیس ولین «دولت محصول جامعه» در مرحله معینی از تکامل است دولت اعترافی است به اینکه جامعه سر در گم تضادهای لایحلی با خود گردیده و به نیروهای متقابل آشتی ناپذیری منشعب شده است که خلاصی ازان در ید قدرت نیست. ویرای اینکه این نیرویی متقابل یعنی طبقات دارای منافع اقتصادی متضاد در جریان مبارزه بی ثمر یک دیگر و خود جامعه را نبلعند نیروی لازم آمد که ظاهراً ماقوّق جامعه قرار گرفته باشد. نیروی که از شدت تصادمات بکاهد و آنرا در چارچوب «نظم محدود سازد همین نیرویکه از درون جامعه بیرون آمده و لی خود را ماقوّق آن قرار میدهد و بیش از پیش از آن بیگانه میشود دولت است.^{۱۲۲}

واما از دید مارکس ویرای جامعه شناس سده گذشته آلمان دولت سازمانی است که در اجتماع از مردم در قلمرو و سرزمین معین انحصار مشروع قدرت فزیکی را در دست دارد. در دایره فکری مارکس ویرای پرامون دولت انحصار مشروع قدرت فزیکی محور بحث را باز میاورد.

البته دولت ملت که ما در مورد دومی قبل به تفصیل سخن گفتیم دو مفهومی اند که یکدیگر را تکمیل میکنند، یا بهتر گفت لازم و ملزم یکدیگر اند. هر دو محصول روند تاریخی میباشند، با این تفاوت که دولت عمر دراز دارد و در نتیجه مبارزات طولانی طبقات اجتماعی از خم و پیچهای متعددی گذشته اشکال متنوع را اختیار کرده است اما ملت بسیار جوانتر از دولت است و بمفهوم امروزی ملت از عمرش دو قرن واندی بیش نمیگذرد. ولی در عین حال بیانگر ماهیت دولت به حساب می‌آید. مشخصه دولتها کنونی ملی بودن آن میباشد. Rubin از قول Tilly مینگارد که دولت های ملی و یا دولت های عصری به دولتها گفته میشود که بر قلمرو خویش بوسیله سازمانهای مرکز نه تنها الزام اداره را مرعی میدارند بلکه حکومت میکند یعنی که قوانین واحد و یک دست را وضع و نافذ میگرداند. ویرای نیل بدین غایت به سازمانهای ویژه که همانا اداره پولیس اردو و قضا میباشد متولی میگردند. در این تعریف رویین و نیلی در واقع بهمان تعریف از دولت نزدیک میشوند که مارکس، انگلیس ولین از دولت بیرون داده اند.^{۱۲۳}

^{۱۲۲} ولن اثر منتخب در یک جلد صفحه ۱۹

^{۱۲۳} Barnett R. Rubin : the Fragmentation of Afghanistan -

بهر حال بشریت در طول تاریخ طولانی خویش که از نوشت خطاگز می‌گردد و گویا دولت برای انسجام امور خویش خالق آن بوده تا حال دولتها متعددی را تجربه کرده اند در تاریخ نخست از دولت شهری های یونان صحبت می‌شود بعد امپراطوری ها و به دنبال آن سلاطین خودکامه که خود را سایه خدا می‌انگاشتند ظاهر می‌گردند.

انقلاب کبیر فرانسه ناقوس مرگ دولتها سلطنتی خودکامه را بصدای آورد و بجای آن دولتها پدید آمدند که آزادی برابری و برادری را شعار خویش قرار داده بودند.

در قرن بیستم جهان شاهد نمودار گردیدن، جمهوریهای لیبرال، جمهوری های سوسیالیستی، جمهوریهای کلیت گرا و امارت دینی هم گردید ولی از میان همه آنها بیشتر دولتها دموکراسی لیبرال ادعای پایداری واستدام دارند. تا بدان حد که امروزه خود را یگانه نظام فایق و غالب میدانند. و حتی فوکویاما به استناد دموکراسی های لیبرال است که به پای ادعای پایان تاریخ می‌رود و مدعی می‌گردد که یگانه شیوه دولتداری بی بدیل در تاریخ پسر می‌باشد. در روند برپا داشتن دموکراسی بشریت در دولت شهری های یونان دموکراسی مستقیم را تجربه کرده بودند. امروزه این شیوه دموکراسی اگر از پاره کانتونهای سویس بگذریم دیگر وجود ندارد.

تصور می‌شد که کشور کوچکی گرنادا در امریکای مرکزی هم میخواسته آمیزه از دموکراسی مستقیم متکی بر عدالت اجتماعی را تجربه کند اما از انجاییکه امریکا با تجربه ایکه از کیوبا داشت در پس سرای خود دیگر تحمل نظام تقاضی دموکراسی لیبرال با پاره از خصوصیات سوسیالیستی راندشت بویژه که پیش ازان چلی دوران الینده هم که شوق درهم آمیختن دموکراسی با سوسیالیسم را کرده بود به خاک سیاه نشانده شده بود بنایه گرنادا هم فرصت داده نشد تا این شیوه نوین دموکراسی را تجربه کند.

صاحب نظر ان و نظریه پردازان دموکراسی بخاطر کثیر نفوس و سعت قلمرو و پیچیدگی های سیاسی اقتصادی و اجتماعی دموکراسی انتخابی و مشارکت رامناسبترین شیوه دولتمداری در عصر کنونی میدانند.

از جمله ۱۹۰ کشور جهان در حدود صد کشور مدعی اند که قبای دموکراسی را حال چه لیبرال باشد و یا صرفا وسیله ای برای تعویض قدرت که میتوان آنرا به دموکراسی سیاسی تعبیر کرد به تن دارند بقیه در کشور های دیگری از قبیل امارت سلطنت و جمهوری های خودکامه و در چین و کوریا و شمالی و کیوبا گویا دولتها «سوسیالیستی» چهره نمایی می‌کنند. افغانستان که با نمای خاصی در شمار این صد کشور جهان شامل می‌باشد در طول تاریخ

خویش دولتهای مختلف چون امپراتوری، سلطنت مطلقه سلطنت مشروطه، جمهوری خودکامه «جمهوری سوسیالستی» امارت اسلامی و سرانجام جمهوری اسلامی را که آمیزه از دموکراسی و حکومت اسلامی میباشد را تجربه کرده است.

جمهوری اسلامی افغانستان محصول روند دولت سازی است که بعیزه بعدازدهه ۹۰ جامعه بین المللی که در پیشایش آنها امریکا آنرا پیش گرفته است و این روند را در آنگونه کشورهای عملی میسازند که نظام قبلی آن را از بین و بن برکنده باشند بدای آن دولت دیگری را که با دولت قبلی متفاوت باشد ایجاد میکنند. چنانکه جمهوری اسلامی افغانستان با امارت اسلامی دوران سیاه طالبان ظاهر اتفاقات دارد. اما اینکه در پشت دولت سازی چه نیتی نهفته میباشد تصور میکنم نیازی به گفتن ندارد زیرا همه میدانیم که مراد از دولت سازی ایجاد دولتی میباشد که به اراده سازنده ویا سازندگان خویش عمل کند.

بطور کلی دولت سازی نوین یا بوسیله کشور و یا کشورهای غالب وفتح انجام میشود ویا مسؤولیت برپایی آنرا گویا جامعه بین المللی بدوش میگیرد نمونه اول آنرا بیشتر در کوزوو و عراق و نمونه دوم آنرا در کشورهای مانند کمپوچیا، سومالیا، لایبیریا، کانگو، تیمور شرقی، بوسنیا و افغانستان میتوان مشاهده کرد.

سنگ بنای دولت سازی نوین در افغانستان در کنفرانس پیترزبرگ که به موجب قطعنامه ۱۳۸۳ مورخ آدمبر ۲۰۰۱ شورای امنیت گذاشته شده. هر چند که در ایجاد دولت اسلامی افغانستان ظاهرا با شرکت سازمان ملل عدد زیادی از کشورهای پول دهنده خود را سهیم میدانند ولی سخن آخری را امریکا میزند.

در کشورهای نوظهور و نوساخته شده ای بالکان نمایندگان فوق العاده جامعه بین المللی و کارشناسان متعلق به آنها بقدرتی قدرت و نفوذ دارند که تحلیلگران با اوضاع دوران استعمار انگلستان در هند و یا بهتر گفت به عصر قیومیت های جامعه ملل که بعداز ختم جنگ اول جهانی تاسیس جنگ دوم جهانی دوام داشت مقایسه میکنند و مدعی اند که به همانسان که در آن زمان قدرتهای استعماری دست بالا داشتند وضع دولتهای نو پرداخته بخصوص در بالکان هم به همان منوال میباشد.^{۱۲۴}

دولتهای که درنتیجه کشمکشها و تعارضات و تکاپوی تحرک درونی جامعه پدید میایند، و قدرتهای بیگانه و خارجی در شکل آن نقش ندارند در همچو

جوامع دولتها دقیقاً وسیله اعمال قدرت یک طبقه بر طبقه دیگر میباشد. دولتها خودکامه فیودالی ابزار اعمال ملاکان و زمینداران بزرگ بر دهقانان و خرده مالکان و کسبه کاران میباشد دولتها سرمایداری علی الرغم تاکیدش بر سازش طبقاتی وسیله اعمال قدرت سرمایدار بر طبقه کارگرو سایر طبقات واقشار زحمتکش جامعه اند.

پس از نیمه دوم سده گذشته که استعمار مستقیم پایان خودفرین میشد و حتاً مجمع عمومی سازمان ملل بمحض قطعنامه ۱۵۱۴ که در سال ۱۹۶۰ به تصویب رسانید پایان استعمار را خواهان شد مگر از انجاییکه باقی سرمایه در گرو استثمار میباشد با الغای استعمار از طریق صدور سرمایه عصر دوران وابستگی اقتصادی را آغاز کردند. دولتها کشورهای جهان سوم را که غالباً ترکیبی از بروکراسی دولتی زمینداران بزرگ و دلالان سرمایه بودند جهان سرمایداری با صدور سرمایه در زنجیر وابستگی بستند.

اما دولتها که در عصر کنونی بوسیله قدرتهای خارجی در کشورهای نظری سومالیا، بوسنیا کوزوو، تیمور شرقی، هایانی، کاتگو، افغانستان و امثال آن اینها ساخته و پرداخته میشوند، بخصوص که در آغاز دوران جهانی شدن به بر پایی اینگونه دولتها دست یافیده میشود، از لحاظ ساختار طبقاتی کاملاً شکل و شمایل دیگری دارند.

با توجه به برقرار ساختن نظام دموکراسی پولیاریخی دولت سازی کنونی در افغانستان در واقع تجربه تازه ای در پدید آوردن نخبگان سیاسی جدیدی میباشد که از تاجران دلال که خود ترکیبی از جنگسالاران نوکیسه، زمین داران پیشین که با استفاده از اقتصاد دوران جنگ به ثروت مالی رسیده اند. جنگسالاران جهادی و ملیشه ای، کسانی که از قاچاق مواد مخدر، سلاح و انسان به ثروت عظیم دست یافته اند و قشری از تحصیلکردن بويژه انهایی که در خارج از مرزهای افغانستان به تحصیل علمی و آموزشی فنی دست یافته و یا از تحصیلکردن قبلی میباشد که در مهاجرت بسیاری دارد آمده اند.

در فرهنگ سیاسی امریکا دولت سازی و ملت سازی در پاره موارد مرادف هم قرارداده میشوند حال آنکه دولت سازی که بیشتر برنهادها تکیه دار دنیست بملت سازی که از تداوم اشتراکات تاریخی فرهنگی و خلقيات مشترك حکایت دارد سهل الوصول میباشد.

استعمارگران بويژه در قرن نزدهم در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره دولتها را بنابر علایق استعماری خویش سامان داده بودند، اما به خلق و ایجاد ملت و احساس ملت پرستی استعمارگر ایانه چندان توفیقی نداشته اند امریکا هم نیک میداند، که دولت مطابق میل نظام سرمایداریش را مینتواند

بوجود اورد اما ملت را با آن مفهومی که لا اقل تاحال از ملت برداشت میگردد نمیتواند ایجاد نماید مگراینکه به مغالطه نست زده شود و سعی گردد که دولت سازی را یک سره جانشین احساس وطن و ملت پرستی گردانند نیل بدين غایت هم تنها درسايه دولت سازی میسر نخواهد شد. با توجه به احساس ضدیت با بیگانه که در افغانستان ریشه عمیق دارد اگر یکسره آنرا ناممکن نخوانیم بدين سادگی که جهان سرمایداری فکر میکنند هم میسر نخواهد شد.

توافقات پیترزبرگ سند هویت دولت سازی نوین افغانستان:

پروسه دولت سازی که اساساً باتدوین قانون اساسی اغاز میگردد در افغانستان به استناد قطعنامه ۱۳۸۳ مورخ ۶ دسامبر ۲۰۰۱ به شرکت چهارگروه سیاسی آغاز شد. قاعدها در بنای یک دولت بانستی از همان بدی امر دید و نظر مردم و نیروهای سیاسی و اجتماعی تا جاییکه مقدور باشد مدنظر گرفته شود. در انتخاب این چهارگروه به ارای مردم مراجعت نشده بود در تعین آن مصلحت های سیاسی و رعایت علایق توکشور همچوار ایران و پاکستان بیشتر سهم داشته تاریخ موافقین دموکراسی و علایق مردم.

شیوه مطلوب شاید این میبود، که پس از برافتادن رژیم طالبان، بالا فاصله روند دولت سازی روی دست گرفته نمیشد در پناه یک اداره مؤقت زمینه انتخاب نمایندگان مردم جهت شرکت در کنفرانس پیترزبرگ آماده گردانیده میشود. اگرچنان میگردد هیچ لزومی نداشت که کنفرانس بنیادی یک دولت در کشوری نیگری دایرگردد. براین شیوه دموکراتیک دولت سازی افغانستان از همان بدی امر چشم پوشی بعمل آمد. ازانجاییکه سر رشته وانتظام دولت سازی در دست خود مردم نبود نباید هم انتظار داشت که همچوروند مهم تاریخی باتکیه بر اراده اکثریت قاطع مردم انجام میشود.

از آن گذشته اگر به موضوع گیریها و خاستگاه ها و پیشینه سیاسی چهار گروه دعوت شده در کنفرانس پیترزبرگ نظر انداخته شود اساساً هر چهار گروه دعوت شده در کنفرانس به دوجناح طرفدار سلطنت و مخالفین آن خلاصه میشوند. در میان این چهارگروه نیروهای که واقعابه دموکراسی میاندیشیدند حضور نداشته و اصلاً بحساب گرفته نشده بودند. در مقابل سلطنت طلبان که بنابر پیشینه تاریخی دوران دموکراسی قانون اساسی ۱۹۶۴ سلطنت و سلطنت طلبان خودرا دموکرات میخوانندند نیروهای قرار داشتند که اساساً تا اندکی قبل برآن در برابر دموکراسی خنجر میکشیدند. ولی از انجاییکه از طرف امریکا برای برپایی نظام دموکراسی در افغانستان دعوت شده بودند چنان وانمود میگردند که گویا نسل اندرنس دموکرات بوده روسو ولاک نزد آنها به شاگردی نشسته بودند.

هر چند که برخی از اعضای گروه قبرس سابقه سلطنت طلبی داشتند اما ازانجاییکه گروه قبرس طرف حمایت ایران بود بناً بالطبع باید ضد سلطنت میبود چون انقلاب اسلامی ایران نظام سلطنتی را در آن کشور ساقط کرده خود را خصم و دشمن عرقی همچون نظام میداند لهذا نیروی که طرف حمایتش

بود بالطبع نمی توانسته از سلطنت طرفداری کند اتحاد شمال هم ببابر گراشتهای قومی با سلطنت مخالفت میورزید.

بنما در یکطرف این دو گروه و در جناح دیگر سلطنت طلبان که به گروه دوم شهرت داشتند و گروه پشاور که پاکستان دست حمایت خود را بر سر آن موضع‌گیری های گروه پشاور که پاکستان دست حمایت خود را بر سر آن داشت بر نزakenها و باریکیهای سیاسی خاصی میانستی تکیه داشته بوده باشد از یکسو پاکستان بسبب معضله خط دیورند از بدوي خلقت خویش با سلطنت در خصوصت دشمنی بسر میبرده از آغاز جنگ ضد شوروی از موجودیت نیروهای جهادی بعنوان حربه کوبنده بر ضد سلطنت سود میبرد. و بعدکه رژیم طالبان بر سر قدرت آورده شد پاکستان چنانکه قبله گفتیم در پی ایجاد عمق استراتژیک در افغانستان بود بنا به چیزی بنام سلطنت هرگز فکر نمیکرد زیرا دستگاه سلطنت به هر شکلی که میبود در مقابل پاکستان ادعای تاریخی را در خود حمل میکرد به همین سبب پاکستان نمی خواست تا بار دیگر دستگاه که تا حدی از شر ان رهایی یافته بود باز احیا گردد. اما مشکل دیگر پاکستان این بود که اتحاد شمال باهند که خصم عرقی پاکستان میباشد از روابط نزدیک و حسن بهره مند بود. به ویژه که اتحاد شمال در کنفرانس پترزبورگ کاملا دست بالا داشت.

پس از برآفتدن طالبان که پاکستان خود بالمریکا بر سر آن معامله کرده بود پاکستان میدانست که حکومت آینده افغانستان اگر یک سره در نست اتحاد شمال نباشد از نفوذ عمیق و گسترده در آن برخوردار میگردد. همین امر میتوانست این زمینه و امکان را فراهم آورد که هند در افغانستان بیشتر فضای جولان پیدا کند و این چیزی بود که پاکستان هرگز آنرا نمیخواست.

بنما در انتخاب بین سلطنت و اتحاد شمال پاکستان از روی اجبار بانستی بحمایت از سلطنت بر میخاست اما از انجاییکه میدید که امریکا با سلطنت سردوستی ندارد لهذا به ظاهر لب روی جگر میگذاشته اما در خفا منطقا باید برخلاف تمایلات قبلی خویش به سلطنت متمایل بوده باشد.

از سوی دیگر لاقل برخی از اعضای هیات گروه پشاور هم علاقمندی ها و تمایل شخصی به سلطنت داشتند بنا این گروه اگر ظاهرا در سنگر مخالفت با سلطنت هم بالا میشد در فرجم متمایل به سلطنت میگردد.

در کنفرانس پترزبورگ از طرف مجتمع بین المللی بجز امریکا که نقش دولت فاتح را داشت ولخضار ابراهیمی نماینده ویژه ملل متحد که بدون مشورت امریکا اب هم از گلوبیش فرو نمیرفت کشور و یا مرجع دیگری که باشرکت آنها تا حدی تعادل میتوانست ایجاد گردد حضور نداشتند. حتی المان که سمت میزبانی

کنفرانس را داشت نقش انجنان فعالی نداشت. انتظار میرفت که، اتحادیه اروپایی در مقام یک قطب مهم جهانی، در آن سهم فعال میداشت اما شاید به این دلیل که چون در اتحادیه اروپایی کشورهای سلطنتی عضویت دارند و تمایل سلطنت طلبی در آنها خواه ناخواه موجود میباشد و شخص شاه قبلی هم در ایتالیا بسر میبرد بنابرین امریکا از خیر آنها هم گذشت و برای آنها موقف وجایگاه مؤثری را در نظر نگرفت. حال آنکه برخلاف عراق حمله بر افغانستان با "کسب استیزان" از ملل متعدد صورت گرفته بهمین سبب به اکثریت کشورهای جهان بانستی در دولت سازی افغانستان سهم بیشتر داده میشد.

چون در دوران جنگ ضد روسی نیروهای ملی و دموکرات به ضعف گرفتار آمده از صحنۀ بدor نگهداشته شده بودند لهذا سلطنت هر چند که از سال ۱۹۷۳ برانداخته شده و عملاً منشاء اثری نبودولی در طول سالهای جنگ ضدروسی و همچنان در دوران جنگهای داخلی جهادی‌ها و نیروهای اسلامی تا دوران طالبان سلطنت قسماً مرجع امید مردم نصورو میشد. وبعضی‌ها حتی ان گمان خام را داشتند که با برگشتن سلطنت همان روزگار پیشین برخواهد گشت، امریکا باید این تصور دور از واقعیت را ازبیخ و بن بر میکشید، تا شخص مطلوب امریکا می‌توانست بر احتی فرمانروایی کند. ازسوی دیگر بر هان الدین ربانی رئیس جمهور که ادعای نمایندگی از جانب نیروهای اسلامی بویژه اتحاد شمال را داشت بانیستی هم از کرسی قدرت فروکشیده میشد. بهمین لحظه با توصل به بازی دیپلماتیک هر دو را در تقابل هم قرار دادند و هر دو جانب را قادر ساختند تا از ادعای که داشتند بسود حامدکرزی نامزد امریکا صرف نظر کنند.

امریکا در نرسیدن سلطنت بقدرت میباشد از این دید حرکت میکرده که چون سلطنت نهادی از پیش پرداخته شده است و در ترویج و تشویق دموکراسی هم از اعتباری برخوردار میباشد بهمین سبب برای امریکا در روند دولت سازی افغانستان که از دیدان کشور از هیچ ساخته و پرداخته میشد میدان زیادی برای جولان باقی نمیماند. حال آنکه سرمایه‌داری برای تداوم خویش به تخریب و بازسازی و مدیریت و سرانجام تصاحب واستعمار ضرورت دارد. البته با بیان بدینسان ما بدین عقیده نیستیم که گویا سلطنت میتوانست در برابر امریکا ایستادگی کند و مانع طرح و برنامه هایش گردد. برتری را که داشت این بود که چنانکه گفتیم سلطنت در میان مردم نهاد از قبل شناخته شده بحساب میامد. همین خصوصیت میتوانست این شک را برانگیزد که در معادلات بعدی شاید دشواریهای پیش آید.

نظریه پردازان دولت سازی نوین بدین باورند که وقتی در جامعه دارای گروه‌ها و فرقه‌های مختلف قومی دست به دولت سازی زده میشود قبل از همه

تامین امنیت و تعادل اجتماعی بانیستی برقرار گردد. اگر امتیازی از یک گروه گرفته میشود به فرقه و دسته دیگری هم تابدان حد امتیاز ندهند که مایه افتراق وجودایی گردد و اگر این ملاحظه رعایت نمیگردد در آن صورت این ظن برانگیخته میشود که از طرف استعمار هدف "تفرقه انداز و حکومت کن" نبال میگردد. حال آنکه امریکا به ظاهر داشتن همچو نیت را تکذیب و کتمان میکرد. مع الوصف در کنفرانس پترزبرگ باب امتیاز دادن و ساخت و پاخت بگونه باز شده بود که رویین تحلیلگر بنام امریکا در امور افغانستان که در کنفرانس هم حضور داشت بدین نظر رسیده بود که سنگ بنای سهیم ساختن رسمی جنگسالاران درخوان قدرت افغانستان از همین زمان آغاز گردید.^{۱۲۵}

در دولتسازی غالباً جانب هابس نظریه پرداز انگلیسی گرفته میشود، نه جانلک اندیشی، یعنی که امنیت نسبت به آزادی ارجحیت و تقدیم کسب میکند، ولی در افغانستان بخاطر برپاداشتن دموکراسی استراتژی بدون تصفیه حساب یعنی بی هیچ ملاحظه به همه حق شرکت دادن پیشگرفته شد نتیجه که ازان بدست امد همانبود که Gerber در اثرش که پیرامون قوانین اساسی افغانستان نوشته بدان اشاره کرده مینگارد که: قوماندانهای صاحب نام و نشان و حتی آنها یکه محبوبیت و شهرت هم نداشتند در مقام متعدد نظامی در ائتلاف بین المللی ضد دهشت افگانی سهیم گردانیده شدند آنها هم از فرصت سود برده، قدرت را درجهت به کنترول در اوردن اداره دولتی و اقتصاد افغانستان بخدمت گرفتند.^{۱۲۶}

موضوع دیگری که در کنفرانس پترزبرگ بدان سطحی و سرسی برخورد گردید و بعد در قانون اساسی انعکاس خود را بازیافت این بند ویا فقره بود که مردم افغانستان اینده سیاسی خود را مطابق به اساسات اسلام و دموکراسی از ادانه تعین و تثبیت کنند. مراد جامعه بین المللی و در راس امریکا از توام گردانیدن اسلام و دموکراسی این میتوانست بوده باشد که میخواسته اند در اشاعه دموکراسی تجربه نوینی را که همانا برپاداشتن دموکراسی دریک کشور اسلامی میباشد ارانه بدهند بویژه که برنار دلونیس اسلام شناس انگلیسی از روی تجربه تاریخی ترکیه توصیه میکرده که با زور نظامیان دموکراسی را دریک کشور اسلامی هم میتوان استوار ساخت.

سازگاری و یا عدم سازگاری میان اسلام و دموکراسی بحث است که از سالیان درازی در دنیای اسلام و مغرب زمین میان دانشمندان مطرح میباشد،

¹²⁵ Barnett-Rubin : Saving Afghanistan. (Und auch Gerlinda Gerber)

¹²⁶ Gerlinda Gerber : Die neue Verfassung Afghanistan Verlag Schiler 2007

Page 53

البته درمورد تحقق دموکراسی سیاسی دلایل و نظریات برله و برعلیه آن وجود دارد و در بسیاری از کشورهای اسلامی هم مرعی الا جرام بیاشد.

اما در قسمت دموکراسی لیبرال که در آن فرد از کلیه آزادیها برخوردار میگردد سازگاری اسلام با آزادی کامل بیان و وجودان دشوار بنظر می‌رسد. با مد نظر گرفتن این دو فقره آزادی‌های سیاسی و فردی که با استفاده از آن فرد میتواند به نفی باور دینی خویش هم اقتدا کند باید گفت که آب دموکراسی لیبرال بمشکل با اسلام دریک جوی میرود.

دموکراسی لیبرال در مغرب زمین در زمینه جامعه برخوردار جدایی میان دین و دولت رشد و قوام یافته نهادهای دینی در کنار ساختارهای دولتی به زندگی خویش ادامه میدهد. حال آنکه در دنیای اسلام میان دین و دولت نمی‌توان خط درشتی را کشید.

گنجانیدن اسلام و دموکراسی دریک ماده قانون اساسی میتواند دو هدف را بر اورده سازد از یک سو مایه استعمال خاطر همه نیروهای اجتماعی میشود و از طرف دیگر دموکراسی در بهترین حالت ان صرف وسیله تعویض قدرت میگردد و بس.

پر واضح بود که هنگام برگزاری لویه جرگه اضطراری ولویه جرگه تصویب قانون اساسی و همچنان تدوین قانو اساسی جامعه افغانی در عدم تناسب نیروهای اجتماعی بسر میبرد. حال آنکه در روزگاری که همچوب برگزاریهای تاریخی انجام میشوند بائیستی جامعه تاحدی به تعادل اجتماعی گراندیده باشد در غیرآن نیروهای که دست بالا دارند مصالح و علایق خود را تمیل میکنند. امریکا و اداره مؤقت دولت انتقالی بجای آنکه در صدد ایجاد تعادل برون شوند تعمداً عدم تعادل را دامن میزنند.

کرزی باتکیه بر استراتژی بستن پای زورمندان در میخ قدرت به وارد کردن افراد و نیروهای سیاسی درستگاه دولت تا بدانجا جلو رفت که حتاً زمینه عفو عده از طالبان را فراهم آورد و امریکا برای تقویت ائتلاف ضد دهشت افگانی در پی سربازگیری از جنگسالاران و ملیشه های آنها بیرون شد. آنهم بگونه که در بسیاری موارد برنامه خلع سلاح و مدمغ ساختن ملیشه هاکه در روند دولت سازی افغانستان از موارد مهم انگاشته میشد ملتوى گذاشته شد. همین امر باعث گردید که در تدوین قانون اساسی تعادل قواصلاً مدنظر گرفته نشود. نیروهای اسلامی و جنگسالارانی که دست بالا داشتند هنوز هم نیرومندتر گردند، این تفاوت بقدرتی محسوس بودکه یکی از همکاران ملل متحد در آن زمان گفته بود که

اوپاوع بگونه سیر میکرد که از جمله ۵۰۲ تن نمایندگان لویه جرجه اضطراری هفتاد فیصد آنها مربوط به جناح مجاهدین و قوماندانهای سابق بودند.^{۱۲۷}
اهمال و شتابزدگی کنفرانس پترزبرگ بعد انعکاس خودرا در چندین ماده قانون اساسی باز مینماید و نشان میدهد که این قانون هم بدور از تعامل سیاسی و اجتماعی جامعه و بادست بالایی گروه های محدودی سیاسی صورت گرفته است.

بطور مثال در ماده ۱۴۹ در پیلوی غیر قابل تعديل بودن احکام دین مین اسلام جمهوری هم غیر قابل تعديل خوانده شده است همین امر میرساند که بخاطر رفع تشویش از باز برپایی نظامهای دیگر از قبیل سلطنت امارت و جمهوری دموکراتیک و یا جمهوری ملی اصل تعديل ناپذیر جمهوری اسلامی هم گنجانیده شده است و بدنیان قانون اساسی التقاطی که آمیزه از اصول دینی و عرفی از قبیل حقوق بشر و آزادیهای مدنی و سیاسی میباشد در زیر چنر حمایت دینی درآورده شده، مسلماً قانون اساسی با این خصوصیت در تعارض متدامن قرار میگیرد. و در فرجام هرنیروی که دست بالا داشته باشد آنرا بسود خود تغییر میدهد. بسخن دیگر بجای صراحة که از لازمه قانون اساسی میباشد قانون اساسی افغانستان در وادی های ضد و نقیض گوییها سرگردان گردانیده شده است. نمونه بارز آنرا در ماده ۶۰ که باز گو کننده نظام ریاستی است مینتوان بصراحة ملاحظه کرد.

به موجب همین ماده قانون اساسی رئیس جمهور مقدار نظام ریاستی، در برابر پارلمان ضعیف متکی بر نظام پارلمانگرایی، قرارداده شده است نتیجه که از آن بارآمده همان است که مردم افغانستان در زندگی روزمره خویش شاهد آن میباشند. همینکه ریگ زیر دندان قوای مقنه آید فوراً در سنگر تحريم کردن و یارای عدم اعتماد جای میگیرد بی انکه حدود صلاحیت های خود و فضای سیاسی افغانستان را در نظر داشته باشد.

ملل متحده در سال ۲۰۰۵ برای انتخابات پارلمانی افغانستان ۳۵۰ میلیون دالر را که یک سوم پول های میگردد که برای عمران و باز سازی افغانستان پرداخت شده مصرف کرد تا ۲۴۸ نماینده پارلمانی انتخاب شوند. از همان بدوي امر قصد این بود تا پارلمان ضعیفی بدون شرکت احزاب بوجود آید بویژه امریکا اصرار میورزیده که انتخابات بدون سهمگیری احزاب انجام شود. هدف این بوده تا از اینظریق رسیدن قوای اجرایی به شخص کرزی تضمین گردد. بنیاد پژوهشی گروه بحران که مرکزش در بلجیم میباشد این نوع انتخابات را قرعه

کنی لاتری و یا به اصطلاح عام طالع بجنگان خوانده بود^{۱۲۸} بدینسان با مصرف ۳۵۰ میلیون دالر بجای انکه خانه ملت بوجود آید کانون برخورد علیق سیاسی قومی زبانی و مذهبی ایجاد گردیده است.

Rubin بدین نظر است که استراتژی جامعه بشری از همان بدوی امر متوجه این هدف و غایت نبوده که در افغانستان یک دولت کارا و پویا، شفاف و برخوردار از حسابدهی بوجود آید.^{۱۲۹}

امریکا در روند دولتسازی ونیل به دموکراسی آلمان و چاپان رامثال میاورد ولی ازیاد میرد که در آلمان در همان فردای پایان جنگ محکمه نورمبرگ را جهت محکمه مجرمین جنگی دایر کردند در چاپان دولت مؤقت مسؤولیت محکمه جنگسالاران را بعده گرفت. برای مجرمین جنگی روندا وکشور های بالکان محکمه خاصی تجویز گردید. ولی در توافق های پترزبرگ باقضیه و دوسيه مجرمین جنگی نه تنها بر خورد جدی صورت نگرفت بلکه جنگ سالاران را مستقیما در قدرت سهیم ساختند و با راه دادن انها در پارلمان زمینه مصونیت قانونی برای شان فراهم اورده شد. کمسیون مستقل حقوق بشر افغانستان در همین رابطه اظهار داشته که هشتاد فیصد انتخاب شدگان در ولایات و شصت فیصد کسانی که در کابل به عضویت پارلمان انتخاب گردیده اند کسانی میباشند که با دسته های مسلح و نظامی رابطه و پیوند نزدیک داشته اند. برخورد بدینسان یکی از موارد بس مهمی نقض اساسی را میرساند که دولت سازی افغانستان میباشیست برآن منکی ساخته میشده بویژه که در ماده هفتم قانون اساسی از حراست حقوق بشریم زده شده است اما با کنار رفتن از تطبیق عدالت انتقالی در افغانستان در واقع مدافعين حقوق بشر به نقض آن برآور شده اند.

گذشته ازان هر دولتی با تأمین امنیت استقرار دموکراسی و رفاه اجتماعی میتواند سند مشروعیت خود را بدست آرد ولی دولت کنونی افغانستان از بدست اوردن این سند فرسخ ها فاصله دارد.

باری هنگام حمله اتحادیه اسلامی بر چکوسلواکیا بر زنف سرمنشی حزب کمونیست و رئیس دولت شوروی اعلام داشته بود که کشورهای سوسیا لستی در درون خویش حاکمیت محدود دارند. هر زمانیکه کشوری در چنگ وابستگی کشور دیگری افتاد چه در درون نظام «سوسیالستی» باشد یا با دموکراسی، حاکمیش محدود است. وقتی دامنه حاکمیت محدود شد دیگر صحبتی از استقلال و حق خود ارادیت در میان نیست امروزه با موجودیت ۵۰ هزار عسکر خارجی

¹²⁸ صفحه ۲۰۰۸ کزارش سازمان اکسپام جنوری سال ۱۶

¹²⁹ Gerlinde Gerber: Die Neue Verfassung Afghanistan. Verlag Schürr 2007
Page 68

در افغانستان کاملاً پیداست که حاکمیت افغانستان کاملاً نقص میباشد گذشته از ان دولت افغانستان از اعمال حاکمیت بر یک بخش قلمرو انکشور حال پنج فیصد باشد یا یازده ویا به قول بعضی از سازمان های امدادی تا پنجاه فیصد عاجز میباشد حتی اگر این موارد کاملاً برجسته و چشمگیر هم بسبب اراده به اصطلاح جامعه جهانی در پرده اغماض گذاشته شود باز هم دولت ملزم به انجام یک رشته مکلفیت ها و تعهدات است حتی اگر دولت مستقل و غیر وابسته هم باشد اگر در برآوردن آن قاصر و ناتوان از آب در آید سند مشروعیت خود را از دست میدهد.

ناتوانی دولت در تأمین و تداوم مشروعیت :

تامین امنیت یکی از اساسیترین شرط مشروعیت یک دولت است کثوريکه مردمش نتواند در امنیت زیست کنند دولت آن نمیتواند ادعای مشروعیت داشته باشد سازمان ملل متعدد حدس میزند که در سال ۲۰۰۶ در افغانستان میزان رویدادهای قهرآمیز که مخل امنیت بوده بین ۳۰ تا ۴۰ فیصد بالا رفته است جنگها و منازعات در سال ۲۰۰۷ جان ۸۰۰۰ هزار نفر را گرفته است در حالیکه تعداد تلفات در سال ۲۰۰۶ به چهار هزار نفر میرسانده در سال ۲۰۰۷ حداقل ۱۴۰۰ نفر غیر نظامی کشته شده اند بین ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر آنها در اثر عملیات که بوسیله عساکر بین المللی و افغانی برآه افتاده بقتل رسیده اند بنابر سنجش ملل متعدد در اثر جنگهای آخر ۸۰ هزار نفر در جنوب افغانستان محل سکونت خود را از کنگره آواره شده اند.^{۱۳۰}

وتنی فوکویاما بدین باور رسیده باشد که معارضه جنگسالاران و جنگهای طالبان مشروعیت دولت کرزی را زیر سوال برده^{۱۳۱} دیگر نیاز به پرش در این رابطه احساس نمی شود. پروفیسور مارک هرالد در بخش سوم مقاله اش تحت عنوان «افغانستان فضای خالی» می نویسد که هر چند که مطبوعات مغرب زمین از کرزی به عنوان دولتمردار شیک پوش تعریف و تمجید میکنند اما مردم افغانستان میدانند که رئیس جمهور او نیست طیاره های B52 رئیس جمهور میباشد.^{۱۳۲}

^{۱۳۰}-Oxfam: Afghanistan: Development and humanitarian Priorities.January 2008
Page 16

^{۱۳۱}- Fukuyama : Staaten Bauen-page 135

^{۱۳۲}- Marc W. Herold : Afghanistan Empty Space, Part 3

ما تا اینجا معرف پیرامون امنیت ملی صحبت کرده ایم حال آنکه بعداز نیمه دهه نود هنگامیکه صحبت از امنیت در میان باشد منظور محضا امنیت ملی نمیباشد، بلکه مراد امنیت بشری است. پایه و اساس امنیت بشری را رشد و تکامل فرد بار میاورد. امنیت ازین دید ابعاد وسیع و گستردگه پیدا میکند دیگر امنیت تنها به این مفهوم که جلو ورود قهر در حریم خصوصی انسان گرفته شود بکار نمیرود. بلکه این اعتبار را پیدا مینماید که انسان از مجموع تشاویش و ترسهایش در امان نگهداشت. بموجب این برداشت نوین از امنیت کشوری بهره مندار امنیت خوانده میشود که شهر و ندانش فارغ از ترس قحطی گرسنگی بیماری بیدارویی و بیسوادی بسر برند این ترس دامنگیر شان نباشد که فردا نچار گرسنگی و کمبود مواد غذایی میشوند. ولی در افغانستان واقعیت معکوس آنست به اساس سنجش سازمان مواد غذایی و خوراکی جهان در سال ۴/۵ ۲۰۰۷ میلیون انسان به کمبود مواد غذایی مبتلا بوده اند از هر ۵ طفل که چشم بجهان میکشاید یکی قبل از آنکه پایه پنج سالگی بگذارد تلف میشوند از هر ۱۰۰ هزار مادر ۱۶۰۰ تن شان بر سر نولد فرزند خویش از بین میرونند این رقم تلفات مادران هنگام وضع حمل در جهان بی سابقه میباشد. در روستاهای ۵۰٪ فیصد مردم بیکار اند.^{۱۳۳}

دولتی که در طول شش سال ۱۵ ملیارد دالر کمک دریافت داشته ولی هنوز هم ۴/۵ میلیون از شهر و ندانش به کمبود مواد غذایی گرفتار بوده و ۵۰٪ فیصد آنها بیکار هستند چگونه میتواند ادعا نماید که از مشروعیت برخوردار میباشد.

حتی اگر امنیت بشری را از نظر بیندازیم و تنها امنیت ملی را در نظر گیریم وقتی سالیانه هشت هزار نفر در جنگ تلف میشوند و یازده فیصد خاک از حیطه کنترول دولت برون باشد سخن زدن از دولت مشروع دشوار خواهد بود. در کنفرانس پترزبرگ دولت افغانستان ملزم گردانیده شده بود که سلاح را جمع آوری کنند و ملیشه ها را که رقم شان ۶۰ هزار حدس زده میشده در جامعه مدغم سازند و بزنندگی عادی برگردانند. بگونه ای که در اردوی ملی جذب شوند و یا با یاد دادن شغل و حرفه ای در جامعه برای شان جای پایی و محل کار پیدا گردد.

برای نیل بهمن غایت جاپان ۳۰ میلیون دالر را در اختیار گذاشت در گزارش که پیرامون کار گروه خلع سلاح غیر قانونی بتاریخ ۲۹ جون سال ۲۰۰۷ در صفحه اینترنتی Afghanistan Online منتشر یافته آمده بود که

^{۱۳۳} Ibid: Oxfam

دولت تا آن زمان صرف ۷۰ هزار قبضه سلاح سبک و سلاح جمع اوری کرده اما حدس زده میشود که در شمال تا یک میلیون قبضه سلاح دست به دست میگردد بهمین سبب بازار تازه قاچاق سلاح به میان آمده قیمت یک میل AK در شمال افغانستان ۲۰۰ دالر و در جنوب ۴۰۰ دالر میباشد بهمین سبب قاچاق سلاح از شمال به جنوب در جریان میباشد تعداد سلاحهای موجود در افغانستان نه میلیون قبضه خوانده شده است.

گذشته ازان ملیشه ها به جای آنکه در اردو جذب شوند به دستگاه پولیس که محل رشوه ستانی و مواجه شدن مستقیم با مردم است روی آورده اند. اینها در واقع با حفظ وفاداری به جنگسالار سابق خودرا به دستگاه پولیس چسپانده اند در ولایت کندھار که ساختار قومی هنوز بیشتر نفوذ دارد جنگسالاری بهمان وضع پیشین خود مانده. اما در ولایت کندز که ترکیبی از اقوام مختلف میباشد جنگسالاران و ملیشه ها بیشتر دستگاه پولیس را تصاحب کرده اند. برخی از آنها حتی به تأسیس شبکه های جنایت پیشگی دست زده به آدم ربایی و رهزنی مشغول اند. و یک بخش شان هم در تصدی ها و شرکت های امنیتی که بوسیله قراردادی های امریکایی در افغانستان بکار انداخته شده اند مشغول انجام خدمات امنیتی میباشند.^{۱۳۱}

Robin در مقاله خود از جنرالی که قبل از جنرالهای بنام مجاهدین بوده و اکنون همراه با ملیشه های خود در یک شرکت امنیتی تکراس در افغانستان کار میکند نیز نام میبرد.^{۱۳۲} بدینسان دیده میشود برنامه خلع سلاح سازی که در «دولت سازی جدید» مجامع بین المللی و یا بهتر بگوییم در نظام جدید سامان دادن قدرت سرمایداری نقش بس مهم دارد علی الرغم قبول هزینه مالی هنگفت برای آن در افغانستان ره بجای نبرده است اهمیت همین موضوع را ازینجا میتوان درک کرد که در کفرانس پول دهندگان لندن منعقده سال ۲۰۰۶ باز بران تاکید صورت گرفته بود.

حکومت افغانستان در مبارزه بر ضد تریاک و قاچاق مواد مخدر که در جهان یکی از موارد بسیار مهم اثبات حقانیت آن میباشد نه تنها ره بجای نبرده بلکه همه ساله چهار افت میگردد.

افغانستان در تولید تریاک قریب در را اس قرار دارد نodusه فیصله تریاک جهان در افغانستان تولید میگردد در مورد میزان تولید آن احصایه های مختلفی که از ۷۰۰۰ تن تا ۹۰۰۰ تن میرسد داده میشود. در سال ۲۰۰۷ در

^{۱۳۱} Conrad Schetter the Local Security Architecture in Afghanistan

^{۱۳۲} Barnett-Rubin - Saving afghanistan foreign Affairs January and February 2007
Page 59.62

افغانستان ۱۹۳ هزار هکتار زمین کوکنار کشت گردیده این رقم در مقایسه با سال قبل ۲۰ هزار هکتار بیشتر میباشد.^{۱۳۶}

در دوران طالبان تولید تریاک به ۱۸۰ تن پانیز آورده شده بود بنابر نوشته محمد رضابهرامی سابق سفير ايران در افغانستان در سرزمین هندوکش پنج میلیون نفر بطور مستقیم از طریق دخیل بودن در کشت وزرع کوکنار تا تولید و خرید و فروش آن امر ارجایی میکنند یعنی که ۲۵ فیصد مردم از همین راه تامین معیشت مینمایند باز به قول اقای بهرامی در امد حاصل از تریاک در افغانستان ومنطقه سه میلیارد اما در بازارهای جهانی ۱۵۰ میلیارد میباشد^{۱۳۷}. دهقانان از هر هکتار زمین که در ولایت هیرمند تولید کشت میکنند ۵۴۰۰ دالر امریکایی بست میاورند اگر همین اندازه زمین را گندم بکارنده پولی را که از بابت فروش گندم میتواند به دست شان برسد ۵۴۰ دالر امریکایی خواهدبود.^{۱۳۸}

میدان داد و ستد مواد مخدر بقدرتی فراخ است که از دهقان خرد پا گرفته تا حلقه های بالایی دولت همه در معاملات مواد مخدر دست دارند. پرو فیسور هر آلد از قول وزیر مبارزه با مواد مخدر می نویسد که برخی از اعضا کابینه در معا ملات مواد مخدر دست دارند. در حقیقت اقتصاد تریاک میرود که افغانستان را به یک کشور مافیایی که در آن اقتصادو بروکراسی درست سازمانهای مافیایی می افتد مبدل سازد.

بنابر سنجش ملل متحد حجم خرید فروش تریاک و هروین بطور مجموعی در جهان سر به بین چهار صد تا پنجصد میلیارد دالر میزند. از این مبلغ وقتی در سال ۲۰۰۳ که میزان تولید تریاک افغانستان به ۳۶۰۰ تن میرسید پول فروش آن در بازارهای جهان بالغ بر ۷۹،۲ میلیارد دالر میشود^{۱۳۹} در سال ۲۰۰۷ که میزان تولید تریاک افغانستان بین ۷۰۰۰ تا ۹۰۰۰ تن میباشد پول حاصل از فروش آن در بازارهای جهان چنانکه رضا بهرامی سفیر اسبق ایران در افغانستان هم نوشته بالغ بر ۱۵۰ تا ۱۶۰ میلیارد دالر میگردد^{۱۴۰} و به قول میخاییل چوسودوفسکی بعد از نفت دومین متابعی است که پول سرشار میاورد^{۱۴۱} بنا برایستی معامله دارن ان دستگاه دولت را قبضه کنند، سیاست و

^{۱۳۶} UNITED NATIONSOFFICE on Drugs and Crime: Afghanistan-pium Winter Rapid Assessment Survey February 2008

^{۱۳۷} <http://www.cursor.org/stories/emptyspace4.html>

^{۱۳۸} THE SENLIS CoUNCIL : Hemand At War London 2006 Page

^{۱۳۹} [Http:// www.globalresearch.ca/articles/ CHO404A.html](http://www.globalresearch.ca/articles/ CHO404A.html)

^{۱۴۰} -ز حوالی پرونده افغانستان : نوشته محسن رضا بهرامی سابق سفیر ایران در افغانستان از انتشارات پیغم
سجاد افغان

^{۱۴۱} Ibid [http:// www. globalresearch](http://www.globalresearch)

اقتصاد حتی فرهنگ را در دست خود گیرند و ملتی را از کوکی معقاد به تریاک و هروئین بار اورند.

مضاف بران در جانب طالبان پول حاصل از معاملات مواد مخدر که منبع اصلی تامین مالی ومصارف جنگ میباشد به مبارزه سیاسی بر سردهقانان خرد پا بخصوص در ولایت هیرمند نیز مبدل گردیده است تو پس اینکه:

در سال ۲۰۰۷ دولت برای تخریب هرجرب مزارع تریاک در آن ولایت مبلغ بین سه تا چهار هزار افغانی پرداخت میکرد دهقانانی که پول رشوه به پولیس مبارزه با مواد مخدر را نداشتند مزارع کوکnar شان تخریب میشد اما آنهایی که میتوانستند رشوه بدنهند در امان میمانند طالبان بحمایت دهقانانی که پول رشوه نداشتند برآمدند همین برخورد نادرست پولیس مبارزه با مواد مخدر که امریکا برای اموزش انها ۵۰ میلیون دالر مصرف کرده باعث شد که دهقانان خرد پا بصوب طالبان کشیده شوند.

تنها پولیس مبارزه با مواد مخدر در اخذ رشوه سرگرم نیستند بلکه قوماندان های امنیتی مناطق کشت کوکnar و لع خاصی به اخاذی دارند بارنت رو بین در همان مقاله که ما ازان یاد کرده ایم مینویسد که یک قوماندان امنیتی برای اینکه در منطقه ای مقرر شود که در آن کشت تریاک رواج دارد در مقابل شش ماه ماموریت در همچو منطقه حاضر است صدهزار دالر رشوه بدهد^{۱۴۲}.

دولت کرزی در پدید اوردن شفاقت که امروز یکی از شرایطی دولتهاي سالم انگاشته میشود و پیوسته طرف خواست و تاکید بانک جهانی و کشورها و سازمانهای میباشد که به افغانستان پول میدهند ناتوان و قاصر از آب درآمده است و امروزه در سطح جهانی از بزرگترین معضلات آن بحساب میاید رشوه ستانی نه تنها از پائینترین سطح مامورین دولتی شروع میگردد بلکه تا سطوح بالایی آن رسیده تابدان حد که پارلمان در مباحثات رای عدم اعتماد بر بعضی از وزرا یکی از فقره مهم دال بر عدم اعتماد را رشوه ستانی میخواند گذشته از آن NGO ها و موسسات بین المللی بی محابا به حیف و میل پولهای امدادی مصروف اند بسیاری از تصدیهای خارجی بخصوص آنهایی که از راه دور و در از امریکا آمده اند از حکومت افغانستان سفارش ها و معاش های ملیونی را دریافت میدارند.

مجله شپیگل آلمان در شماره سیزدهم سال ۲۰۰۵ خویش تحت عنوان «نابودشدن ملیاردها» پول مینویسد سازمانهای امدادی بین المللی در سرزمین هندوکش مثل اینکه معدن طلا را کشف کرده اند.

Wiliam Strong به از اهالی کالیفورنیا این توفیق دست داده که در افغانستان یک کارک ۲۰ میلیون دالری را بدست آورد مجله شپیگل علاوه میدارد:

که در شمال کابل با چندین تن همکار انش زندگی میکند. ماهیانه ۱۲ هزار دالر کرایه میدهد از طرف حکومت کابل کار سروی افغانستان و تثبیت مالکیت ها بدو سپرده شده است تصدی رقب وی Bearin Point در کابل که یک تصدی مشورتی میباشد و تاسال ۲۰۰۵ موفق شده بود که ۷۰ تن مشاور را به افغانستان بفرستد مبلغ صد میلیون دالر راحق الزحمه دریافت داشته است یک تن از همکاران شرکت مشورتی انگلیسی برای هشتاد روز ۲۰۷ هزار دالر دریافت نموده و یکی دیگری برای ۲۴۱ روز کار ۲۴۲ هزار دالر معاش گرفته است.^{۱۴۳}
در کشوری که بین ۷۰-۶۰ فیصد مردمش به روزانه یک دالر زندگی ۲۸۰ هزار مامور و مستخدم دولت به ماهیانه ۵۰ دالر امرار حیات میکنند اما ۵۰ هزار کارمند و مامور انجو هاو سازمانهای امدادی ماهیانه بیش از هزار دالر معاش میگیرند.^{۱۴۴}

پرداخت این مبالغ هنگفت حق الزحمه و یا معاش آنهم برای کارهای مشورتی از بی مبالاتی عمیق دستگاه دولت حکایت دارد این پول ها که از مدرک کمک های جهانی که در این میان سر به ۱۵ میلیارد میزند پرداخت میشود روزی باید نسل های متعدد افغانستان جان بکند تا اصل وسود آنرا واپس پرداخت کنند. گذشته ازان دولت کرزی بجای انکه بر دستگاه پولیس افغانستان که در این میان ادعا میشود تعداد شان به هشتاد هزار میرسد تکیه کند تصدی های امنیتی را که بین سالهای ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۵ شمار انها به ۵۹۶ تصدی خصوصی امنیتی میرسد اجازه کار داده است.

یک گروه کار که وظیفه داشته گزارشی را در این مورد به ملل متعدد ارائه بدهد نگاشته که گارد های خصوصی امنیتی که سخت مسلح میباشند نه افراد غیر نظامی اند و نه هم افراد جنگنده اند اینان یک نوع جدید عساکر مزدور را بار میاورند همین گروه کار هوشدار داده که افراد انها در قسمت نقض گردانیدن موازین حقوق بشر میتوانند مسولیت داشته باشند.^{۱۴۵}

تعداد افراد تصدی های امنیتی در افغانستان ده هزار نفر حدس زده میشود ۱۲۰۰ تن انها را تنها تصدی Armour انگلیسی به افغانستان اورده است

^{۱۴۳} Der Spiegel 26-03-2005/115-18

^{۱۴۴} -<http://www.cursor.org/stories/emptyspace4.html>

^{۱۴۵} Sarah Meyer : Security Companies in Afghanistan –index research –Nov. 2007

حد بالایی معاش که به انها پرداخت میگردد روزانه ۱۷ پوند است^{۱۴۶} لینک میباشد.

رنیس دولت ویا حکومتی که منابع مالی و مادی تخفیکی کشور خود را به باد فنا میدهد بر دستگاه امنیتی واردی خویش تکیه نداشته باشد چگونه میتواند ادعای مشروعیت بنماید.

سازمانهای بین المللی نه تنها بخاطر حیف و میل کردن پولهای امدادی طرح دولت سازی جامعه جهانی را که در لفافه همکاریهای بین المللی اهداف استراتژی آینده خود را پنهان داشته اند به ناکامی منجر میسازند بلکه بسبب تکتازی ها و خودسریهای خویش نیز «دولت سازی» با این شکل و شمايل راتیری می سازند که در هوارها میشود.

PRT یا تیم بازسازی ایالتی و یوناما نمایندگی سازمان ملل متحد در افغانستان بطور مثال در ولایت کندر از مراکز اداری خود تبعیت میکنند آنها بگونه رفتار می نمایند که تو گویی خود دولت میباشد با برخورد بدینسان مسلمان که دولت افغانستان منشاء اثربودن خود را ازدست میدهد^{۱۴۷}. در شهر کابل موتروان ها و مردم از بلاک های سمعنی که برای امنیت سفارتخانه و موسسات خارجی در کنار سرک ها گذاشته شده به ستوه امده بودند شکایت مردم به کرزی رسید ریس جمهور فرمان داد که انها را پس کنند به فرمان کرزی کسی به اندازه پیزی هم ارزش قابل نشد^{۱۴۸}.

هنگام حمله امریکا بر افغانستان در پهلوی این موضوع که افغانستان در دوران طالبان به پناه گاه افراد القاعده مبدل گردیده این واقعیت که حقوق زنان را لکمال کرده و با انحرافات غیر انسانی کرده اند نیز مطرح شده بود. بهمین لحاظ ادعامی گردید که برای زنان که نیمی از جامعه افغانی رامیسازد بانیستی حقوق لازم و شاسته انسانی و بشری مدنظر گرفته شود.

برای نیل بدین غایت در استانه حمله امریکا بر افغانستان و بر انداختن رژیم طالبان نخست Laura Bush بانوی اول امریکا همراه با Cherie Blair همسر صدراعظم انگلستان فریاد همبستگی با زنان افغانستان را بلند کردند. پس از انها سناتور های جمهوریخواهان و به نبال انها دک چینی معاون ریس جمهور و دونالد رمز فیلد وزیر دفاع امریکا در ملای عام از پاییم شدن حقوق زنان افغانستان و بدست اوردن حق انها سخن گفتند.

^{۱۴۶} Ibid

^{۱۴۷} Heinrich Böll Page -15 و همچنان گزارش بنده تاریخ بول.

^{۱۴۸} [Http://www.cursor.org/stories/_empty_space4.html](http://www.cursor.org/stories/_empty_space4.html)

بدون هیچ مجامله در دوران طالبان بر زنان که همواره تحت ستم مضاعف قرار دارند سنگین ترین ستم روا داشته شد اما تاریخ مبارزه زنان برای نیل به تساوی حق زن و مرد هرچند که از بالا بوده امایه گونه که حامیان حقوق زنان افغانستان حالا وانمود میسازند از زمان طالبان اغذی نمیشود.

چنانکه همه میدانیم افتخار مبارزه برای تساوی حقوق زن و برچین چادری به امان الله خان بر میگردادو برای این پیکار بهای گزاری را پرداخت زیرا در بر شمردن علل سقوط سلطنتش یکی از عوامل بسیار مهم و عمده همین تلاش او برای تساوی حقوق زنان به حساب میاید.

بنابر صحبت شفاهی با استاد لطیف ناظمی نخستین مکتب زنانه در دوران ظاهر خان در سال ۱۳۱۵ و یا ۱۳۱۶ تاسیس شده بود، بار دوم به برداشتن چادری محمد داود در زمان صدارت خویش اقدام کرد و برای نیل بدان در کند هار به قهر و خشونت شدیدی هم متولی گردیده سال ۱۳۴۰ در پوهنتون کابل دختران و پسران در چوکی های درسی در کنار هم نشستند. شاید نخستین زنی که به خاطر شغل خویش در دور دوم داو طلبانه به برداشتن چادری پرداخته باشد فوزیه دختر جوانی بوده باشد که در شرکت اریانا بین سالهای ۱۳۲۸ و یا ۱۳۲۹ به کار استیوردستی شروع کرد و در همان سال ها در یکی از پرواز طیاره اریانا به بیروت که طیاره سقوط کرد فوزیه هم هلاک شد، در دهه قانون اساسی زنان هم در پارلمان حضور داشتند و هم عضو کابینه بودند در دوران تجاوز شوروی که اکثریت مردان یابه جنگ برده شدند یافرار کریز کار های اداری و تدریس در مکاتب بدوش زنان تکیه کرده بود تا بدانند که بیش از نیم از محصلین پوهنتون کابل را که شمارش را هفت هزار خوانده اند دختران بار میاورندند. با اغذی زمامداری مجاهدین ستاره بخت زنان هم رویه افول گذاشت تا انکه در دوران طالبان در تاریکی محض قرار گرفت ولی زنان شوریده در همان روزگار سیاه هم دست از پیکار نکشیدند تدریس در منازل یکی از موارد قابل ذکر مبارزه از زمان میباشد.

از ازادی زنان یک ارزش مجرد نیست این ازادی در متن رهایش از چنگال دشواری های اقتصادی جای دارد از اداری اقتصادی هم مختص به زن و یا مرد نمی گردد در این قسمت هردو در یک زنجیر که همانا ناتوانی اقتصادی است بسته اند، زنی که شوهرش از بام تا شام جان بکند و تا قرص نانی را بdest اورد از ازادی پوشیدن و یانه پوشیدن چادری کدام مشکلش را نمیتواند مداوا کند، اگر مراد از ازادی زنان رسیدن عده انگشت شمار به امتیازات اجتماعیست و یابه قول پروفیسور هرالد اگر هدف از ازادی زنان تبلیغ داير شدن، کورس های موئزوانتی و ارایش مود و لباس است. در این صورت از بیش از نیم نفووس

افغانستان بدون شبکه که عده قلیلی از زنهاي افغانستان به آزادی رسیده اند. بویژه که زنان برخوردار از امتیاز در هر دور و زمان وجود داشته، مگر بی بی حلیمه همسر امیر عبدالرحمن خان وقتی به تفریح ویا اسپ سواری میرفت جمعی از زنان دور و پر دربار او را همراهی نمیکردند؟.

تصور میکنیم که در قسمت ازادی زنان در افغانستان بیشتر این دید پروفیسر شومپتر و دال که مادر بخش پولیاریخی ازان یاد کردیم صدق میکند که زنان ان ذخیره رای دهنگان ویا باز بگفته اندو «توده های عقبمانده» اند که صرف به درد انتخاب کردن نخبه گان سیاسی میخورند تا هر چهار یا پنج سال یک بار به پای صندوق های رای بیایند و رهبران نخبه اعم از زن و یا مرد را انتخاب کنند و بس. همین رفتن به پای صندوق رای نیل به ازادی است.

مع الوصف سازمانهای Women and Young Leaders و Politic که در افغانستان گویابه حل معضلات زنان مصروفند، تصور شان از زنان آگاه و روشن همان زنانی اند که یا در گذشته ها به تحصیل پرداخته چیزی آموخته بوده اند ویا آنها یکه در دوران مهاجرت در مغرب زمین و سایر کشور های به آگاهی نسبی ادعای تساوی حق زن با مردان رسیده اند ویا چنانکه اندکی قبل یاد کردیم زنانیکه کورس اموزش ارایش عصری را تمام کرده ویا از کورس موئر وانی فارغ گردیده، لایسننس گرفته و در مطبوعات غرب بویژه امریکا در مورد شان غوغای برپا داشته اند اینان با بودن همین زنان میخواهند در مطبوعات پارلمان افغانستان نفوذ کنند. از نحوه زیست نود درصد زنان افغانستان که در روتاستها زندگی میکنند واسیر روابط و سنت های پیچیده و مغلق اجتماعی اند اطلاع ناقص و ناچیز دارند آنها تا حال ازین گره کور که چرا خودسوزی زنان در افغانستان فزونی یافته و بار فشار بدش زنان تا کدام حد است که آنها مجبور میشوند بدینگونه دلخراش که تا حال در تاریخ خودکشی های جهان کمتر سابقه نداشته دست به خودکشی میزنند. اگر به رقم خودکشیها از طریق خودآتش زدن توجه شود نشان میدهد که از مشکل زنان افغانستان نه تنها کاسته نشده بلکه فزونی یافته است. حقوق زنان جزء حقوق بشر است این حامیان حقوق بشر وقتی در جنوب افغانستان هنگام تلاشی و خانه پالی ها زنان غرق در وحشت اضطراب میگردند بویژه پارلمان نشینان چرا لب به سخن نمی کشایند.

بنا تازماتی که جامعه دستخوش تغیرات بنیادی نگردد بویژه جوامع که از لحاظ اقتصادی و اجتماعی سخت عقبمانده است و در بند سنتهای گونا گونی بسته است و تقریبا مدت نویسال پیکاری که برای تساوی حقوق زنان از بالا صورت گرفته بفرجامی نرسیده احراق حقوق زنان بطور مجرد و جداگانه کمتر میتواند تحقق پیدا کند. شیوه فکری زن زر وزمین را که درنهاد جامعه افغانی

بمثابه منهیات درآمده بوسیله مردان وزنان در یک روند نگرگون ساز میتوان عوض کرد. با تعین نصاب و شمار بیشتر نمایند گان در پارلمان نمیتوان جلو خودسوزیها را گرفت.

طرح استراتژیک را که نظام سرمایداری بیشتر تک قطبی شده در نخستین سالهای سده بیست و یکم جهت پخش سیطره و سلطه خویش بر جهان طرح ریخته و اشاعه دموکراسی را شالوده ایدیولوژیک آن قرارداده و فراغ آغازش راهم بنام افغانستان زندن با وجود در دقیقه ۶۲ هزار دالر مصرف نظامی برای امریکا تاحال آنچنانکه مد نظر بوده ره بجای نبرده است.

در این استراتژی جهانی افغانستان بمثابه تخت پرش جهت تاصاحب منابع عظیم نفت و گاز و بازارهای آسیای میانه و جنوبی که شرکتهای نفتی امریکا و نر راس ان UNOCAL که تا سرحد پدید اوردن طالبان وابقاً انها در مقام زمامداران افغانستان پیشرفتند و همچنان برج ترصد و نظارت بر دو کانون جدید سرمایدار هند و چین و رقیب پرخاشگر چون روسیه که در صدد است از گروه شانگهای وزنه متقابل در برابر پیمان ناتو بسازد و قراردادشتن در مجاورت چهار قدرت اتمی موجود هند چین روسیه و پاکستان و پنجمی ایران که در حال شدن میباشد شخصی گردیده است برای نیل بدین غایت در نظر میباشد که در افغانستان دولت حرف شنوی بوجود آید تا امریکا مجاز باشد که ده هزار ^{۱۴۹} عسکر خود را در دو پایگاه اصلی بگرام و کندهار و ۱۴ پایگاه خرد و فرعی مستقر نگهداشد نمونه حرف شنوی همچو دولت در قضیه شناسایی رسمی کوزوو به خوبی به مشاهده رسید هنوز امریکا سرخود را به عنوان اشاره مثبت تکان نداده بود که وزارت خارجه افغانستان کوزوو را بی انکه کوچکترین محاسبه دیپلماتیک به عمل امده و منافع افغانستان سنجیده شده باشد چون شناسایی کوزوو را امریکا صلاح دیده بود لهذا دولت کرزی باید فوراً بدان اقدام میورزید. مگر نه این است که برای سرپا نگهداشت دولتی بدین سان تا حال قریب ۱۵ میلارد پول مصرف کرده اند. و بمنظور تامین امنیت آن ۵۰ هزار عسکر خارجی بخدمت گماشته شده اند.

نتایج که در طول هفت سال چه در عرصه آزمایش ناتو در مقام بازوی جدید نظامی و یا دولت سازی و ملت سازی که ازان بدست آمده شکست تلخی اور میتواند باشد.

دامنه بی امنیتی از روستاهای جنوب شهر کابل کشیده شده شعله های خانمان سور جنگ حتی میروند که در شمال بالانسبة آرام هم زبانه کشید، کشت

^{۱۴۹} Marc W. Herold : Afghanistan Empty Space

کوکنار و قاچاق تریاک افغانستان را به یک کشور مافیایی شدن تهدید میکند بیکاری گریبان ۵۰٪ فیضدمدم را گرفته و فسادداری و اقتصاد خوبی خوری بیداد میکند. پروژه «ملت سازی» ازبرون بجای آنکه وحدت ملی را ایجاد کند مردم افغانستان بصوب غوطه ورشدن در بحر تفرقه قومی و گروهی میراند.

تضاد و تناقض های راکه در کنفرانس پترزبرگ عامدا پیش آوردهند و قانون اساسی نهادینه ساختند امروزه ازینجاهم میتوان دریافت که قوه مقتنه و اجرائیه در سایه همیگرسنگ میکوبند و قانون اساسی راه رکس که دست بالا پیدا میکند به زعم خود تعبیر مینماید. روش و رفتار بدبین سان بدون هیچگونه مجامله بر عدم موقفيت در استوار ساختن یک دولت پویا و کارده گواهی میدهد.

Barnett Robin که همواره به افغانستان سفر میکند در مقاله یاد شده که بخش آن مشاهدات و گزارش سفری او تعلق میگیرد مینویسد در کندهار با هر قشر و طبقه مردم افغانستان اعم از روسای قبایل تا دست فروشان روی بازار که صحبت شود مایوس اند و امید بدان ندارد که از دست این حکومت کاری ساخته باشد البته این بدان معنی نیست که کس به طالبان دلستگی نشان میدهد تجربه تلخی راکه بین سالهای ۱۹۹۴-۲۰۰۱^{۱۵۰} بارزیم طالبان نموده اند ذوق هرنوع دلستگی به طالبان را از آنها گرفته است.

دموکراسی چنانکه قبل هم گفته یکی از دستاوردهای شگرف بشریت است مشروط براینکه مراد از پخش و اشاعه آن نایل آوردن انسان به نظام سالم سیاسی باشد به مردم فرصت داده شود که فراخور در ک خوبی در پی برپایی آن بیرون شوند. تا زمانی که مردم حال در هر سطح رشد اقتصادی خوبی که باشند مهر تائید خوبی را برآن نزنند به زور و ضرب نظامی و حمایت بیدریغ مالی و بسیج کردن هزارها نهاد مدنی و سازمانهای غیر دولتی ویا به قول کپلان با گذاشتند تفکیک به شقیقه مردم شاید بتوان دموکراسی را در پیکره یک جامعه پینه زد ولی در بهترین صورت آن همان شیوه دست بدست شدن قدرت در میان حلقه محدودی از نخبگان که نظام سرمایه داری برای سامان بخشیدن امور خوبی به آنها نیاز دارد خواهد گردید چنانکه در برازیل علی الرغم تلاش هایکه بعد از جنگ دوم جهانی برایش صورت گرفته تا حال نتوانسته نمونه کشور دموکراسی در امریکای لاتین شود.

دموکراسی منکی بر ساختارهای جامعه مدنی و سازمانهای غیر دولتی که از خارج بمدد تذریق میاردها دالر پول سرپا نگهداشته میشود به همانسان که

^{۱۵۰} Barnett-Rubin – Saving Afghanistan foreign Affairs January and February 2007
Page 59.62

تاحال در بوسنیاهايٽى و تيمور شرقى ره بجاي نبرده اند در افغانستان هم نميتوان انتظار به بار نشستن انرا ابرد.

دموکراسى بشرکت منکران ديروزيش که از چپ و راست بر دموکراسى شمشير میکشيدند و امروزه از هواداران پروپا قرص ان شده اند و باز در صورت نبود عدم حضور طبقات واقشارى که از مدافعين واقعی دموکراسى میباشد سرنوشت دموکراسى در بهترین صورت آن همان شیوه تعویض قدرت خواهد بود که بوسیله آن زورمندان بین خودبرسر قدرت درگیر خواهند بود و ۹۰٪ مردم کماکان در دوری و بی تفاوتی دربرابر دموکراسى بس رخواه دبرد دموکراسى زمانی میتواند از پشتیبانی بی شائیبه مردم برخوردار گردد که در آزادی ملی ریشه داشته باشد مراد از آزادی ملی نیل به آزادی برای تعین حق سرنوشت و رقم خوردن آزادانه مقدرات سیاسی جامعه دور از هرگونه تعقیدات و اجیار های اقتصادی ملی و بین المللی میباشد رسیدن بدین غایت هم در صورتی مقدور میباشد که شهر و ندان همچو جامعه ازمزایی عدالت اجتماعی که پایه اساسی آنرا ساوی نسبی اقتصادی و اجتماعی بار میاورد بهره مند باشد. دموکراسى بدون آزادی ملی و آزادی ملی بدون عدالت اجتماعی ره سپردن در صحراء به دنبال سراب است بنابرین مدافعين واقعی دموکراسى تارسیدن بدین مرز است که بانیستی کوله بار دموکراسى را بدوش حمل کنند نه اینکه در مقام مبارزین و مدافعين نیمه راه مردم را در سراب دمکراسی رها کنند و خود جبین در استان قدرت های بیگانه بگذارند و بر خلاف آنچه که باری ادعا میکردند به اميد رسیدن به نان نوای دموکراسی پولیارشی که بعد آنرا قبله به نقل از دیدگاه های صاحب نظران اعم از چپ و راست بازگو داشته ایم دمکراسی واقعی جا زنند و یا به قول پروفیسور هرالد با این افسانه های تبلیغاتی طرف علاقه انسان که بچه ها باز کاغذ پران بازی میکنند کورس اموختن بازی گلف دایر گردیده ارایشگاه های زنان از رونق برخودارند ساکنین عصری مدرن شهر با تلفون های همراه یادستی با هم دیگر صحبت مینمایند چادری ها بر چیده شده و بازار فیشن های غربی گرمی گرفته خواننده روزنامه ای یا بیننده و شنونده رسانه های گروه تلوزیون و رادیو را قانع ساخت که افغانستان به یک کشور عصری و امروزی جهان مبدل شده است^{۱۴۴}. مردم رابه خواب برند اینها همه ظواهر پر زرق و برقی اند که اشغال گران برای توجیه و حضور خود بدان نیاز دارند.



دموکراسی زمانی می تواند از پشتیبانی بی شایبه مردم بروخوردار باشد که در آزادی ملی ریشه داشته باشد. مراد از آزادی ملی نیل به آزادی بروای تعیین حق سرنوشت و رقم خوردن آزادانه مقدرات سیاسی جامعه بدور از هر کونه تسفیدات و اجبارهای اقتصادی ملی و بین المللی می باشد رسیدن بین غایت هم در صورتی مقدور می باشد که شهروندان همچو جامعه از مزایای عدالت اجتماعی بار می آورد بهره مند باشند...

دموکراسی بدون آزادی ملی بدون عدالت اجتماعی . و ه سپردن در صحرابه دنبال سراب است .



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library